

بازگشت ممنوع!

مسیر شاگردسازی مسیحی

نویسنده: جرج وورور

مترجم: آرینه سرکیسیان

چاپ و انتشار: سازمان خدماتی راه مسیح
کلیه حقوق چاپ و انتشار نزد سازمان
خدماتی راه مسیح محفوظ است.

Farsi edition by Rahe Masih Publications

فهرست

5	—	پیش‌گفتار
7	—	مقدمه: سربازبازی
13	—	بخش اول: دعوت برای شاگردی
14	—	فصل اول: شاگردسازی در عصر...
21	—	فصل دوم: خروج از مه
34	—	فصل سوم: ثمربخشی
41	—	بخش دوم: اصول کتاب مقدسی برای...
42	—	فصل چهارم: محبت نشان يك مسیحی
53	—	فصل پنجم: بنیادهایی برای رشد روحانی
67	—	فصل ششم: انضباط در زندگی روحانی
92	—	فصل هفتم: اسلحه‌ها و مبارزه
102	—	بخش سوم: ادامه‌ی مسیر
103	—	فصل هشتم: توبه
109	—	فصل نهم: دلسردی
123	—	فصل دهم: تعادل روحانی
135	—	فصل یازدهم: زندگی خانوادگی
142	—	فصل دوازدهم: خداوند همه

این کتاب را تقدیم می‌کنم به:

می‌خواهم این کتاب را به سپاهی که در سازمان او، ام خدمت می‌کنند، اهدا کنم. بسیاری از این افراد برای ۱۵ سال در کنار من و همسرم دنیا می‌سازند. این کتاب را مخصوصاً می‌خواهم به جانانان و مارگاریت مک‌روستی^۲ تقدیم کنم. جانانان در سال ۱۹۸۲ در پی تصادفی شدید به شدت آسیب دید و قطع نخاع شد. او یکی از این افرادی است که زندگی‌اش منطبق با آن چیزی است که در این کتاب نوشته شده است. بله! حتی از روی صندلی چرخ‌دارش! او اخیراً با هفت هزار از جوانان در کنفرانس "ناموریت ۸۳" در سوئیس سخنرانی کرد که منجر به توبه‌ی ۷۰۰ نفر گردید تا آنها نیز از مسیح پیروی کنند و پیام او را به کل دنیا برسانند.

^۱ - Operation Mobilisation

^۲ - Jonathan and Margit McRostie

پیش‌گفتار

پانزده سال پیش موافقت کردم تا برخی از پیغام‌ها و موعظه‌های مرا مکتوب و چاپ کنند. مجموعه‌ی جمع‌آوری شده در کتابی تحت عنوان "بیائید؛ زندگی کنید! بمیرید!" چاپ شد و در چاپ‌های بعدی به نام "گرسنه‌ی حقیقت" در دسترس عموم قرار گرفت. عنوان "گرسنه‌ی حقیقت" کمی عجیب و غریب به نظر می‌رسید. بیش از 14,000 نامه‌ی شخصی در ارتباط با این کتاب دریافت کردم و سعی کردم تا به همه‌ی آنها پاسخ دهم. این کتاب اکنون به بیش از بیست زبان ترجمه شده است. این نامه‌ها از سراسر دنیا به دست من رسید و با خواندن آنها بر آن شدم تا متوقف نشوم و کتاب جدیدی را به رشته‌ی تحریر در آورم.

در حالی که مشغول بازخوانی؛ افزودن و کاستن مطالب این کتاب بودم، تونی کولینز³ کاست‌های موعظه‌های مرا برداشته، آنها را جمع‌آوری نمود. تقریباً تصمیم گرفته بودم که این پروژه را کنسل کنم. به نظر من کتاب‌های بسیار بهتری در مورد موضوع این کتاب موجود می‌باشد ولی از اینکه می‌توانستم از تمامی این کتاب‌ها در این کتاب نقل قول کنم مرا بر آن داشت تا به نگارش این کتاب ادامه دهم. البته اساساً مداومت و سخت‌کوشی تونی بود که باعث نگارش و چاپ این کتاب گشت. با دیدن اینکه خداوند چگونه از هر نسخه‌ی چاپ شده استفاده می‌کند، به وجد می‌آیم. حتی در هفته‌های گذشته بار دیگر به خود متعهد شدم که باید انتشار این کتاب را ادامه دهم. اما تحقق این امر در ابتدا مستلزم آن است که برای مردم دعا کنیم تا اشتیاق روحانی عمیق‌تر و بیشتری بیابند. وقتی این اتفاق بیافتد ممکن است مردم کتاب‌های دیگری را که برای سال‌ها در کتاب‌خانه‌شان خاک می‌خورد را برداشته، بخوانند.

دعای من این است که انسان‌ها نه تنها خود کتاب بخوانند، بلکه بیاموزند که خود با معرفی چنین کتاب‌هایی باعث برکت دیگران بگردند. به خاطر داشته باشید که میلیون‌ها نفر وجود دارند که هرگز کلام خدا یا کتابی مسیحی را نخوانده‌اند. برای همین است که ما باید کاری انجام دهیم! ما حتماً می‌توانیم کاری بکنیم!

اساساً این کتاب درباره‌ی افرادی است که مسیح را به عنوان خداوند و نجات دهنده‌ی خود می‌پذیرند. اگر شما مسیر زندگی مسیحی خود را از طریق ایمان حقیقی شروع نکرده باشید، درک این کتاب برای شما کمی دشوار خواهد بود. از سویی دیگر همین تفکر را درباره‌ی کتاب قبلی خود داشتیم؛ اما وقتی متوجه شدم که افراد بسیاری با خواندن آن به مسیح ایمان آوردند، متعجب شدم. پس اینکه پس از خواندن این کتاب به چه مسیری بروید، به خود شما بستگی دارد. به یاد داشته باشید واکنشی که به پیغام این کتاب نشان می‌دهید، مشخص کننده‌ی این حقیقت است که آیا بسیاری از خوانندگان این بار دیگر فرصت آن را خواهند داشت تا پیغام نجات مسیح را بشنوند یا خیر؟! خداوند می‌خواهد افراد ضعیف و عادی را به کار بگیرد تا بتوانند کارهای عالی برای او انجام دهند. خداوند می‌خواهد از شما استفاده کند!

- جورج ورور

مقدمه

سرباز بازی

دنیا به سرعت به سوی دیوانگی و جنون پیش می‌رود. مخصوصاً آفریقا کشوری است که مردمش دیوانه‌ی گجت‌ها هستند. احمقانه‌ترین مثالی که اخیراً با آن روبرو شدم، مسواک برقی بود. عجیب نیست که یک فرد بالغ بتواند با تکان دادن دست - هایش با فواصل کوتاهی دندان‌های خود را مسواک کند، ولی تصور کنید چه خوب می‌شود اگر به جای مسواک برقی دستگاهی اختراع شود که از سقف به سمت پائین حرکت کند و در حالی که در تخت خواب هستید و دهان‌تان باز است، دندان‌های‌تان را تندتند مسواک بزند! و حالا دندان‌های درخشان شما آماده‌اند تا به دنیا لبخند بزنند!

اما وقتی موضوع بشارت مطرح می‌شود یا تربیت خادمی در ملکوت خدا؛ هیچ راه میان‌بری وجود ندارد. وقتی پولس رسول از مشایخ افسس خداحافظی می‌کند و راهی اورشلیم می‌شود؛ چنین می‌گوید: «اَما جان را برای خود بی‌ارزش می‌انگارم، تنها اگر بتوانم دور خود را به پایان رسانم و خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام، به کمال انجام دهم، خدمتی که همانا اعلام بشارت فیض خداست. حال می‌دانم هیچ‌یک از شما که من در میان‌تان گشته و به پادشاهی خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهد دید. پس امروز با شما اتمام حجت می‌کنم که من از خون همه بری هستم، زیرا در اعلام اراده‌ی کامل خدا به شما کوتاهی نکرده‌ام. مراقب خود و تمامی گله‌ای که روح‌القدس شما را به نظارت بر آن برگماشته است باشید و کلیسای خدا را که آن را به خون خود خریده است، شَبانی کنید. می‌دانم بعد از رفتنم، گرگ‌های درنده به میان شما خواهند آمد که به گله رحم نخواهند کرد. حتی از میان خود شما کسانی بر خواهند خاست و حقیقت را دگرگون خواهند کرد تا شاگردان را به پیروی خود از راه به در کنند. پس هشیار باشید و به‌خاطر آورید که من سه سال تمام، شب و

روز، دمی از همدار دادن به هر يك از شما با اشكها، باز نایستادم،» (اعمال رسولان
20: 24-31)

هر گاه این آیات را می‌خوانم، تقریباً می‌توانم سرعت ضربان قلب پولس را در زمانی که رهبری می‌کرد، حس کنم. پولس در امر بشارت اسطوره بود و آنانی که می‌خواهند جا پای قدم‌های او بگذارند، باید بدانند که مسیر آسانی را پیش رو نخواهند داشت. عیسی به دنبال افرادی است که آماده‌اند تا به طور تمام وقت در خدمت شاه‌شاهان باشند. شما نمی‌توانید فقط تابستان‌ها برای سرباز بودن نام‌نویسی کنید. در ارتش ایالات متحده آمریکا، سیستمی وجود دارد که در آن می‌توانید برای مدت زمان کوتاهی نام‌نویسی کنید و برای سه یا چهار سال در آنجا خدمت کنید. خدمت به مسیح این چنین نیست. عیسی از ما می‌خواهد که تعهدی برای تمام عمر داشته باشیم؛ تعهدی برای بودن در ارتش خداوند، تا زمان مرگ!

این خصوصیت در وقف پولس به خداوند مشهود بود. امروزه مسیحیان واژگان رایج در پادگان‌های نظامی را با چرب‌زبانی و تملق به کار می‌گیرند، اما ما معمولاً اطلاعات بسیار کمی درباره‌ی زندگی سربازان داریم و اغلب آسان‌ترین راه؛ یعنی مهاجرت سریع از یک کلیسا به کلیسای دیگر را ترجیح می‌دهیم. من به تاریخ انگلستان در زمان جنگ جهانی اول و دوم بسیار علاقه دارم، مخصوصاً به شخصیت و زندگی‌نامه‌ی رهبران آن دوره. آنها دارای استقامتی حیرت‌انگیز بودند. آنها گوئی روح‌شان از جنس آهن بود. چرچیل به افرادی که به خط مقدم می‌رفتند، وعده‌ی محنت و اشک می‌داد ولی باز هم آنها دسته‌دسته به عنوان داوطلب به خط مقدم می‌رفتند. برای هر کسی که آنقدر جاه‌طلب است که می‌خواهد شاگرد عیسی خوانده شود، خواندن یکی از کتاب‌های حمله به فرانسه را توصیه می‌کنم تا ببینید که چگونه مردم از دانکریت باز می‌گشتند. آنها در آنها شناور می‌شدند و در حالی که با مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کردند، به سواحل فرانسه می‌رسیدند و در همان حالت آماده بودند تا زندگی خود را برای کشورشان و برای اصولی که برای‌شان مهم بود، فدا کنند.

وقتی کتاب‌های تاریخ را می‌خوانید، علی‌رغم همه‌ی فیلم‌های جنگی‌ای که دیده‌اید، گوئی برای تان شوک‌آور و غیرواقعی به نظر می‌رسند. اما این اتفاقات واقعاً رخ داده‌اند. جسد پدر همسر من را در سبیدی گذاشته و به قبرستان دور افتاده‌ای در آمریکا منتقل کرده بودند. شاید برخی از افرادی که این کتاب را می‌خوانند، پدرشان را در همان جنگ از دست داده باشند. این جنگ وحشتناکی بود!

در نزدیک دریای مدیترانه در سال یک قبل از میلاد؛ پادگان‌های نظامی در همه جا دیده می‌شد. بی‌شک پولس درک بسیار واضحی از معنای سرباز بودن داشت. خود او نیز با رنج‌های جسمی ناآشنا نبود، برای همین است که او توانست به تیموتائوس بنویسید که (دوم تیموتائوس 3:2) «همچون سرباز شایسته‌ی مسیح عیسی، در تحمل رنج‌ها سهیم باش.»

پولس واژگان را همین طوری انتخاب نمی‌کرد و این همان انتخابی است که بر سر راه هر مسیحی مسئول، قرار دارد. آیا شما واقعاً نگران آن هستید و می‌خواهید که سربازی مجرب در ارتش خداوند باشید؟ یا اینکه در خفا آرزو دارید که جزو تماشاچیان باشید و وقتی که ارتشیان رژه می‌روند از آنجا برای شان دستمال تکان دهید. آموزش یک سرباز و ترقی در تمرینات؛ سخت‌ترین اما در عین حال عالی‌ترین تجربه‌ای است که ممکن است در تمام طول زندگی‌تان از آن گذر کنید.

وقتی مدت کمی پس از توبه‌ام به عنوان مبشر سفر نمودم، هدف اولیه‌ی من این بود که باعث نجات مردم شوم و همه‌ی دعا‌های من متمرکز بر این هدف بود. امروزه ولی دعا می‌کنم که خداوند به ما سربازان جدید بدهد و به دنبال یافتن سربازان جدیدی برای خداوند هستم.

تا وقتی سربازان جمع نکنیم و نیروهای خود را بسیج نکنیم، هرگز نخواهیم توانست دنیا را برای مسیح بشارت دهیم. دلیلی که اکثر خادمین مسیحی در دنیا در بین 10 درصد از جمعیت جهان خدمت می‌کنند (یعنی در انگلستان، آمریکا، کانادا و نیوزلند)، این است که ما سربازان کافی نداریم و استراتژی جنگی خود را به فراموشی سپرده‌ایم.

احتمالاً شما به زبانی خاص، غذا و استایل و لباس‌های خاصی عادت دارید. ممکن است آب و هوایی خاص و یا فرهنگی خاص را ترجیح بدهید. اکثر مردم این چنین هستند. برای همین است که جوامع میسیونری اغلب انتخاب دیگری برای این کار را نمی‌پذیرند؛ زیرا احساس می‌کنند که مردم آنقدر با راه و روش زندگی خود تطبیق یافته‌اند که تطبیق یافتن با شرایط جدید، دشوار است. (البته اکنون تغییراتی در این سیاست ایجاد شده است). بسیار آسان است که در بستری مسیحی باقی بمانیم. در کلیسا سرودهای روحانی بخوانیم؛ دعا کنیم به جلسات برویم و کلاً در بستری مسیحی تنفس کنیم. ممکن است شما یک مسیحی انجیلی خوب باشید؛ پر از الهیات خوب و عباراتی زیبا در سخنان‌تان! اما با این حال حس جنگاوری و عطش کمی برای ریسک کردن (ماجرای جویی و رنج کشیدن) داشته باشید. آیا فکر می‌کنید این نقشه‌ی خداوند است که شاهدان یهوه هر روزه بهتر از مسیحیان راست‌دین کتاب پخش می‌کنند؛ بشارت می‌دهند؛ می‌درخشند و از هر جهت بهتر از ما کار می‌کنند؟ مایل نیستیم این حقیقت را بپذیریم، اما بپذیریم یا نه کلیسای مورمون‌ها میسیونرهای بیشتری به دنیا می‌فرستد. اکنون آنها 24000 جوان آماده برای بشارت تربیت نموده‌اند. هر کدام از این مردان مسئول تعمیم دو نوایمان در هر سال هستند. هر کسی که به عضویت این گروه درمی‌آید، مسئول رفتن از در خانه به در خانه‌ی دیگری هستند و آنها باید سالانه بیش از 500 ساعت بشارت دهند. کلیسای مورمون‌ها کلیسایی است که در جزیره‌ی انگلستان بیشترین رشد را در میان بدعت‌ها دارد. به خاطر می‌آورم که در وست‌کانتی دوستی داشتم که چهار ساعت در روز را صرف بشارت می‌کرد.

او به یکی از جلسات ا.ام.آمد تا نام‌ها و آدرس افرادی که می‌توانست ملاقات - شان کند را، تهیه کند. بر روی لباس او یک علامت سؤال بزرگ دوخته شده بود. وقتی از او پرسیدم که معنای آن علامت سؤال چیست؟ گفت: "این فقط به خاطر آن است که تو از من بپرسی چرا من این لباس را پوشیده‌ام و بعد من به تو پاسخ خواهم داد که من عضوی از کلیسای مقدسان روزهای آخر مورمون‌ها هستم و تو

را به بحث دعوت خواهیم نمود!" او فقط شانزده سال سن داشت، اما کتاب مورمون‌ها و بیشتر قسمت‌های کتاب مقدس را می‌دانست. یک دختر شانزده یا بیست و یک ساله‌ی انجیلی چه کار می‌کند؟ از یک پسر بپرسید!!!

بسیاری از افراد مسیحیت کسل‌کننده و بی‌طراوتی را در زندگی خود تجربه می‌کنند. این نوع مسیحیت آنها را ناامید کرده و هیچ جذبه‌ای برای زندگی آنها ندارد. اگر شما نوایمان هستید، به طور خاص مراقب باشید تا در برابر سستی و تبلی‌ای که پنهانی به زندگی مسیحیان می‌خزد، از خود دفاع کنید. دیدن ایمانداران میانسالی که در تمام دنیا پراکنده هستند و از زندگی روحانی خود ناامید شده‌اند، بسیار دشوار است. وقتی سال‌ها پیش به مسیح ایمان آوردم، بسیار هیجان زده بودم تا عیسای مسیح را بشناسم و از آن زمان به بعد آن هیجان را درون خود، دارم. با این حال وقتی صبح یکشنبه به یک کلیسا از میان کلیساهای خوب انجیلی از هر فرقه‌ای که باشد می‌روید، آنجا می‌نشینید و در انتهای جلسه احساس می‌کنید که سفری کوتاه به قطب شمال داشته‌اید! آنقدر که باید شاد نیستیم و گوئی نجات یافته‌ایم تا غمگین باشیم اما در واقع ما نجات یافته‌ایم تا خدمت کنیم! چنین خدمتی نویدبخش آزادی کامل است؛ آزادی‌ای که با طراوت و زنده است.

ایمان دارم دلیلی که بسیاری از مسیحیان در ایمان‌شان راکد و فاقد سرزندگی هستند، این است که آنها در جنگ نیستند. از اسلحه‌های خود استفاده نمی‌کنند و در برابر دشمن پیشروی ندارند. مسیحیان جوان اغلب به مانند سربازان زمان صلح عمل می‌کنند. دور هم می‌نشینید؛ کارت‌بازی می‌کنند و با یکدیگر گپ می‌زنند و سخنان باطل می‌گویند. پس بسیاری از مسیحیان طوری رفتار می‌کنند چنان که گوئی بر تسمه نقاله‌ای قرار دارند که با کمترین انرژی و هزینه‌ای آنها را به سوی بهشت می‌برد. در حالی که خداوند ما را نیافریده تا زندگی خود را با کمترین هزینه و انرژی صرف کنیم. هدف خداوند چه بوده است؟ نه تنها اینکه نجات یابیم، بلکه به آنجایی باز گردیم که از آن شروع کرده‌ایم. او ما را خلق کرده تا رفته بچنگیم، پیروز شویم و زندگی پر از شادی و پرستش و برکت داشته باشیم. عیسی می‌گوید:

«دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند.» (یوحنا 10:10)

دعای من برای خوانندگان این کتاب این است که وقتی این کتاب را خوانند و تمام کردند، احساس کنند که صدای پولس از وجودشان منعکس می‌شود که می‌گوید: «مرا زیستن مسیح است و مردن نفع.»

تصویر کلیسا کاملاً هم تیره و تار نیست. در این جا و آن جای دنیا با گروه‌هایی از مردان جوان برخورد کرده‌ام که اشتیاق آنها این بوده تا به هر قیمتی که شده آن غول خفته، را بیدار کنند. یعنی ارتشی باید برخیزد تا به مسیح خدمت کند و اینکه فرمان‌های عیسی باید اطاعت شوند. این آن چیزی است که همه چیز به آن بستگی دارد. در یوحنا 21:14 چنین می‌خوانیم: «آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند، اوست که مرا دوست می‌دارد؛ و آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت.» به مسیحیان فرمان داده شده است که دعا کنند در حالی که دعا اغلب در جلسات ما به زمان آخر موکول می‌شود. کتاب‌ها؛ پیغام‌ها و فیلم‌های بسیاری داریم اما تعداد افرادی که در دعا جنگاوران باشند، بسیار اندک هستند. این کمبود و جای خالی این افراد در کلیسا باعث آسیب به تلاش‌های بشارتی کلیسا می‌شود. این کاستی به هدفی که مسیح مقدر نموده است، آسیب می‌زند. دعا بخش مهمی از خدمت روحانی است.

ما نباید نقش سرباز بودن را بازی کنیم و فقط نقش این کار را به خود بگیریم. دعای من این است که با خواندن این کتاب شما خدمتی مفید را آغاز کنید و این کتاب به شما برخی از اسلحه‌های شاگردی را نشان دهد تا بیاموزید چگونه وقتی که پیشروی دشوار می‌گردد، خسته خاطر نشوید و ادامه دهید. همچنین یاد بگیرید که چگونه زندگی مبتنی بر محبت داشته باشید. زندگی‌ای که شایسته آن خداوندی باشد، که خدمتش می‌کنید.

بخش اول

دعوت برای شاگردی

فصل اول

شاگردسازی در عصر تنش و ترس

وقتی با مسیحیان جوان صحبت می‌کنم، گاهی مکالمه‌ی خود را با حس سردرگمی و عدم تمرکز به پایان می‌رسانم. این اتفاق معمولاً اوقاتی رخ می‌دهد که به برنامه‌های بشارتی گوش می‌دهم و یا در جلسه‌ی دعایی شرکت می‌کنم که بیشتر از درک، بر هیجان استوار است. مسیحیان معمولاً دارای خانواده‌هایی با ثبات و آرام و تا حدی تحصیل کرده هستند و آنها فقط اوقاتی که در حیطه‌ی دوستان مسیحی خود هستند، احساس امنیت دارند. اما به محض آنکه تصمیم می‌گیرند تعهد خود را به عنوان یک ایماندار عمق ببخشند، احساس آسیب‌پذیری می‌کنند.

اجتماع مدرن نسبت به افرادی که می‌خواهند محبت عملی داشته و در جسم و فکر خود خالص باشند با مهربانی برخورد نمی‌کند. اینکه فکر کنیم مسیحیان نسبت به مشکلات احساسی و فکری ایمنی دارند، استدلالی اشتباه است. در انگلستان از هر ده نفر یک نفر در طول زندگی‌اش در نقطه‌ای دچار مشکلات عصبی می‌شود. اگر شما نیز هم‌اکنون در چنین شرایطی قرار دارید، شاید خدا در حال آموزش چیزی به شما است که به هیچ روش دیگری قادر به آموختن آن نبوده‌اید. شاید این موضوع به شما امیدی تازه می‌بخشد تا بتوانید به دیگران نیز کمک کنید. نکته این جا است که مسیحیان باید وجود مشکلات جدی در زندگی‌شان را تصدیق و تأیید کنند. نمی‌توانید تظاهر کنید که نسبت به به شهوت و اعتیاد به الکل کاملاً ایمن هستید. اگر نسبت به تعهد خود به عنوان یک مسیحی جدی هستید، در آن صورت شما در خط مقدم قرار دارید. شما در دنیای تاریک و بی‌نظم با نیروهای تاریکی روبرو خواهید شد. وقتی با مسیحیانی روبرو می‌شوید که به گونه‌ای سقوط کرده هستند، همواره این را به خاطر بسپارید. بسیار آسان است نسبت به افرادی که دارای مشکلات عاطفی، ناعادلانه برخورد کنیم در حالی که مشکلات عاطفی خود

را زیر فرش پنهان کنیم و با تلاشی ریاکارانه، سعی کنیم مفیدتر جلوه کنیم. بسیار آسان است که دروغ بگوییم!

یکی از نکات مایوس کننده‌ای که باعث ناامیدی می‌گردد، وسعت جهانی است که قرار است بشارت نجات را به آن برسانیم. امروزه جامعه غرب نه تنها بسیار پیچیده است بلکه فقط جمعیت انگلستان بیشتر از کل دنیای شناخته شده در زمان پولس رسول است. شما با هفت میلیون پناهنده چه کار می‌توانید بکنید؟ با میلیون‌ها نفر در چین چه کار می‌کنید؟ اگر به تعداد مردمی که بشارت به آنها نرسیده است بیاندیشید، آن زمان است که سرهای خود را به نشانه‌ی شکست به زیر خواهیم افکند؛ ولی در عین حال نمی‌توانیم این حقیقت را انکار کنیم و فقط بر احتیاجات انسان‌های پیرامون خود و حل مشکلات شخصی‌مان تمرکز کنیم. خداوند دائماً زنان و مردان بسیاری را ترغیب می‌کند و آنها را به سوی روش‌ها و مسیرهای جدیدی، هدایت می‌نماید.

راه حل برای رهایی از این فشارها در داشتن آسایشی است که بر ایمان استوار است. نویسنده‌ی رساله‌ی به عبرانیان چنین می‌نویسد: «پس قوم خدا هنوز باید از آسایش شبات برخوردار شوند؛ زیرا هر کس که به آسایش خدا داخل می‌شود، او نیز از کارهای خود آسودگی می‌یابد، همان‌گونه که خدا از کارهای خود برآسود.» (عبرانیان 4: 9-10). از ما دعوت شده است تا از کارهای خود آرام بگیریم و بدانیم که باید همه‌ی نگرانی‌های خود را به خدا بسپاریم و مطمئن باشیم که او می‌تواند این نگرانی‌ها و مشکلات را بهتر از ما بر طرف کند. در انجیل لوقا نصیحت عیسی به شاگردانش را می‌بینیم: «سوسن‌ها را بنگرید که چگونه نمو می‌کنند؛ نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند. به شما می‌گویم که حتی سلیمان نیز با همه‌ی شکوه و جلالش همچون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود، چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما را، ای سست‌ایمانان!» (12: 27-28). اما قسمت اعظم مشکلات عاطفی‌ای که بر مسیحیان تأثیر می‌گذارد، این است که آنها از کارهای خود آسایش نمی‌یابند و دائماً نگران هستند.

پطرس می‌گوید که: «همه‌ی نگرانی‌های خود را به او بسپارید.» این اصلی بنیادی است که باید در ابتدای شاگردسازی، آموخته شود. مسئله این نیست که تنها روزهای یکشنبه مهم هستند بلکه این کاری است هر روزه! زیرا وقتی دعا می‌کنید همه چیز خوب است و وقتی دعا تمام می‌شود تمام این نگرانی‌ها فوراً باز می‌گردند. پس بار دیگر باز باید آنها را به او بسپارید. ممکن است داشتن یک دفتر و قلم در کنارتان بتواند در زمان دعا مفید باشد. وقتی نگرانی‌های پیش روی‌تان در طول روز به ذهن‌تان حمله می‌کند، آنها را یادداشت کنید. می‌توانید این نگرانی‌ها را به خدا بسپارید و بدون ترس از اینکه فراموش کنید چه اتفاقی برای‌تان رخ خواهد داد، باز به دعای خود ادامه دهید. من بر این نکته تأکید بسیار دارم، چون خود من هم دائماً در ترس و نگرانی می‌باشم و هر روزه از اضطراب و ترس و احساس شکست؛ رنج می‌برم. بزرگترین کمکی که ایمان مسیحی به من می‌کند این است که لحظه به لحظه نگرانی‌های خود را به او می‌سپارم. این نکته‌ای نیست که فقط باید با آن موافقت کنید؛ یا آن را به فراموشی بسپارید بلکه این باید روش زندگی‌ای شما بگردد تا بتواند برای شما مؤثر و کارساز بگردد. اگر این کار را نکنید بعد از مدتی می‌بینید که دیگر میلی به دعا ندارید، و نهایتاً خدمت خود را نیز به کناری نهاده‌اید. چون هم دعا و هم خدمت کردن، برای‌تان دردناک و فشارزا خواهد بود.

وقتی که به همراه تیم ا.ام. کار و خدمت می‌کنم اغلب برای ساعاتی طولانی مشغول کار کردن هستم. اگر آسایش مبتنی بر ایمان را نمی‌شناختم، هرگز وارد این کار و خدمت نمی‌شدم. وقتی که اجازه نمی‌دهم مسیح نگرانی‌های مرا به دوش خود بگیرد، فوراً سست می‌شوم. اما وقتی نگرانی‌های خود را رها می‌کنم، می‌توانم طولانی‌تر و سخت‌تر کار کنم و این روش از من نیروی کمتری می‌طلبد. اینجا است که برای ناامیدی و یاسی که می‌تواند مرا زمین‌گیر کند، چاره‌ای می‌یابم. با این کار می‌توانم مفیدتر باشیم و این جا است که می‌توانم در انتهای هر روز بارها را از دوش خود بر زمین بگذارم. هر چه زودتر با نگرانی‌های خود برخورد کنید، سریع‌تر به سلامتی در خانه و خانواده‌ی خود دست خواهید یافت.

ما نسبت به سبک زندگی معاصر بسیار آسیب‌پذیر هستیم. آیا تا به حال به مردمی که در ساعت 6:30 صبح در ایستگاهی شلوغ، ایستاده‌اند و به چهره‌های تحت فشار و خسته و گارد گرفته‌ای که دارند، توجه کرده‌اید؟ آخرین بیماری کشنده‌ی شناخته شده در دنیای غرب، اعتیاد به کار است. هیچ نکته‌ی مثبت و نیکوئی در دوازده ساعت کار روزانه، وجود ندارد. همانگونه که به تنبلی افتخار نمی‌کنیم، به فعالیت بیشتر نیز نباید افتخار کنیم؟ با این حال شما می‌شنوید که افراد درباره‌ی ساعات طولانی کار خود با افتخار سخن می‌گویند و گوئی شایسته‌ی نشان لیاقت هستند! یکی از پیشرفته‌ترین جوامع صنعتی دنیا، ژاپن است؛ اما در کنار رکوردهای شگفت‌انگیز صنعتی، رکوردهای بسیاری نیز در زمینه‌های دیگر مشاهده می‌شود؛ که عبارتند از: فرسودگی، بیماری‌های عصبی، خودکشی‌ها و آلودگی. در مقاله‌ای نوشته شده بود که چندین سال پیش زنان نگاه می‌کردند تا ببینند شوهر کدام یک از آنها زودتر به خانه بر می‌گردد، زیرا دیر به خانه آمدن یک ارزش اجتماعی به شمار می‌رفت!

ما مسیحیان به طور خاص مستعد آن هستیم که به کار کردن معتاد شویم. سنت پیورتین‌ها به عنوان ارزش به خودی خود آنقدر در عمق وجود ما حک شده است که دائماً سعی می‌کنیم سخت‌تر و سخت‌تر کار و تلاش کنیم. کار کردن خوب است و تلاش کردن البته که می‌تواند شهادت نیکوئی در بین همکاران غیرایماندار ما بگذارد، اما ممکن است خیلی سریع در این دام بیافتیم که تنها به خاطر پاداش و ارتقای درجه کار کنیم و سبک زندگی ما به عنوان یک مسیحی شبیه افراد دنیوی بگردد. اما خطر بزرگتری نیز وجود دارد. سرعت تمدن غربی به زندگی روحانی ما حمله کرده است. هر چه سرمان شلوغ‌تر باشد، روحانی‌تر به نظر می‌رسیم. پس زمان‌های خود را با جلسات پر می‌کنیم. جلسات مطالعه‌ی کتاب مقدس؛ جلسات دعا و کمیته‌ها می‌توانند در کلیسا تبدیل به سرطان بگردند. آنها معمولاً به خودی خود خوب هستند اما به راحتی می‌توانند ایمان کاذب ما را از ما و دوستان مان پنهان کنند. یکشنبه برای استراحت در نظر گرفته شده است، اما برای اعضای خیلی از

کلیساها شلوغ‌ترین روز هفته محسوب می‌گردد (اگر واقعاً شرایط شما هم این طور است و واقعاً نمی‌توانید از مشغله‌ی روز یکشنبه کم کنید، پس باید حداقل نصف روز در وسط هفته به استراحت و لذت بردن از خلوت اختصاص دهید)! شاید شما هم این اصطلاح را شنیده باشید که می‌گوید: "می‌خواهم به خاطر مسیح خود را فرسوده کنم!" در واقع این جمله باید این را بگوید: "هر آنچه دارم متعلق به مسیح است و باید با تمام قلب و روح و جان و فکر و وقت، او را خدمت کنم." اما در میان بنزین و زغال سنگ تفاوت وجود دارد و من ترجیح می‌دهم که زغال سنگ باشم، تا بتوانیم آرام و پیوسته برای مدت طولانی‌تری انرژی آزاد کنیم! ویلیام کری⁴ این چنین می‌گوید: "به من افرادی را بدهید که آرام و پیوسته راه رفته و کار کنند!" مایکل گریختن⁵ مدیر دانشگاه کتاب مقدس لندن می‌گوید که افراد بلغمی یعنی افراد خونسرد؛ نسبت به افراد صفرآوی یعنی افراد عصبانی؛ خدمات میسیونری بهتری انجام می‌دهند.

اعتیاد به کار می‌تواند ریشه در ترس از شکست؛ داشته باشد. ما به عنوان مسیحیان می‌توانیم مطمئن باشیم که خداوند ما را دوست دارد و هر کدام از ما به شخصاً برای او مهم هستیم و می‌توانیم با آگاهی از این حقیقت به هویت و ارزش خود پی ببریم. اما خیلی وقت‌ها احساس می‌کنیم که باید خود را ثابت کنیم. نجات خود را با لیاقت به دست بیاوریم و همین طور نیز نشان می‌دهیم که ارزش‌های اشتباه فرهنگ خود را پذیرفته‌ایم. اما در حقیقت همه‌ی ما شکست خورده‌ایم و هر چه بیشتر ما تلاش می‌کنیم، بیشتر متحمل شکست می‌گردیم. اگر در جایگاه رهبری باشیم، شکست بیشتری را تجربه خواهیم نمود. بزرگترین مردان تاریخ نیز هر کدام به نوبه‌ی خود لغزیده و شکست خورده‌اند. وینستون چرچیل⁶ سعی کرد که ترک‌ها را شلاق بزند و وقتی نقشه‌ی او آشکار شد از کار اخراجش کردند. بارها خواستم که پروژه‌ی نوشتن کتاب را کنار گذاشته و به کشتی تیم خدماتی لوگوس ملحق بشوم.

⁴ - William Carey

⁵ - Michael Griffis

⁶ - Winston Churchill

من باور دارم که خداوند می‌تواند همه چیز را از بین ببرد و دچار پریشانی شوم، اما شکست همیشه هم بد نیست. شما از شکست‌ها بسیار بیشتر از موفقیت‌ها می‌آموزید. شکست‌ها مانند تخته‌ی شیرجه هستند. شکست‌ها منبع بسیار غنی‌تری برای استخراج تئوری‌های مختلف هستند تا پیروزی‌ها! (اوسکار وایله می‌گوید مردی موفق است که درس‌های خود را از شکست‌هایش برای ایمانداران تعریف کند). خداوند آنقدر من و شما را دوست دارد که اجازه می‌دهد در انتها تقریباً همه‌ی شکست‌های ما نتیجه‌اش شباهت بیشتر به عیسای مسیح باشد. اگر دست خداوند را در اوقات حماقت و سردرگمی‌تان نبینید و متوجه کار او در زندگی‌تان در این دوره‌های شکست نشنوید؛ یک روز خواهد رسید که خواهید دید به کناری گذاشته شده‌اید. شریر می‌خواهد که شما به شخصیتی غرغرو، سرد و بی‌تفاوت و حقیر تبدیل شوید که عیسای را انکار می‌کند. پیغام مسیح نویدبخش آمدن فیض برای گناه‌کاران بود نه ترانه‌ای برای ماهی‌گیران موفق!

لطفاً باور کنید که من این مطلب را بر اساس محبت می‌نویسم. به عنوان شاگرد عیسای بارها و بارها به خاطر عدم دلسوزی شکست خورده‌ام. شاهد آسیب دیدن مسیحیان جوان بسیاری بوده‌ام که مشتاق زندگی بودند و متعهد به راهی که در حال پیمودنش هستند. بسیاری از افرادی که این کتاب را می‌خوانند، افرادی هستند که زندگی امنی دارند. در نقاط دیگر دنیا فشار زندگی بسیار بیشتر است. آیا دوست دارید که در کمپ پناهندگان کار کنید، در حالی که هر روزه کودکان بسیاری در اطراف‌تان در حال مرگ باشند؟ و با این که مشکلات ما گویی بسیار کوچکتر از مشکلاتی است که در رادیو یا تلویزیون می‌شنویم، اما خداوند هنوز هم علاقمند است تا به ما کمک کند و ما را برای یافتن راه آسایش و پیروزی هدایت نماید.

تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که نور مسیح را به دنیا بتابانیم، زیرا او دائماً در ما ساکن است و در کنار ما است. ما را خدمت می‌کند به ما آسایش و آرامی و محبت عطا می‌کند. کاملاً ما را می‌بخشد؛ ما را بنا می‌کند؛ آرام‌مان می‌کند و قلب‌های‌مان را گرم می‌کند. اگر می‌خواهیم در میان ترس، فشار، ناامیدی، یأس

و تنهایی به عنوان شاگرد او زندگی کنیم، احتیاج داریم که بارها و بارها به حضور او در زندگی خود اعتراف کنیم. باید لحظه به لحظه به او بگوئیم که با چه چیزی روبرو هستیم تا بتوانیم تمرین کنیم که حضور عیسی را در زندگی خود داشته باشیم.

فصل دوم خروج از مه

برخی از فشارهای رایج برای شاگردان مسیح در دنیای معاصر را بررسی کردیم، اما موانع دیگری نیز وجود دارند و آن هم فشارهای درونی هستند. بسیاری از ایماندارانی که تاکنون ملاقاتشان کرده‌ام، برای سال‌ها به بی‌راهه رفته‌اند. اغلب به مسیری اشتباه قدم نهاده‌اند و ظاهراً نتوانسته‌اند معنا و مفهوم زندگی‌شان را پیدا کنند. در واقع اغلب ما در نقطه و مرحله‌ای از زندگی مان نقطه‌ی عطفی احتیاج داریم. گوئی ما از مسیحیت واقعی؛ انقلابی و پویا غافل مانده‌ایم. استفاده از واژه‌ها و عبارات روحانی آسان است و هزینه‌ای هم برای ما ندارد و در محافل مسیحی به وفور در بین مسیحیان رد و بدل می‌شود. اما حقیقتی که در این میان چهره‌ی واقعی خود را پوشانده است این است که قسمت عمده‌ای از غیرت ما عاریه‌ای است و تنها محدود به عبارات و جملات کلیشه‌ای و زیبا می‌باشد. اگر ما حتی در بستری مسیحی بزرگ شده باشیم، احتمالاً از انقلاب روحانی و بیداری روحانی اطلاعات بسیار کمی داریم. جمله‌ی بسیار خوبی در این باره وجود دارد: "خداوند هیچ نوه‌ای ندارد." ما نمی‌توانیم ایمان دست دوم داشته باشیم و نجات بیابیم. آنچه ما از آن رنج می‌بریم روحانیت غیرواقعی است.

باور ما این است که مسیحیت در واقع یک انقلاب درونی است؛ انقلاب عشق و محبت. ما از این حقیقت غافل هستیم که اگر محبت مسیح در زندگی‌های ما حرکت و عمل کند چه کارهایی می‌تواند انجام دهد و زمانی که ما اجازه دهیم این محبت کنترل کامل زندگی ما را داشته باشد، آنگاه می‌توانیم شاهد اتفاقات بزرگی باشیم. این محبت هم کارهای بسیاری می‌کند و هم کارهای بسیاری می‌طلبد. ما قدر این محبت را نمی‌دانیم. بسیاری از ما آنقدر در فضای مه‌آلود روحانیت کاذب غرق شده‌ایم که ممکن است هزاران پیغام بشنویم؛ هزاران کتاب بخوانیم ولی هرگز تغییر نکنیم.

چنین تغییری یک شبه صورت نمی‌گیرد. دعا‌های ما باید بیشتر از صرفاً این دعا باشد که بگوییم: "خداوند! من خودم را به تو می‌سپارم!" یا "فقط من و تو هستیم عیسی؛ و من تنهایی هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم!" درست است که چنین دعا‌هایی به اندازه‌ی کافی صادقانه هستند، ولی خیلی سریع عادی می‌شوند. بسیار آسان است که ما مرتباً از واژگان و اصطلاحات مسیحی استفاده کنیم؛ بدون آنکه نور مسیح را در خود داشته باشیم. اغلب می‌خواهیم همه‌ی آنچه عیسی برای ما دارد را مال خود بکنیم بدون اینکه بهایی پرداخت کنیم.

این در حالی است که نکات بسیاری در کتاب مقدس وجود دارند که انجام آنها از نظر ما سخت می‌نماید. ممکن است علاقه داشته باشیم که بر آیاتی که درباره‌ی بخشش و کاملیت هستند، تمرکز کنیم اما نباید از آیات دیگر نیز غافل شویم. آیاتی از قبیل «سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید.» (متی 24:16). یا اینکه «به همین سان، هیچ‌یک از شما نیز تا از تمام دارایی خود دست نشوید، شاگرد من نتواند بود.» (لوقا 14:33). اغلب مسیحیان همه‌ی فواید مسیحی بودن را می‌خواهند، ولی هیچ کدام از مسئولیت‌های آن را نمی‌خواهند. کتاب عبرانیان از خداوند به عنوان "آتش فروبرنده" سخن می‌گوید و اگر ما با آن طریقی زندگی کنیم که کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد، ما نیز مشتعل خواهیم شد. این فرایند آسانی نیست؛ اما اگر ما جایگاه خود را بشناسیم و آن را حفظ کنیم، تبدیل به ابزاری مفید، تیز و مشتعل و انقلابی در دستان خداوند خواهیم گشت. این زندگی غیر عادی مسیحی نیست، بلکه زندگی طبیعی مسیحی این چنین است.

ممکن است احساس کنید که سخنان من به دور از واقعیت هستند. شاید سال‌ها در زندگی روحانی لغزش خورده و متوقف شده‌ایم. شاید قبلاً سخنان انقلابی بسیاری شنیده‌اید و اکنون دیگر به همه‌ی این سخنان به دیده‌ی شک و تردید نگاه می‌کنید. اما آنچه اکنون می‌گوییم به طور خاص به افرادی چون شما مربوط می‌شود. شما در

روحانیتی کاذب گم شده‌اید، چون تصویری که از خداوند دارید تصویری غیرواقعی است. همان طور که فیلیپ⁷ می‌گوید: "خدای شما بسیار کوچک است." به زبان دیگر اگر بخواهیم بگوییم ما همگی این گرایش را داریم که خود را بی‌ارزش بدانیم، این واقعاً برای خداوند توهین‌کننده است چون او است که ما را آفریده است؛ و ما متعلق به او هستیم؛ و بسیار ارزشمند می‌باشیم. ما نمی‌خواهیم خود را آن طور که هستیم بپذیریم. ممکن است در آینده نگاه کنید و به خود بگویید: "چه اتفاقی افتاد وقتی خدا داشت چهره‌ی انسان‌ها را تقسیم می‌کرد؟! اگر شما فردی آرام، خجالتی و گوشه‌گیر هستید، خداوند شما را تبدیل به سخنور محلی و برون‌گرایی که در کل شهرتان معروف شود، نخواهد کرد. او شما را تبدیل به من نخواهد کرد و باید خوشحال هم باشید که این کار را نمی‌کند! خداوند در واقع شما را می‌شکند و شکل می‌دهد اما خلق و خوی اصلی شما همان باقی خواهد ماند. کتاب خوبی که درباره‌ی این موضوع وجود دارد "خلق و خوی تحت هدایت روح القدس" است و خواندنش می‌تواند در این نقطه بسیار ارزشمند باشد. خواندن این کتاب به ما کمک می‌کند تا از این الگو عبور کنیم و دیگر چنین جملاتی به کار نبریم؛ "کاش جای او بودم!"

اگر مشتاق آن هستیم که شاگردان عیسی خوانده شویم، باید این قدم اساسی یعنی پذیرش خود را؛ برداریم. اگر چنین کاری نکنیم ما به عنوان انسان‌های واقعی عمل نکرده‌ایم. ما می‌دانیم که سوپرمن نیستیم، اما عده‌ی بسیاری هستند که پذیرفته‌اند شکست خورده و ضعیف هستند. حتی پولس رسول در دوم‌قرن‌تیان 12: 9-10 درباره‌ی خاری در جسمش چنین می‌گوید: «که خداوند از بیرون آوردنش» اجتناب می‌کند.

«اما مرا گفت: فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد.» پس با شادی هر چه بیشتر به ضعف‌هایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود. از همین رو، در ضعف‌ها، دشنام‌ها، سختی‌ها، آزارها و مشکلات،

به خاطر مسیح شادمانم، زیرا وقتی ناتوانم، آنگاه توانایم.» در اینجا پولس می‌گوید که آگاهی از ضعف‌های مان شرطی ضروری برای خدمت کردن است.

حقیقی بودن این مطلب بارها و بارها برای من مکشوف شده است. من هر روزه به مشکلات خود نگاه می‌کنم و با آرامش و آسایش به او می‌گویم: "خداوندا! این را به تو می‌سپارم." اما مدت زمانی طول کشید تا توانستم این درس را بیاموزیم و ضعف‌های شخصی خود را بپذیرم.

من بسیار لاغر هستم. در زمان نوجوانی، روزی در حال خواندن مجله‌ای بودم و تبلیغی را دیدم که در آن دختری زیبا در ساحل دریا، در کنارش جوانک لاغری نشسته بود. تبلیغ در مورد روشی ارزان برای افزایش وزن و عضله‌سازی بود. تصویر بعد شخصی با استخوان‌های درشت را نشان می‌داد که دارای عضلاتی برآمده بود. آن شخص نزدیک می‌شود و او آن شخص لاغر را از سر راه خود به آن طرف هل می‌دهد و به همراه آن دختر آنجا را ترک می‌کند. این تبلیغ بر من تأثیر بسیاری گذاشت چون در آن زمان به طور خاصی علاقه به دخترها داشتم. فوراً آن پودر عضله‌سازی را سفارش دادم. وقتی اعضای خانواده‌ی ما بیرون از خانه بودند من با لباس ورزشی وسط پذیرایی می‌ایستادم و با فنرهای ورزشی سعی می‌کردم عضله‌سازی کنیم. بعد از سال‌ها تلاش تنها توانسته بودم یک پوند وزن اضافه کنم و احساس ناامیدی و حقارت داشتم.

تلاش بزرگی را آغاز کردم. به همه‌ی کلاس‌های ورزشی که می‌شناختم مراجعه کردم، اما همیشه درونم احساس می‌کردم که حقیر و فرومایه هستم؛ مخصوصاً در برابر دختران! بالاخره در 5 مارچ 1955 قلب خود را به عیسی سپردم. در آن روز در میدان مادیسن در گاردن بیلی؛ بیلی‌گراهام در حال موعظه بود. در آن روز بود که روش کاملاً جدیدی برای ادامه زندگی یافتیم. متوجه شدم که خداوند مرا دوست دارد. دریافتم که او مرا پذیرفته است و کل 124 پوند وجود مرا، پذیرفته است؛ بدون اینکه شخصیت مرا خرد کند و بدون اینکه مرا به خاطر بدبختی‌ام رسوا سازد. او محبت خود را به من عطا کرد و توسط روح‌القدس، درون من کاری را آغاز

نمود. این نوع مسیحیت انقلابی است که می‌تواند عمل کند و می‌تواند ما را از سکون و رخوت بیرون آورد. این یک انقلاب واقعی است که متفاوت است. این مسیحیت؛ متفاوت از مسیحیتی است که صرفاً در کوچه و خیابان‌ها تراکت پخش می‌کند، یا برای بشارت با کشتی به اندونزی می‌رود. مسئله سخت کار کردن یا کار کردن به طور افراطی نیست، بلکه مسئله‌ی تبدیل شدن از طریق محبت شفا دهنده - ی خدا است. انقلاب ابتدا در قلب‌تان رخ می‌دهد. یک مسیحی را می‌توان با یک آینه مقایسه کرد. آینه از خود هیچ نوری ندارد، بلکه مشتاق آن است که نور خداوند را منعکس نماید. توانایی او برای منعکس کردن نور می‌تواند از طریق فضای غبارآلود روحانیت کاذب و دیدگاهی غیرواقعی از خدا یا یک دیدگاه غیرواقعی از خود، کاسته شود. اما غبارهای دیگری نیز وجود دارند و واضح‌تر از همه غبار گناه است.

بسیاری از جوانان زندگی دوگانه‌ای را در پیش گرفته‌اند. شریر به هیچ وجه به انسان‌ها احترام نمی‌گذارد. روزی یکی از دانشجویان الهیات بعد از جلسه نزد من آمده و اعتراف کرد که آخر هر هفته بعد از جلسه؛ پنهانی با فاحشه‌ای رابطه برقرار کرده است! قبلاً به علت غرور شاید راحت گناهان خود را بیان نمی‌کردیم. شاید گناهان ما بسیار پیچیده و ظریف‌تر شده‌اند. قبلاً عادت به غیبت داشتیم اما اکنون آنچه می‌کنیم تنها این است که آن غیبت را در غالب موضوع دعا بسیار آزادانه با دیگران در میان بگذاریم. آنچه می‌کنیم این است که حسادت و آزرده‌گی جای مفاهیم روحانی را در ما گرفته است.

حسادت موضوعی است که در محافل مسیحی بسیار رایج شده است. حسادت به استعدادهای فردی دیگران بسیار آسان است. از فردی درخواست می‌شود تا بلند شده و شهادت خود را بدهد و از شما درخواست می‌شود که دستشویی‌ها را بشویید! یک روانپزشک مسیحی هندی برای من نوشته بود که به باور او 80 درصد مشکلات مردم ریشه در تلخی و حسادتی دارد که در قلب آنها وجود دارد. شاید ما نسبت به یک دوست یا شریک زندگی یا والدین خود کینه‌ای در دل داشته باشیم. تا وقتی

که با اراده‌ی خود نخواهیم خون و محبت و بخشش مسیح این تلخی را از قلب - های مان پاک سازد، اسیر این کینه باقی خواهیم ماند.

سخن گفتن از گناه در دنیای معاصر مسئله‌ای نادر است. ما بیشتر ترجیح می - دهیم تا پیغام‌هایی درباره‌ی شفای درونی بشنویم، در حالی که مسئله‌ی شفای درون تقریباً در هر صفحه از کتاب مقدس به صورت واضح دیده می‌شود. یکی از دلایلی که ما خود را از بار گناهان نمی‌تکانیم و با آن گناه بازی می‌کنیم، به زبان ساده این است که به اندازه‌ی کافی از آن متنفر نیستیم. اجازه بدهید چند مثالی در مورد این موضوع بیان کنم:

ما در دام مادی‌گرایی خود گرفتار هستیم. در مورد تعالیم عیسی درباره‌ی این نکته بسیار بی‌تفاوت هستیم و به آن توجه نمی‌کنیم. فراوانی؛ چشمان مان را نسبت به جامعه‌ی آسوده‌ای که در آن زندگی می‌کنیم نابینا ساخته است. عشق به مسائل مادی به راحتی کم نمی‌شود. تلاش فراوانی برای حل این مشکل نیاز است. توزر این مسئله را چنین بازگو می‌کند: "جای هیچ شکی نیست که وابستگی به دارای - های مادی، یکی از زیان‌بارترین عادات زندگی است."

این گناه آنقدر طبیعی شده است که به ندرت متوجه می‌شویم از شریر است. اما نتایج آن فاجعه‌بار است. این لعنت دیرینه به خودی خود و بدون درد از ما دور نمی‌شود. انسانیت کهنه و سرسخت درون ما به راحتی و با یک فرمان فرار نمی‌کند؛ بر زمین نمی‌افتد و نمی‌میرد! او باید مانند ریشه‌ی یک درخت، از درون خاک وجود ما کنده شود. او باید مثل دندان کشیدن که با درد و رنج فراوانی همراه است، از وجودمان بیرون آید. او باید همان طور که مسیح دادوستد کنندگان هیکل را با خشونت بیرون انداخت، از وجود ما با جدیت به بیرون افکنده شود.

انگلیسی‌ها؛ ساکنین آمریکای شمالی و اروپا؛ نمایانگر حاکمان جوان و ثروتمند دنیا هستند (متی 16:19 را بخوانید). فقیرترین قشر جامعه‌ی ما، در برابر مردمان دیگر نقاط جهان، حاکم جوان ثروتمند به شمار می‌آیند. آنچه ما آن را لازمه‌ی بی‌قید و شرط و فرض مسلم می‌دانیم، مثلاً آب تمیز شرب و تجهیزات پزشکی برای

جوامع فقیر زندگی لوکس و ارزشمندی به شما می‌آیند. البته همین می‌تواند دلیل اصلی‌ای باشد که میسیونرهای غربی معمولاً در نقاط دیگر جهان نمی‌توانند، مؤثر باشند. اول یوحنا را به خاطر بیاورید: «محبت را از آنجا شناخته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد، و ما نیز باید جان خود را در راه برادران بنهیم. اگر کسی از مال دنیا برخوردار باشد و برادر خود را محتاج ببیند، اما شفقت خود را از او دریغ کند، چگونه محبت خدا در چنین کسی ساکن است؟» (اول یوحنا 3: 16-17) ما نیز باید زندگی خود را برای برادران خود فدا کنیم. اگر کسی دارایی مادی دارد و برادر خود را در نیاز ببیند و به او رحم نکند، چگونه می‌تواند محبت خدا در او باشد؟ این جمله آنقدر انقلابی است که می‌تواند باعث شود یک مارکسیست احساس کند که روی یک تسمه‌ی نقاله در حال عقب رفتن است. شنیده‌ام که کمونیست‌ها این را پذیرفته‌اند که چنین ادعایی مثل عقب‌گرد روی نقاله است. ایمان دارم افرادی که این کتاب را می‌خوانند، به درون غبار اجتماع مادی‌گرا کشیده می‌شوند. من ایمان دارم که امروزه خداوند قویاً سعی می‌کند تا از طریق کتاب‌هایی از قبیل کتاب⁸ جان وایت به ما درس‌هایی بدهد، اما اکثر ما علاقه‌ای نداریم که زمانی را به خواندن چنین کتابی اختصاص دهیم.

خداوند به قلب ما نگاه می‌کند. ممکن است شما بسیار فقیر باشید، اما فقر؛ شما را از دام مادی‌گرایی‌های نمی‌بخشد. اگر این فقر اشتیاق شما را برای ثروت از بین نبرد، شما اسیر باقی خواهید ماند؛ اما اگر گناه خود را بپذیرید، می‌توانید آزادی را چون گنجی گرانبها حاصل کنید. رقابت‌های مادی بسیاری از کلیساهای انجیلی غرب را فرو بلعیده است و درباره‌ی آن با ریاکاری و دورویی رفتار می‌شود. ممکن است ما در کنفرانس‌ها شرکت کنیم و کتاب‌های بسیاری خوانده و در مورد امور عمیق روحانی صحبت کنیم، اما تا زمانی که واژه‌های ما جامه‌ی عمل نپوشند و زندگی‌های ما را دگرگون نسازند، هیچ چیزی تغییر نخواهد کرد. اگر دانش ما رفتار ما را نسبت به یکدیگر تغییر ندهد، کمونیسم در زندگی ما بسیار پویاتر دیده خواهد

⁸ - The Golden Cow

شد و دنیا نیز ما را این چنین خواهد دید. ما به شدت تحت تأثیر عدم صداقت خود قرار داریم. شما می‌توانند والدین خود را فریب دهید؛ می‌توانید معلمان تان را فریب دهید؛ حتی می‌توانید هم اتاقی‌های خود را نیز فریب دهید و به راحتی تصاویر مستهجن تماشا کنید و ذهن تان را با چنین زباله‌هایی تغذیه کنید. اگر مرتباً پس از جلسات افرادی نزد من از چنین گناهانی توبه نمی‌کردند، هرگز چنین جملاتی را نمی‌نوشتیم.

بیلی گراهام این نسل را نسل روابط جنسی می‌نامد. بسیاری از ما تنها برای داشتن لحظه‌ی کوتاهی لذت، بارها داشتن زندگی روحانی مملو از رشد و قوت را به کناری می‌اندازیم. اما اگر شما واقعاً بخواهید که خالص و پاک باقی بمانید، می‌توانید با فیض خداوند این خلوص را کسب کنید.

مثل بسیاری از پسرها، من نیز برای دخترها زندگی می‌کردم. برای قرار بعدی لحظه‌شماری می‌کردم اما در زمان درست در سن 17 سالگی نجات پیدا کردم. در فکرم زنا را حمل می‌کردم. عیسی بسیار واضح به ما تعلیم داد که گناهان فکر همان قدر برای خداوند غیرقابل قبول هستند که گناهان جسم. ما خیلی وقت‌ها نسبت به تعالیم خدا در مورد مبحث رابطه‌ی جنسی بی‌تفاوت هستیم یا آنها را تحریف می‌کنیم. هیچ جای مشخصی در کتاب مقدس وجود ندارد که در مورد برنامه‌ی خداوند درباره‌ی این امر مستقیماً نوشته شده باشد. اما کتاب‌های خوب بسیاری درباره‌ی این موضوع وجود دارند. این مسئله را با هر عمقی که درک می‌کنید، مهم است که آن را با جارو زیر فرش مخفی نکنید و از کنارش بی‌تفاوت گذر نکنید! بسیاری از جوانان مسیحی انجیلی این مسئله را می‌دانند که رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج، اشتباه است و چیزی است که باید تا آنجایی که می‌توانیم آن را سرکوب کنیم. بسیاری از مسیحیان انواع مختلف شک و تردید در روابط جنسی را در زندگی خود تجربه می‌کنند. مثال‌های غم‌انگیزی در مکان‌های خدمتی مشاهده شده است که ثمره‌ی تعالیم اشتباه بوده‌اند. با موارد بسیاری از هم‌جنسگرایی مردان یا زنان در بین میسیونرها روبرو شده‌ام و در بسیاری از موارد از ورود مستقیم اجتناب نموده‌ام. اگر

شما گرایش‌های جنسی خود را سرکوب کنید و از صحبت کردن درباره‌ی آنها اجتناب کنید، آن زمان است که در واقع شما جلوی پای خود چاهی حفر می‌کنید. آزادی از مشکلات جنسی امکان‌پذیر است خواه این مشکل شهوت باشد، خواه انحراف؛ زیرا اگر آزاد نباشیم، نمی‌توانیم به طور مؤثر عیسی را خدمت کنیم و نهایتاً ممکن است باعث بی‌احترامی نام خداوند شویم.

زمان صحیح برای برخورد با این جنبه از زندگی‌تان اکنون است، مخصوصاً اگر هنوز جوان هستید. روی حسون نویسنده‌ی کتاب راه صلیب یک بار به من چنین گفت: "اگر فکر می‌کنی این مشکلی بزرگ در میان جوانان است، بگذار به تو بگویم که از تمام مشاوره‌هایی که در کشورهای مختلف انجام داده‌ام، این مسئله بین افرادی که متأهل هستند و دارای زن و فرزند می‌باشند، فراگیرتر است!"

ازدواج کردن به خودی خود نمی‌تواند مشکل وسوسه‌ی جنسی را حل نماید؛ حتی می‌تواند آن را بدتر بکند. شریر هیچ مرزی را نمی‌شناسد و مرز ازدواج برای او درست مانند مرزهای دیگر هیچ معنای ندارد.

پاسخ به این مشکل این است که هرگز با عجله ازدواج نکنید، بلکه قلب خود را نسبت به انقلابی درونی که مبتنی بر محبت و نظم شخصی است، باز کنید و آماده باشید تا بتوانید توبه کنید. افراد بسیاری را می‌شناسم که به سادگی بدون باز کردن قلبشان و فکرشان با فرد دیگری که از لحاظ سنی کمی از آنها بزرگتر است دعا می‌کنند و فکر می‌کنند که از آن مشکل عبور می‌کنند. شما هرگز نمی‌توانید بدون مطرح کردن و به تنهایی از این مشکل عبور کنید.

من متوجه شده‌ام که این کاملاً متضاد روشی است که کتاب مقدس می‌گوید. همه‌ی ما ترجیح می‌دهیم که احساسات خود را پشت چهره‌ای شاد مخفی کنیم (در آمریکا گاهی این را سندروم جان وین می‌نامند) و تظاهر کنیم که همه چیز خوب است: "حالت چطور؟" "اوه! خیلی خوبم!" اما این روش بسیار متکبرانه است. پولس در غلاطیان 2:6 می‌نویسد: «بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید که این‌گونه شریعت مسیح را به جا خواهید آورد.» می‌دانم که این نصیحتی بسیار

منطقی است من خود سال‌ها پیش، وقتی سازمان ا.ام را ترک می‌کردم، افرادی را می‌شناختم که حاضر بودند بارهای خود را با من در میان بگذارند و بدین ترتیب آزاد می‌شدند. بیاموزیم که با یکدیگر دعا کنیم؛ در پی حمایت یکدیگر باشیم و از یکدیگر مراقبت کنیم، آنگاه همه چیز تغییر می‌کند. این یک اصلی بنیادی است و موضوعی نیست که یک بار انجام گرفته؛ تمام شود. این اصل حتی تنها به مسائل جنسی مربوط نمی‌شود. ما عضوی از بدن مسیح هستیم و زمانی می‌توانیم به بهترین نحوه عمل کنیم که با دیگران همراهی و همکاری کنیم. اگر کسی را نداشته باشید که به طور مرتب با او دعا کرده و از مسائل عمیق زندگی‌تان برای او بگوئید، (فردی از جنس خودتان) پس سعی کنید تا چنین فردی را پیدا کنید. این همراهی ابزاری قدرتمند در دستان مسیح است.

در واقع خداوند قادر است شما را از ناخالصی‌های دنیا حفظ کند اگر بسپارید و اجازه دهید؛ او به شما کمک می‌کند تا باری دیگر بلند شوید. این یکی از زیباترین حقایق در مورد محبت خداوند است. شما می‌دانید که از طریق محبت و فیضی که از سوی خدا از طریق مسیح به ما بخشیده شده است، می‌توانید یک بار دیگر بخشیده شوید. تقریباً غیرممکن است که از میان این نبرد عبور کنید بدون اینکه آسیبی ببیند. وقتی شما آسیب‌ها و رخم‌ها و عدم ثبات را در افراد دیگر می‌بینید، شگفت‌زده نشوید و عیب‌جوئی نکنید، بلکه مشاهده کرده و ببینید که کدام قسمت‌های زندگی مسیحی شما نیز نیاز به شفا دارد.

رسیدن به درجه‌ی کمی از بلوغ روحانی فرایندی سریع نیست. ممکن است پنج یا پانزده یا بیست سال طول بکشد تا شما خود را شفا یافته و مرده‌انگاری! دعا کنید تا بتوانید نسبت به رشد مسیحی خود، گرسنه باشید! متوجه می‌شوید تا وقتی که به آن حیطه از زندگی‌تان که شریک کنترل آن را در دست دارد، روبرو نشوید، بسیار مشکل خواهد بود که آنها را نزد صلیب برده و توبه‌ای واقعی داشته باشید. ما در انجام توبه‌های عمومی بسیار خوب هستیم اما بسیار دشوار است که اعتراف گناه خود را نسبت به دیگران به طور خاص انجام دهیم. با این حال خود به تجربه

می‌دانم که خداوند می‌تواند ما را از غبار ناخالصی‌ها آزاد سازد و همچنین می‌دانم که بدون انجام روشی که او گفته است، هیچ امیدی به پیروزی و رشد روحانی نیست. مشکلات عاطفی اغلب نتیجه‌ی مستقیم ناخالصی است. شما نمی‌توانید با گناه بازی کنید و از آن تأثیر نپذیرید. این به طور خاص در مورد افرادی صادق است که در خانواده‌های مذهبی پرورش یافته‌اند. ما در بستر تعالیم متعصب انجیلی، پرورش یافته‌ایم. وقتی که این آسیب با سرکشی و احساس گناه ترکیب می‌شود، علناً افراد این قوانین را رد می‌کنند. شاید گوش‌های تان آنقدر با آیات کلام پر هستند که حتی از رفتن و وارد شدن به کلیسا نیز به شدت بیزارید. شاید دیگر حال تان از مذهبی که تنها شامل ماشین‌های بزرگ، بلوزهای تمیز و اخلاقیات است به هم می‌خورد. (البته ایمان یک فرد هیچ ربطی به اندازه‌ی موهایش یا سبک لباسش ندارد)!

در یکی از جلسات موعظه در سنت‌لوئیس دو مرد با موهای بلند از راهروی میانی جلو آمدند تا بر صندلی‌های صف اول بنشینند. دو نفر از انتظامات که شلورهای اتو کشیده بر تن داشتند فوراً آمدند و مانع از نشستن آنها شدند. بیلی گراهام مانع از کار آنها شد و گفت: "تا وقتی که آن دو مرد در میان حضار در صف اول ننشینند، موعظه نخواهم کرد!" با این حال حتی اگر شما در محیطی بزرگ شده‌اید که همه کت و شلوارهای اتو کشیده و مرتبی می‌پوشند و شما دقیقاً تبدیل به فردی عکس آن شده‌اید؛ باز امکان آن وجود دارد که از مشکلات عاطفی آزاد شوید.

همسر من سال‌ها در این زمینه رنج کشید. کم‌رزد، می‌گرن، سردرد و مشکلات قلبی که نتیجه‌ی مستقیم مشکلات عاطفی بودند. پدر او در جنگ کشته شده بود هر چند پدر خوانده‌اش با او به خوبی رفتار کرده بود اما او با محرومیت محبت پدر واقعی‌اش، بزرگ شده بود. وقتی در ابتدا با یکدیگر آشنا شدیم، هنوز او از کمبود محبت اولیه رنج می‌کشید و این کمبود اغلب خود را به صورت درد، آشکار می‌ساخت. سپس یک روز کتابی به دستش رسید که با مطالعه‌ی آن او دریافت که محبت عیسی می‌تواند به عمیق‌ترین بخش وجود وی نفوذ کند و او را شفا دهد.

این درک و آگاهی او را به سوی شفائی رهنمون ساخت که تمامی مشاوره‌ها و داروها نتوانسته بودند آن را تحقق سازند. در اغلب موارد همین گونه است؛ خداوند ما را به نقطه‌ای می‌رساند که ما در آن نقطه تصمیم می‌گیریم بپذیریم او کافی است. ایمان ما به عیسی به اضافه‌ی یک چیز دیگر نیاز نیست! یک شغل؛ یک شوهر یا یک فعالیت روحانی بلکه تنها و تنها عیسی! بنابراین همسر من به طور ساده زندگی خود را به خداوند تسلیم کرد و گفت: "عیسی من به تو ایمان و اعتماد دارم." و خوابید و صبح روز بعد همه‌ی دردها از او رفته بودند. هنوز هم او گهگاهی از رخم‌های گذشته درد می‌کشد، اما اکنون می‌داند که می‌تواند شفا یابد.

این تنها مثالی از عملکرد عیسی است که چگونه قوت او درون زندگی افراد وارد می‌شود و آنها را در عمق وجودشان احیا می‌کند. این نوع شفا را رد نکنید! پزشکان انگلستان می‌گویند 50 درصد بیمارانی که کارشان به جراحی می‌کشد، به علت شرایط روانی دچار عوارش فیزیکی می‌گردند.

کتاب‌های⁹ بسیاری درباره‌ی این موضوع وجود دارند. عیسی مسیح کل وجود یک شخصی را نجات می‌دهد. همان طور که گناه همه‌ی جوانب وجود ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، همان گونه هم محبت و مرگ مسیح در پاک نمودن زخم‌های عمیق کینه و حسادت و ناتوانی ما در رهایی از خودپرستی می‌تواند مؤثر عمل کند. وقتی که مسیح در کنار ما راه برود آن زمان است که می‌توانیم با استواری قدم برداشته و سر خود را بالا نگاه داریم، نه به خاطر خاطر آنکه ما به آنچه که تبدیل شده‌ایم مغرور گشته‌ایم، بلکه به خاطر آنکه از تبدیل شدن به او افتخار می‌کنیم. این "غبار" هر شکلی که به خود بگیرد، باز این امکان وجود دارد که بتوانیم از آن آزاد شویم.

بنابراین معمولاً آماده هستیم تا در مورد برکات عالی‌ای که پنج سال گذشته دریافت نموده‌ایم، صحبت کنیم. اما درباره‌ی برکاتی که امروز صبح دریافت نموده‌ایم چه؟ وقتی هر روزه قلب خود را نسبت به عیسی باز کنید، او شما را پر خواهد ساخت

⁹ - Healing for Damaged Emotions by David Seamands

و شما را برای نبرد آماده خواهد نمود. با پذیرش بخشش و فیض او هیچ چیزی نمی‌تواند ما را متوقف سازد.

فصل سوم

ثمر بخشی

به برخی از عواملی که می‌توانند همچون مانع بر سر راه زندگی روحانی ما عمل کنند، نگاهی انداختیم. وقتی می‌خواهیم از اولین تعهد همراه با تردید خود به سوی یک تعهد کامل‌تری حرکت کنیم، ممکن است گناه یا دیدگاهی غیرواقع‌گرایانه نسبت به خود یا خدا یا مشکلات عمیق عاطفی خود داشته باشیم؛ مشکلاتی که ریشه در فشارها یا ارزش‌های اشتباه یک جامعه‌ی سکولار دارند. چنین فرض می‌کنم که تاکنون توانسته‌اید دشواری‌های اصلی‌ای که با آن روبرو بودید را تشخیص دهید و اینکه شما هنوز هم می‌خواهید که پیش بروید. شما ایمان دارید که خداوند به شما کمک خواهد کرد که بتوانید شجاعت و فروتنی لازم را کسب کنید. شما اضطراب دارید که بتوانید همانند مثل بذرافشان سی، شصت یا صد برابر ثمر بیاورید. (بنا بر متن این فصل "ثمر آوردن" به معنای صید جان‌های گمشده‌ی بیشتر است).

در این نقطه می‌خواهم که باز ایستاده و شش فصل اول کتاب اعمال رسولان را بخوانید. لطفاً در ادامه این کار انجام دهید. در زمان خواندن آن شش فصل، واکنش شما چه بود؟ احتمالاً به خاطر آنچه خداوند در آن روزهای اولیه انجام می‌داد برانگیخته و شگفت‌زده شده‌اید. آیا احساس کردید که چقدر خوب می‌شد که در آن روزها زندگی می‌کردید و از نزدیک شاهد عمل دست زورآور خداوند می‌بودید؟

بگذارید به شما این اطمینان را بدهم که چنین چیزهایی امروز نیز می‌تواند رخ دهد. اگر شما در انگلستان یا در برخی قسمت‌های اروپا یا آمریکا زندگی کنید، شاید به راحتی بتوانید به خود این اجازه را بدهید که فکر کنید روح خداوند دیگر در جذب مردم به سوی خود، فعالانه عمل نمی‌کند؛ ولی در دیگر قسمت‌های جهان اتفاقات هیجان‌انگیز بسیاری مشابه‌ی کتاب اعمال رسولان در حال رخ دادن است. در سال 1978 بنابر سرویس اطلاعاتی کمیته‌ی لوزان برای بشارت جهانی (ژوئن 1979) بیش از ششصد هزار مسیحی فقط به کلیسای آفریقا اضافه شدند. رشد در آمریکای

لاتین و خود ایالات متحده‌ی آمریکا نیز خیره‌کننده بود. به حق که این ثمربخش است. واضح است که خداوند همیشه در هر سرزمین به یک روش عمل نمی‌کند. برخی از مکان‌ها را می‌توان در طبقه‌بندی دشوارتر قرار داد. بسیار وسوسه‌انگیز است که میسیونرها را به آن بخش‌هایی از دنیا بفرستیم که بیداری‌های بزرگی در آنجا در حال رخ دادن است و نسبت به کشورهای چوون کشورهای عربی یا کشورهای خاورمیانه بی‌تفاوت باشیم. اما خداوند به ما نگفته است که جاهای دشوار را از قلم بیاندازیم، بلکه او به ما گفته است که: «به همه‌ی نقاط جهان بروید.» این ممکن است به آن معنی باشد که در این مکان‌ها ثمر به سرعتی که ما می‌خواهیم و انتظار داریم دیده نشود، اما ثمر قطعاً خواهد آمد؛ اگر من و شما بخواهیم و آماده باشیم که آن نوع از زندگی‌ای را داشته باشیم که خداوند از ما انتظار دارد.

اگر به زندگی رسولان نگاه کنید خواهید دید که خصوصیت بازر زندگی آنها ایمان جسورانه است. آنها از شلاق یا تهدید یا طردشدن‌های اجتماعی نمی‌ترسیدند. حقیقت در قلب‌های آنها آنقدر به روشنی می‌درخشید که موضوعات دیگر چندان اهمیتی نداشتند.

من ایمان دارم که به همان صورت خداوند امروز نیز به دنبال مردان و زنانی است که دارای ایمانی جسورانه باشند. او هنوز هم احتیاج به افرادی دارد که ایمانی داشته باشند که در سخت‌ترین مواقع حفظ شود. آنانی که برای‌شان هیچ پاسخی دور از دسترس نباشد، آنانی که حاضر نیستند به خاطر سیاست‌بازی و کاغذبازی یا محدودیت‌های اجتماعی از مسیر اصلی خدمت به خداوند منحرف شوند.

از دست دادن رویای صید جان‌ها، بسیار آسان است. فرقی نمی‌کند که خدمت شما چه شکلی به خود می‌گیرد. اگر هیچ اشتیاقی برای نجات جان‌ها نداشته باشید، در واقع شما در خطر از دست دادن ضرورت و اهمیت پیغام مسیح هستید. اگر وقت ندارید که کار مهم خود را زمین گذاشته و با کسی در مورد مسیح صحبت کنید، یا بیش از اندازه سرتان شلوغ است، بدانید منحرف شده‌اید. اگر زمان کافی یا انرژی لازم برای بازدید از بیمارستان محلی خود را ندارید که بتوانید به آنجا بروید و باعث

تسلی بیماران بگردید؛ یا با همسایه‌ی تان صحبت کنید، پس سر شما بسیار شلوغ است.

اولین نشانه‌ی شلوغ بودن زندگی که به طور خزنده وارد زندگی‌های ما می‌شود، اغلب به علت کاسته شدن زمان دعای ما ایجاد می‌شود. جلسات دعا تبدیل به جلسات بحث و گفتگو یا ساعتی برای مشارکت می‌شود و می‌خواهید که فوراً فقط وظایف خود را با قوت انجام دهید. دعا نفس حیات و ضروری مسیحیان است و بدون آن نمی‌توانید هیچ حرکتی بکنید.

رسولان از این مشکل خبر داشتند. آنها می‌دانستند که ممکن است به آسانی برای انجام امور اجرائی جامعه‌ی مسیحی از مسیر اصلی منحرف شوند و متوجه شدند که الویت آنها چیزی است که در ابتدا برای انجام آن خوانده شده‌اند: «در آن ایام که شمار شاگردان فزونی می‌یافت، یهودیان یونانی‌زبان از یهودیان عبرانی‌زبان گله کردند که بیوه‌زنان ایشان از جیره‌ی روزانه‌ی غذا بی‌بهره می‌مانند. پس آن دوازده رسول، جماعت شاگردان را فرا خواندند و گفتند: «شایسته نیست که ما برای غذا دادن به مردم، از خدمت کلام خدا غافل مانیم. پس ای برادران، از میان خود هفت تن نیک‌نام را که پر از روح و حکمت باشند برگزینید تا آنان را بر این کار بگماریم و ما خود را وقف دعا و خدمت کلام خواهیم کرد. این سخن همگان را پسند آمد. پس استیفان را که مردی پر از ایمان و روح‌القدس بود، به اتفاق فیلیپس، پروخروس، نیکانور، تیمون، پرمیناس و نیکولائوس، که از یهودی‌شدگان آنطاکیه بود، برگزیدند. این مردان را نزد رسولان حاضر کردند و رسولان دعا کرده، بر ایشان دست گذاشتند. پس نشر کلام خدا ادامه یافت و شمار شاگردان در اورشلیم به سرعت فزونی گرفت و جمعی کثیر از کاهنان نیز مطیع ایمان شدند.» (اعمال - رسولان 6: 1-7).

چقدر از مسیحیان امروزه به کاغذبازی مشغول هستند به جای آنکه مشغول تعلیم و هدایت و رهبری باشند؟ زندگی پر مشغله آنها بی‌ثمر است. شکست‌ناپذیر بودن در ایمان، به معنای بی‌فکر بودن نیست بلکه بر عکس زندگی شما باید متمرکز

و تنها به یک فکر معطوف باشد که خداوند را جلال دهید. شما باید جان‌ها صید کنید و نباید خود و دیگران را با حجم کاری که انجام می‌دهید، فریب دهید.

"... دیگر رک بودن و جسارت گذشته را ندارم!" شاید اکنون حکیم‌تر هستم و نباید بیشتر باعث خجالت مردم بگردم. بیشتر به فکر پرستیز خود و رعایت آداب اجتماعی هستم تا کار مسیح! اما بدانید اوقاتی پیش خواهد آمد که لازم است کشتی آرام زندگی افراد را تکان داده و آنها را بیدار کنید. من در هواپیما تراکت پخش نکرده‌ام اما آرتور بلسیت¹⁰ این کار را کرده است. او باعث عصبانیت افراد بسیاری می‌شد، اما چه کسی توانسته است به اندازه‌ی او برای مسیح جان صید کند؟ او برای مسیح یک جنگجوی شکست‌ناپذیر بود. با نوع جسارتی که او داشت احتمالاً به خوبی می‌توانست در میان صفحات اعمال رسولان در کتاب مقدس جای بگیرد.

در این جا من قصد ندارم که از بشارت پر هیاهو و بدون در نظر گرفتن مسائل عرفی دفاع کنم. این نوع بشارت‌ها به جز تأثیر منفی هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت. همچنین نمی‌گویم که باید بدون داشتن دانش کتاب مقدس کافی، بشارتی جسورانه بدهیم و نمی‌گویم که باید غیرت انسانی را با قوت روح القدس اشتباه بگیریم. اما اوقاتی می‌رسد که باید جسورانه سخن بگوییم و شما باید مطمئن شوید که مبادا مطالعات الهیاتی خود را به عنوان بهانه‌ای برای انجام ندادن وظیفه‌ی خود در الویت قرار دهید. شما البته باید همه‌ی استعدادها و توانایی‌های خود را برای محقق ساختن این موضوع به کار بگیرید. اگر این مسئله به نظر پیچیده می‌رسد، به یاد داشته باشید که خداوند حتی می‌تواند از اشتباهات ما استفاده کند. تاریخ مسیحیت پر از مثال‌هایی است که در آن خداوند از حماقت افراد در برابر چشمان جهانیان برای نجات انسان‌ها، استفاده کرده است.

بدون جسارتی که روح القدس می‌بخشد، دنیا بدون بشارت نخواهد ماند. ممکن است به هر کسی که ملاقاتش می‌کنیم یک تراکت و یک کتاب مقدس بدهیم اما تا زمانی که خود مشغول موعظه و اعلام پیغام نجات نشویم که برای بسیاری

حماقت تلقی می‌شود، نمی‌توانیم شاهد نجات افراد شویم. هیچ گاه هیچ جایگزینی برای قوت روح‌القدس که از طریق مردان و زنان عمل می‌کند وجود ندارد و آن قوت او است که جسارت می‌بخشد. منظور در اینجا هیاهو و سر و صدا نیست بلکه جرأت صحبت کردن به موقع و تمییز است.

محبت چاشنی‌ای ضروری در این جسارت و رک‌گوئی است. اگر شما تراکت پخش می‌کنید؛ یا به ایمان‌تان اشاره‌ای می‌کنید چون احساس می‌کنید که کار صحیحی این است، پس مراقب باشید زیرا بشارت شما مانند یک گیاه گلخانه‌ای است که به اجبار باید رشد کند! در چنین شرایطی باید به روی درافتیم و از خداوند بخواهیم تا محبتی را که احتیاج داریم به ما ببخشد تا اگر بشارت می‌دهیم با انگیزه‌ی درست عمل کنیم. آن زمان نتیجه‌ی عملکرد ما کوچک و کم نخواهد بود. ما خود به تنهایی نمی‌توانیم باعث ایمان آوردن کسی شویم. تنها خداوند است که در حاکمیت خود می‌داند که چگونه باید اعمال هدایت شده‌ی روح‌القدس در انسان‌ها را با فیض خود ترکیب کند. پولس این حقیقت را در اول‌قرن‌تین 6:3 این چنین بیان می‌کند: «من بذر را کاشتم و آپلس آن را آبیاری کرد اما خدا بود که موجب رویش آن شد.» در کنار محبت، ما به نظم نیز احتیاج داریم. در فصل آخر در مورد نظم بیشتر صحبت خواهیم کرد، اما در حال حاضر اجازه بدهید به شما یادآوری کنم که عیسی گفت: «اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید.» مسیحیت فیض است و نه شریعت، اما برای رسیدن به یک هدف داشتن نظم و ترتیب جز ملزومات اولیه‌ی آن است. برای مثال کار نامه‌نگاری را در نظر بگیرید. شاید با کسی در ارتباط باشید که علاقه‌ی فراوانی برای موضوعات مسیحی نشان داده است. آن نامه‌ای که هرگز موفق به نوشتش نشدید ممکن بود به خوبی شخصی را برای برداشتن قدم‌های (دریافت نجات) تشویق می‌کرد. پخش تراکت‌ها اثربخشی محدودی دارد اما نمی‌توان از آن غافل شد. همیشه چند تراکت با خود داشته باشید و چند تایی را در ماشین خود نگاه دارید تا بتوانید به هر کسی که در زمان کوه‌نوردی ملاقات می‌کنید بدهید. تراکت‌هایی را با خود داشته‌باشید که بیش از همه جذاب و قانع‌کننده هستند.

کتابخانه‌ی مسیحی و محلی شما خواهد توانست این تراکت‌ها را برای شما مهیا کند یا آدرس سازمان‌هایی که می‌توانند کمک کنند را به شما بدهند. شاید اینها موارد کوچکی به نظر برسند، اما فقط فکر کنید که اگر آن شخصی که شما را به سوی خداوند هدایت کرد موضوع بشارت را کوچک ارزیابی می‌کرد، چه اتفاقی برای شما می‌افتاد؟

برای به تصویر کشیدن ضرورت وفاداری حتی در پخش تراکت‌ها، اجازه دهید درباره‌ی مردی که اخیراً درباره‌اش شنیدم به شما بگویم. این مرد در به در می‌چرخید و تراکت پخش می‌کرد. در مقابل درب یکی از خانه‌ها مجبور شد تا زمانی زیادی را تا باز شدن درب خانه، منتظر بماند. صاحب‌خانه تراکت را برداشت و در را بر روی صورتش کوبید. بعدها دوباره به آن خانه سر زد، ولی مرد صاحب خانه این دفعه او را به داخل دعوت کرد. او را به طبقه‌ی بالا برد و جعبه‌ای را به او نشان داد که طنابی بر بالای آن آویزان شده بود. او چند وقت پیش در حال دار زدن خود بود که زنگ زدن این مبشر برنامه‌ی او را به هم زد. در نتیجه‌ی دریافت آن تراکت او به جای آویزان کردن خود در کنار جعبه زانو زده بود و زندگی خود را به عیسای مسیح تسلیم کرده بود.

ثمربخشی یک گزینه‌ی اضافی در زندگی مسیحیان نیست. فکر کنید که یک مرد در یک روستا؛ زبان‌های هندی، فرانسوی یا ترکی بداند و نیاز به کمک شما داشته باشد، او چه نامه‌ای برای شما خواهد نوشت؟

"برادر عزیز مسیحی من می‌فهمم که در زمان خود بسیار محدود هستید. نیازهای شخصی شما بسیار به جا است و من نمی‌خواهم شما خود را فراموش کنید. ولی اگر بیابید و پیغام انجیل را با من و همسایگانم در میان بگذارید، بسیار متشکر خواهم بود. لطفاً به خاطر ما هیچ کدام از وعده‌هایی غذایی یا هیچ ساعت خوابی را از دست ندهید...!" نه به هیچ وجه! او با تلگرام برای شما این پیغام را خواهد نوشت: "سریع به اینجا بیا! ما به کمک تو شدیداً احتیاج داریم. ما در مسیر رفتن به جهنم قرار داریم و تو تنها امید ما هستی!" اگر ما آماده باشیم که خود را به او بسپاریم،

مسیح می‌تواند ما را ثمربخش بگرداند. او هر چه بیشتر از وجود ما را در اختیار داشته باشد، بیشتر می‌تواند از آن استفاده کند. احتمالاً متوجه شده‌اید که امکان دارد چنین کتابی را بخوانید و باز هم هرگز بخش اعظم وجود خود را به خداوند تسلیم نکنید. وقتی ما نسبت به خودمان بمیریم نسبت به شکست‌ها حسادت‌ها و تنفرها و شهوات‌مان؛ آن زمان است که می‌توانم چشمان‌مان را از زندگی پر مشغله‌ی خود برداشته و به جلال و زیبایی و کاملیت عیسی بدوزیم.

آن زمان خواهیم فهمید آن زندگی‌ای که ما تسلیم او نمودیم با وفور برکات به ما برگردانده شده است. زندگی سرشار از شادی هم در زمان حال هم برای زندگی پس از مرگ. ما نه تنها به عنوان صیاد جان‌ها پذیرفته می‌شویم، بلکه به عنوان گناه‌کاران هم پذیرفته می‌شویم. ما آن دانه‌ی گندمی هستیم که بر زمین می‌افتد؛ می‌میرد تا بتواند سی، شصت و صد برابر ثمر بیاورد.

بخش دوم

اصول کتاب مقدس برای شاگردسازی و پیروزی

فصل چهارم

محبت: نشان يك مسیحي

در مورد برخی از چالش‌هایی که مسیح شاگردان خود را به آنها دعوت کرد صحبت کردیم، همچنین در مورد برخی از موانعی که در زمان خدمت ممکن است ما را به دام بیاندازد نیز تأمل نمودیم. در این بخش دوم امیدوارم که بتوانم در برخی از جنبه‌های ضروری رفتار مسیحی، به شما کمک کنم.

این حقیقت چون یک تراژدی غم‌انگیزی است و چنین شکستی در بسیاری از جوامع میسیونری رایج است. حتی ا.ام نیز متثنی از این واقعیت نیست و نتیجه‌اش باعث شکست روابط شخصی اعضای تیم خدماتی می‌گردد. متأسفم که بگویم شما نیز احتمالاً در تجربیات خود متوجه شده‌اید که این مسئله در مورد کلیساهای کشور شما نیز صادق است. خادم یا شبان کلیسا هدفی مورد علاقه برای غیبت و تمسخر است.

با وجود نیاز فراوانی که در این حیظه وجود دارد، شاید تعجب کنید که امروزه چقدر در مورد موضوع محبت تعالیم کمی داده می‌شود. با اینکه بسیاری از فصول عهدجدید کاملاً به این موضوع اختصاص داده شده است، ولی باز تعداد تعالیم کم است.

با نگاهی گذرا به تعالیم عیسی به شاگردانش آشکار می‌شود که هر آنچه ما می‌کنیم یا فکر می‌کنیم، باید بر بنیاد محبت استوار باشد. ابتدا محبت به خدا و سپس محبت نسبت به برادران! به یوحنا 13: 34-35 نگاه کنید: «حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همان‌گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید. از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.» و سپس در یوحنا 9: 15 او می‌گوید: «همان‌گونه که پدر مرا دوست داشته است، من نیز شما را دوست داشته‌ام؛ در محبت من بمانید.» این چه حقیقت اعجاب‌انگیزی است! این دقیقاً به خاطر آن است که ما بدانیم در آن زمانی که توانایی لازم را برای محبت کردن یکدیگر نداشتیم؛ توسط

او محبت شده‌ایم. وقتی ما یکدیگر را محبت می‌کنیم نشان می‌دهیم که شاگردان عیسی هستیم. ما با این کار خود ماکتی از محبت مسیح نسبت به خودمان را آشکار می‌کنیم تا دنیا بتواند آن را دریابد (این جنبه‌ی دیگر از غیبت و حسادت است که در کلیسای مسیحی شایع است. با این کار ما منعکس کننده‌ی بسیار ضعیفی از محبتی هستیم که عیسی نسبت به انسان‌ها داشت).

محبت نشانه‌ی یک شاگرد واقعی است. اما اگر فکر می‌کنیم که عشق به راحتی به زندگی ما وارد می‌شود، دچار اشتباه جدی شده‌ایم. در این باره دو دیدگاه افراطی وجود دارد که هر دو بسیار متداول هستند. این که محبت محصول آموزش و انضباط گسترده است و اینکه محبت نتیجه‌ی طبیعی ملاقات عمیق روح‌ها است. دیدگاه دوم در میان مردم بسیار رایج است. با این حال وقتی که بالغ می‌شویم، باید انتظار داشته باشیم که از سرزمین‌های خشک بگذریم. چنین فرصت‌هایی ارزشمند هستند زیرا به ما یاد می‌دهند که بدانیم حقیقت مسیح بزرگتر از احساسات ما است. در سخن گفتن درباره‌ی این موج محبت و علاقه، اچ‌ای هادجز¹¹ در کتاب¹² خود چنین می‌گوید:

"این یکی از مشخصه‌های افرادی است که تازه شروع می‌کنند. کم شدن آن غیرت را می‌توان به عنوان نشانه‌ای در نظر گرفت که ما در واقع از مرحله‌ی اول در حال گذر هستیم. تلاش برای نگاه داشتن آن و یا اشتیاق برای بازگرداندن آن در میانه‌ی خشکی در واقع اجتناب از رشد محسوب می‌گردد. رد کردن ارزش و قیمتی است که آن دارد. با تکیه‌ی دائمی بر خداوند حتی وقتی احساس و علاقه نسبت به او کاسته شده است و چیزی جز تکیه صرف به او برای ما باقی نمانده است باعث می‌گردد که جان ما از تکیه بر خود جدا شده و در محبت خالص پاک شود."

¹¹ - H A Hodges

¹² - TheUnseen Warfare

مدت زمانی طولانی‌ای را در مورد این موضوع فکر کرده‌ام. البته که دیدگاه‌ها و شادی‌های تازه و فراوانی برای ما ایجاد می‌شوند که قلب ما را تکان می‌دهند و باید آنها را با آغوش باز بپذیریم. اما هیچ معنایی ندارد که امروز هم انتظار داشته باشیم که آن اشتیاق و غیرت بیست سال قبل را داشته باشیم امروز وقت آن است که خود را انکار کنیم و صلیب را برداشته و مسیح را دنبال کنیم. بدانیم که ما متعلق به او هستیم و به تاک متصل هستیم و در تاک ساکن هستیم. زیرا اگر در تاک ساکن باشیم ثمر می‌آید خواه حس خوبی داشته باشیم، خواه نداشته باشیم. در فصل پیش به جنبه‌ی اصلی ثمربخش بودن نگاهی انداختیم.

اما جنبه‌های دیگری نیز وجود دارند. شما نمی‌توانید محبت را از نشان دادن اینکه شما محبت دارید جدا کنید و اگر از خود محبت نشان می‌دهید ثمر خواهید داشت. این جنبه‌ها همگی با یکدیگر متصل هستند.

با روش متداول اینکه اگر احساس می‌کند چیزی خوب است پس حتماً خوب است، از راه راست منحرف نشوید. برای سال‌ها است که فیلم‌های رومان‌تیک و رمان‌ها به ما می‌گویند مادامی که احساس باقی است همه چیز خوب است اما به محض اینکه احساس از بین رفت زمان آن شده است که از آن مرحله گذر کنیم. قطعاً ایمان مسیحی شادی و خوشی و رضایت عمیق به ما می‌بخشد. اما فلش آن از سمت برعکس است. آنچه درست است را انجام دهید و قلب شما از شادی لبریز می‌گردد.

در اینجا مشکل دیگری نیز وجود دارد که کلیسا باید درباره‌ی آن آگاه باشد. برخی مسیحیان آنقدر در دام این وسوسه قرار می‌گیرند که در مورد درست بودن چیزی اظهار نظر قطعی می‌کنند و سپس به گذاشتن قانون و شریعت درباره‌ی آن موضوع اقدام می‌کنند. گاهی سخت است که هم قاطع باشیم و هم با محبت. ای.دبلیو توزر¹³ این توازن را چنین تشریح می‌کند:

"تشخیص یوغ روحانی که به خاطر یک رنجش از مسائل روحانی بر گردن ما گذارده می‌شود، مستلزم دقت بالا و شناخت واقعی از خودمان است. اغلب اعمالی که به خاطر اصلاحات تعلیمی انجام می‌پذیرند مستلزم دقت بالا و شناخت واقعی از خودمان می‌باشد. اغلب اعمالی که به خاطر اصلاحات تعلیمی انجام می‌شوند نتایجی به بار می‌آورند که بسیار فراتر از آن چیزی است که بتوانیم حدس بزنیم. حفظ روحیه و وضعیت روحانی درست نسبت به دیگران مهم‌تر از این است که ما تفکر خود را به آنها بقبولانیم؛ حتی اگر تفکر و روش ما درست باشد. برای شریر اهمیتی ندارد که آیا ما در پی یک تعلیم اشتباه به انحراف کشیده می‌شویم یا فقط تلخ می‌شویم. در هر صورت او برنده می‌شود!"

آیا می‌دانید منظور توزر از مسیحیان تلخ چیست؟ این افراد اغلب درک خوبی از آموزه‌ها و تحلیل صحیحی از شرایط دارند اما مهربانی و آرامش کافی را ندارند. هر کسی که پیرو مذهب است می‌تواند دچار ناراحتی روحانی شود. روزی سوار بر کشتی خدماتی اُم بودم. ملاقاتی در آن روز اتفاق افتاد که هیچوقت آن را فراموش نمی‌کنم. شخصی فریاد می‌کشید و نسبت به آنچه در حال رخ دادن بود اعتراض می‌کرد. وقتی بعداً با او صحبت کردم چنین به نظر می‌رسید که یک نفر به باورهای او توهین کرده بود! بر حق بودن وقتی روش‌های اشتباه دیگران را می‌بینیم، آسان است. یعقوب رسول با این موضوع به طور مستقیم برخورد می‌کند: «کیست حکیم و خردمند در میان شما؟ بگذارید آن را با شیوه‌ی زندگی پسندیده‌ی خود نشان دهد، با اعمالی توأم با حلم که از حکمت سرچشمه می‌گیرد. اما اگر در دل خود حسد تلخ و جاه‌طلبی دارید، به خود مبالید و خلاف حقیقت سخن مگویید. چنین حکمتی از بالا نازل نمی‌شود، بلکه زمینی و نفسانی و شیطانی است. زیرا هر جا حسد و جاه‌طلبی باشد، در آنجا آشوب و هر گونه کردار زشت نیز خواهد بود. اما آن حکمت که از بالا است، نخست پاک است، سپس صلح‌آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر، و سرشار از رحمت و ثمرات نیکو، و بری از تبعیض و ریا!» (یعقوب 13:17)

همان‌طور که دآوری دیگران آسان است، همان‌طور بدبینی نسبت به دیگران نیز آسان می‌باشد. به دوستان مسیحی اطراف خود نگاه می‌کنیم و به وضوح می‌بینیم که همه‌ی آنها چقدر نسبت به استانداردهای کلام، قصور می‌ورزند. تا وقتی ما در مسیح ساکن نشویم، به او اعتماد نکنیم؛ دعا و پرستش نکنیم و او را نطلبیم؛ محبت او را با آغوش باز نپذیریم، این احتمال وجود دارد که ما هم در دام بدبینی گرفتار شویم. در موعظه‌ی بالای کوه عیسی در مورد محبت تعلیم می‌دهد و بعد رو به کلیسای محلی خودمان کرده و نگاه می‌کنیم و به وضوح می‌بینیم که شهوت افراد سانسور می‌شود؛ جاه‌طلبی پشت پرده‌ی رهبری مخفی می‌شود و تبدیل به رفتاری غالب برای سرپوش گذاشتن بر حسد و احساس عدم امنیت می‌شود. آه! بله همه و همه را می‌شود در کلیساها یافت. بسیار آسان است که مشکلات مردم را ببینیم و آنها را تمسخر کنیم و فراموش کنیم که ایجاد ارتباط یک هنر است و همه متفکر نیستند و نمی‌توانند آنچه در درون‌شان می‌گذرد را به خوبی ابراز کنند. وقتی افراد دعا می‌کنند خداوند به قلب‌ها می‌نگرد؛ فرقی نمی‌کنند که دعای آنها چقدر ساده و ناپخته باشد. گاهی سخنان و دعاهاى آنها تبدیل به سخنانی بی‌معنا می‌شوند. بسیار بی‌معنا! لطفاً در همه‌ی زمینه‌ها مراقب روح بدبینی باشید! به هیچ دلیلی بدبین نشوید! حتی نسبت به خود هم بدبین نشوید! به نظر من در برابر هر مسیحی‌ای که در مشکل غرور گرفتار است یک نفر نیز وجود دارد که نظرش در مورد خودش آنقدر بدبینانه است که مانع از آن می‌شود ببیند خداوند بزرگتر از اشتباهات او است. توزر نظر بسیار خوبی در این مورد به ما ارائه می‌دهد:

"در این دنیای پر از فساد یک خطر واقعی وجود دارد و آن این است که صادق‌ترین مسیحیان ممکن است در برابر شریر واکنش بسیار شدید و بیش از اندازه‌ی نشان دهند و قربانی بیماری‌ای شوند که متعلق به روحانیون و شغل روحانیون است و آن بیماری نامش بدبینی است. نیاز دائمی مبنی بر شنا کردن بر خلاف جریان عموم مردم و آنچه باب است، ممکن است در او عادت ترش‌رویی و عیب‌جویی در دیگران را تقویت کرده و وی تبدیل به منتقد دائمی اخلاق دیگران

بگردد و بدون خیرخواهی و محبت شود. آنچه این روح بدبینی را به طور خاص خطرناک می‌کند این است که آن بدبینی معمولاً درست است! آنالیزهای او درست است، قضاوت‌های او صحیح است اما در میان این همه درست بودن آنچه به طور وحشتناکی اشتباه است این است که او واقعاً در اشتباه است. به عنوان درمان این اخلاق مبتنی بر ترش‌رویی و عیب‌جوئی پیشنهاد من این است که عادت شکرگزاری را در خود پرورش دهید. شکرگزاری دارای قدرت عالی و شفابخشی است و قلبی که شکرگزار است نمی‌تواند عیب‌جو و بدبین باشد."

بخش ضروری محبت، خدمت سخاوتمندانه است. آن نوعی از خدمت که در پی نام و منصب و شهرت خود نیست، بلکه برای رفاه دیگران فکر می‌کند. عیسی تصویری واضح از این نوع محبت را در شام آخر به ما ارائه می‌دهد. واقعه‌ای که هر کلمه و هر حرکتش در وجود رسولان نفوذ کرد و در خاطر آنان حک شد. بعد از پخش نان و شراب، بلند شده ردای خود را درآورد، حوله‌ای به کمر پیچید و سپس آب در تشت ریخت و شروع به شستن پاهای شاگردانش کرد. این کاری بود که اغلب توسط خادم و غلام آن خانه انجام می‌شد. لوقا می‌نویسد که در شام آخر شاگردان شروع به مشاجره بر سر اینکه کدام یکی از آنها بزرگترین است کردند و عیسی به آنها گفت که: «اما شما چنین م باشید. بزرگترین در میان شما باید همچون کوچکترین باشد و رهبر باید همچون خادم بود.» (لوقا 22:26). بنابراین او مانند یک خادم دور شاگردان می‌چرخید و خدمت می‌کرد، ولی وقتی نوبت به شمعون پطرس رسید شمعون اجتناب نمود. در این زمان بود که عیسی برایش تشریح کرد تا وقتی که نپذیرد عیسی او را خدمت کند نمی‌تواند با او یکی شود. در آن زمان بود که شمعون از اینکه عیسی او را خدمت می‌کرد؛ شاد شد.

من فکر می‌کنم که شمعون پطرس به خاطر غرورش نپذیرفت که عیسی او را خدمت کند. عیسی در واقع همه‌ی پیش‌فرض‌های احترام و مقام در خدمتش را به چالش کشید. تا آن زمان چنین کارهایی در برابر چشمان شمعون انجام نمی‌شد. او خود را دارای چنان شخصیتی می‌دانست که دیگران می‌توانند پیروی‌اش کنند و او

در پی آن بود که به عنوان مرد دست راست عیسی عزت و احترام را از مردم دنیا دریافت کند. اما غرور او عمیق تر از آن بود! اینکه اجازه بدهی دیگران برای تو کاری انجام دهند مستلزم فروتنی خاص است. احتمالاً اجتناب از پذیرش شسته شدن پاهایش توسط عیسی به گونه‌ای به این معنا بود که او به عیسی احتیاج نداشت. این یکی از متداولترین سنگ لغزش برای آنانی است که نزدیک پادشاهی آسمان هستند. پذیرش احتیاج به نجات، گویی به مانند پذیرش شکست و اشتباه است و البته که این چنین نیز می‌باشد. بسیار آسان است که سرسخت و رسمی رفتار کنیم و همه‌ی نیازهای خود را از دنیا بپوشانیم. گاهی ما خود می‌توانیم به دیگران کمک کنیم، اما می‌میریم اگر ما نیاز به کمک دیگران را در خود احساس کنیم.

اما آنچه به طور خاص می‌خواهم تأکید کنم، نوع خدمتی است که عیسی به ما تعلیم می‌دهد. بسیاری از کلیساها امروز نان و شراب را دارند اما تا وقتی حوله‌ای به کمر نداشته باشیم، پرستش و آئین ما چیزی جز به سخره گرفتن حضور عیسی در میان ما نخواهد بود. اگر ما به تخت خدا نزدیک می‌شویم و مرگ خداوند را به یاد می‌آوریم، اما نمی‌خواهیم یکدیگر را خدمت کنیم یا به یکدیگر محبت کنیم یا خود را برای دیگری فدا کنیم، پس یک جای کار اشتباه است. من درباره‌ی آن نوع جلساتی حرف نمی‌زنم که احترام و توجه‌ی شما را جلب می‌کنند. آن نوع جلساتی که فریبیان بر پا می‌کردند؛ بلکه از آن نوع جلساتی سخن می‌گوییم که تنها خدا از آنها خیر دارد و احترام می‌کند. وقتی ما روح خود را به سوی روح‌القدس باز می‌کنیم تا ببینیم در این باره چه باید بکنیم، روح‌القدس به ما محبت و قدرت تمییز می‌بخشد. اما اطاعت ما از آنچه روح‌القدس درون ما برمی‌انگیزد، مسئله‌ای است که باید با اراده‌ای آزاد آن را انتخاب کنیم. ممکن است چنین احساس کنید "آهان" می‌دانستم این قرار است اتفاق بیافتد! این آن بخشی است که مسئله را سخت می‌سازد و من نیز با آن موافق هستم. مسیرهای متفاوتی به سوی فیض وجود دارد و در میان آن راه‌ها تمرین و نظم شخصی هم وجود دارد، اما در این میان طبیعت انسانی ما هم نقشی را ایفا می‌کند، زیرا ما موجوداتی هستیم که بسیاری از کارهای خود را بر طبق

عادت انجام می‌دهیم. می‌دانید که اگر تاکنون سعی کرده‌اید از کاری که باعث شرمساری شما می‌شود، اجتناب کنید، مثلاً فکرهای اشتباه و ناخالص؛ باید بهای سنگینی بپردازید، اما از طریق سکونت روح‌القدس در وجود ما این امکان وجود دارد که صفت رفتاری سخاوت و فروتنی را در خود بپرورانید. چند بار اول بسیار دشوار خواهد بود، اما کم‌کم آسان‌تر خواهد شد. وقتی شما سعی می‌کنید افرادی که برای -تان دوست داشتنی نیستند را دوست داشته باشید، قطعاً در ابتدا با شکست روبرو خواهید شد و وسوسه می‌شوید که ناامید و درمانده شوید. در آن زمان است که عزت را در جاهایی که با چیزی جز حماقت روبرو نیستید، خواهید دید و احترام را در فضای عدم صداقت مشاهده کنید. به همین صورت وقتی آنقدر زود به جلسه ملاقات می‌روید تا صندلی‌ها را برای ملاقات آماده کنید، در ابتدا برای تان دشوار خواهد بود که اشاره نکنید که این شما بودید که این کار را انجام دادید. پس از مدتی حداقل در برخی زمینه‌های زندگی عادت می‌کنید تا بدهید بدون اینکه بهای آن را محاسبه کنید و این کار را به صورت کاری همیشگی انجام دهید.

محتبی که در خدمتی این چنین سخاوتمندانه انجام می‌شود، حقیقتاً می‌تواند باعث ایجاد اتحاد در بین ایمانداران بگردد و نتیجه این خواهد بود که طردشدگان و افراد منزوی، احساس کنند که به خوبی پذیرفته شده‌اند. در چنین بستری خادم یا شبان و دیگر رهبران احساس امنیت می‌کنند. کل کلیسا قلب‌شان بازتر شده و آماده‌ی ستایش و پرستش می‌شوند. پولس این مسئله را این چنین عنوان می‌کند: «هیچ دینی به کسی نداشته باشید جز اینکه یکدیگر را پیوسته محبت کنید. زیرا هر که به دیگری محبت کند، در واقع شریعت را به جا می‌آورد.» (رومیان 13:8). بر عکس آن ترش‌رویی و قانون‌گرایی به طور جدی باعث شقاق در یک مشارکت و رابطه می‌شود. من معتقدم که شریعت‌گرایی یکی از بزرگترین بلایایی است که امروزه در کلیسا وجود دارد، مخصوصاً در روزهای یکشنبه گفتن این کار را بکنید و این کار را نکنید باعث شده که جوانان بیشتری تحت تأثیر آن قوانین و اصول در زندگی کلیسایی فرار کنند؛ اما اگر ما به خاطر پیروی نکردن کسی از قوانین خاص

او را قضاوت کرده و حکم عدم روحانیتش را صادر کنیم، اشتباه بزرگی را مرتکب می‌شویم. محبت، کمال قانون و شریعت است. وقتی شما سعی می‌کنید تمام قوانین عهدعتیق را رعایت کنید به سوی افراط خواهید رفت. بسیاری از بدعت‌های اشتباه سیاست‌ها و قوانین خود را از متن و از عهدعتیق استخراج می‌کنند بدون اینکه نکته‌ی اصلی را در این مورد درک کنند که موضوع اصلی محبت است. وقتی بخواهیم همه‌ی قوانین عهدعتیق را پیروی کنیم، پس باید اعمالی چون سال یوبیل را نیز انجام دهیم که مطابق با آن افرادی که مالک زمین هستند باید پس از گذر یک سال آن را به صاحبان پیشین خود بازگردانند! به همین صورت و روال عده‌ای قابل توجه از ما باید به خاطر عملکردمان سنگسار شده و بمیریم! ما باید خدا را شکر کرده و خوشحال باشیم که قوانین عهدعتیق در تعالیم عهدجدید در محبت خداوند دیده می‌شوند (لطفاً دقت کنید من نمی‌گویم که می‌توانیم عهدعتیق را نادیده بگیریم. عهدعتیق ثبت روش برخورد خداوند با قوم خود است. عیسی از عهدعتیق نقل قول بسیاری می‌کند و بدون دیدن چگونگی محقق شدن عهدعتیق نخواهید توانست درکی کامل از عهدجدید داشته باشید).

محبتی که ما به یکدیگر نشان می‌دهیم باید آن چنان گسترده شود که بتوانیم آئین‌های مختلف روحانی و تأکیدهای مختلف را راحت‌تر عمل کنیم. وقتی تیم‌های ا.ام به کلیساهای مختلف می‌روند و در محیط آن کلیساهای قرار می‌گیرند، آنها تمام سعی خود را می‌کنند که به رسومات هر کدام از این کلیساهای احترام بگذارند. برای ما بسیار مهم است که تبدیل به سنگ لغزش برای برادران مسیحی خود نشویم.

برای مثال در اسکاتلند عضو تیمی بودم که بسیار محافظه‌کار بودند. بسیاری از آنها ایمانداران بسیار خوبی بودند. برای آنها فروش کتاب در روز خداوند بسیار اشتباه محسوب می‌شد. به طور طبیعی وقتی که ما هم آنجا بودیم این مسئله را پذیرفته بودیم. اما چنین دیدگاهی در هند قابل قبول نیست! چون یکشنبه‌ها افراد زیادی از روستاها به کلیسا می‌آیند و هر یکشنبه صدها کتاب مقدس در کلیسا به فروش می‌رسد. زیرا روزهای یکشنبه تنها فرصت برای این روستائیان است تا کتاب مقدس

بخرند. مسئله‌ی دیگری که در کلیساهای دیگر متوجه شده‌ام، تأکید فراوانی است که این کلیساها بر شرکت در شام خداوند در هر یکشنبه صبح دارند. در جلسه‌ی کلیسایی‌ای شرکت کردم که در افراد سنجاق سینه‌ای بر یقه‌ی بلوز خود وصل می‌کردند که نمایانگر این بود که شما در طول ده سال حتی یک یکشنبه را در جلسات کلیسایی غیبت نکرده‌اید. واقعاً وقف و مداومت آنها را احترام می‌کنم اما آیا عالی نمی‌شد که چنین وقف و مداومتی را در محبت کردن به همسایگان می‌داشتیم؟ یا محبتی که برادران با جمع شدن در شام خداوند به آن اشاره می‌کردند؟ زیرا محبت عملی طولانی مدت است. وقتی نوایمانانی در کلیسا وجود دارند، ما به آنها رسیدگی کرده و محبت و توجه‌ی خاص خود را نثار آنها می‌کنیم. اما وقتی فردی برای دوازده یا پانزده سال عضو کلیسا است فکر می‌کنیم چون او برای مدت طولانی با خداوند قدم می‌زند، پس دیگر احتیاج به توجه ندارد؛ یا اظهار نظرهای تندی درباره‌ی آنها انجام می‌دهیم؛ یا درخواست‌های غیرمعقولی از آنها داریم چون ناراحت نمی‌شوند. گاهی این‌گونه فکر می‌کنیم که ایمان آنها بسیار قوی است که وقتی حتی از کارشان قدردانی نمی‌شود یا به عطایای آنها بی‌توجهی می‌شود، باز خدا را شکر می‌کنند. با افزایش طول عمر انسان‌ها از آسیب‌پذیری‌شان کاسته نمی‌شود بلکه ممکن است در برابر ناامیدی و افسردگی بیشتر آسیب‌پذیر باشند. گاهی احتیاج است تا برای مدتی طولانی با محبت صبورانه و پذیرش؛ با شخصی رابطه داشته باشید تا بتوانید واقعاً احساس اعتماد و ارزشمندی را در او، بنا کنید.

بسیاری از این اندیشه‌ها را می‌توان در لیستی متمرکز در اول‌قرن‌تین باب 13 یافت. این بخش قله‌ی اورست و نقطه‌ی اوج تعاریف اصول محبت است. هر مسیحی باید این باب را حفظ کند. لطفاً در حالی که بقیه‌ی این بخش را مطالعه می‌کنید، این باب را در کنار خود باز کنید. این بخش از کلام شایسته‌ی توجه و مطالعه‌ی بسیار است، مطالعه‌ای که به کمک تفسیرهای خوب و کامل؛ بهتر قابل درک می‌گردد. اما برای لحظه‌ای به آنچه در زیر آمده است توجه کنید:

«محبت بردبار است.» این نمی‌تواند برای غیرمسیحیان تأثیرگذار باشد و همچنین به عنوان بخشی ضروری آسان است که ما برای نیم ساعت محبت کنیم. خانگی فرد جائی است که در آن بردباری بخش اصلی محبت او به شمار می‌رود. آنانی که مادر هستند می‌دانند که زندگی کردن با فرزندان و شوهران مستلزم وجود چه مقدار فیض است (همسر من به میزان بالایی از این فیض برخوردار است. من فرد بسیار نامنظمی هستم!) «محبت مهربان است.» محبت و نیکوئی به زبان ساده، امروزه بسیار کم دیده می‌شود. وقتی که در ابتدا می‌خواستیم کشتی خدماتی لوگوس را راه بیاندازیم، دریافتیم که با مشکلات فراوانی روبرو هستیم. باید به افراد یاد می‌دادیم که چگونه به یکدیگر محبت کنند و با حس‌نیت رفتار کنند. محبت تنها این سو و آن سو رفتن در حالی که لبخندی مسخره بر چهره دارید نیست، بلکه محبت به کارگیری قدرت تمیزی است که خدا به شما بخشیده است؛ برای اینکه بفهمید دیگران چه احساسی دارند و به چه چیزی نیاز دارند.

افراد اغلب پس از جلسه نزد من می‌آیند و از من می‌پرسند که چگونه می‌توانند در زندگی روحانی خود عمیق‌تر شوند. یکی از روش‌ها حفظ کردن آیات کلام و غرق شدن در کلام خداوند است. روش دیگر داشتن مشارکت با افراد و سخن گفتن در مورد مسائل گوناگون است. این مشارکت در کنار همه‌ی معانی دیگری که دارد به معنای سخاوت آزادانه؛ عذرخواهی فوری در زمان خطا؛ فراموش کردن و گذشت در زمانی است که به حق و عادلانه خشم گرفته‌ایم؛ نیز می‌باشد. وقتی در میان شما و مسیحیان دیگر مشکلی پیش آمد، فکر خود را بر لزوم داشتن محبت و اتحاد متمرکز کنید. اگر مسئله‌ی اخلاقی جدی پیش آمد یا اصلی روحانی خدشه‌دار شد، باز هم محبت و اتحاد بیشتری نیاز است. این تنها بخشی از زندگی‌ای است که نیاز داریم تا فکرم‌ان درباره‌ی آن تغییر کند. محبت؛ محبت؛ محبت! در تمام مسیر محبت هدف من است. می‌دانم که در زندگی مسیحی خود به عطایای بسیاری احتیاج دارم، اما هدف اولیه‌ی من محبت است.

فصل پنجم

بنیادهایی برای رشد روحانی

پطرس رسول در پایان رساله‌ی دوم خود خوانندگان را دعوت می‌کند تا در «فیض و شناخت خداوند و نجات‌دهنده‌ی ما عیسی مسیح نمو کنند».

اگر محبت اساس و بنیادی‌ترین خصوصیت در روابط یک مسیحی با دوستان خود می‌باشد، پس رشد در فیض (رشد به سوی بلوغ روحانی)؛ عنصر اصلی در زندگی روحانی و درونی او به شمار می‌رود. این دو با یکدیگر مرتبط هستند. وقتی شروع به شناخت بیشتر خداوند می‌کنید، بیشتر می‌توانید محبتی سخاوتمندانه نسبت به دیگران نشان دهید و هر چه بیشتر تلاش می‌کنید که آزادانه‌تر محبت کنید، در خواهید یافت که در حال جستجوی بیشتر خداوند و قوت او هستید.

برای رشد به عنوان یک مسیحی باید خود را بار دیگر و هر روزه تسلیم عیسی کنیم. تعهد واقعی، امری دائمی است. این تسلیم شدن در شرایط و فشارهای مختلفی که با آن روبرو می‌شویم بیشتر نمود می‌یابد؛ این حتی می‌تواند لحظه به لحظه باشد.

در حال حاضر من پدر دو نوجوان و یک پسر 21 ساله هستم. این مسئله بسیار متفاوت از پدر سه کودک کوچک است. وقتی ازدواج کردم برای بار اول تشکیل خانواده دادم. در هر کدام از این بسترها باید از نو کشف می‌کردم که معنای شاگرد متعهد مسیح بودن، یعنی چه؟ آن نوع تعهدی که در دانشکده داشتم نمی‌توانست پاسخ‌گوی نیازهای سال‌های بعد باشد.

می‌توانیم در مورد عادت تعهد دوباره سخن بگوییم. طریقی که من به عیسی اعتماد کرده و خود را تسلیم او نمودم، بر اساس تمامی عملکردهای مبتنی بر اعتماد است که در طول سال‌ها نسبت به او انجام دادم. بسیار مفید است اگر سعی کنید نگاه‌تان به زندگی طولانی مدت باشد تا بتوانید چنین عاداتی را در خود تحکیم ببخشید. یکی از وظایف اصلی من نسبت به مسیحیان به طور خاص تشویق کردن

آنها به مداومت و ثبات در زندگی است. من علاقه‌ای به دیدن مردمی که تنها می‌خواهند برای یک سال از مسیح پیروی کنند، ندارم.

اما با این حال شما می‌توانید جای پای خود را در مسیحیت استوار سازید. شما می‌توانید بنیادی قوی برای خود ایجاد کنید و این دقیقاً همان چیزی است که باید اتفاق بیافتد. حتی اگر با صبر به مسیرتان ادامه دهید اما پاهای شما محکم نباشد، مانند خانه‌ای خواهید بود که بر شن بنا شده است. مسیحیان موقتی، در دنیای صنعتی شده؛ بسیار پر تعداد هستند. مثلاً در سنگاپور جایی که جوانان بسیاری در کلیسا وجود دارند، آمار ترک کلیسا به 75 درصد می‌رسد. وقتی آنها ازدواج می‌کنند، زوجی پیدا کرده و خانواده‌ای شروع می‌کنند؛ دیگر هیچ وقت به درهای کلیسا نزدیک نمی‌شوند (این مشکل محدود به سنگاپور نیست). نیاز است که مسیحیان در کلیسا حضور داشته باشند و هر سال این برنامه را پی‌گیری کنند و متوجه باشند که شریر تاکتیک‌های خود را تغییر می‌دهد و اینکه هر روز ما شاهد یک چالش جدیدی خواهیم بود.

اجازه بدهید به برخی از سنگ‌های بنیادین در این مسئله بپردازیم:

اول؛ از همه مطمئن باشید که شما فرزند خدا هستید. «اینها را به شما نوشتم که به نام پسر خدا ایمان دارید، تا بدانید که از حیات جاویدان برخوردارید.» (اول-یوحنا 5:13). اگر قرار باشد که رشد کنید باید کاملاً مطمئن باشید که شما تولد تازه دارید و گناهان شما بخشیده شده‌اند. شاید این واضح به نظر برسد، اما در بسیاری از مشورت‌هایی که من در آنها دخیل بوده‌ام، دریافته‌ام که افراد بسیاری از نجات خود اطمینان ندارند. آنها در زندگی خود شکست‌هایی داشته‌اند. آنها ثمری که به آن امید داشتند را ندیده‌اند، خواه در مورد بشارت دیگران و خواه در شخصیت خودشان. آنها همواره با احساسات زشت خود دست و پنجه نرم می‌کنند. آنها مباحثات بسیاری را علیه‌ی ایمان مسیحی شنیده‌اند بدون آنکه در مورد آنها فکر کرده باشند و همه این چیزها آنها را به سوی شک از نجات‌شان هدایت کرده است.

ما شدیداً نیاز داریم که بر آموزه‌ی عادل‌شمردگی تأکید کرده و آن را به درستی درک کنیم. پاسخ این است هیچ میزان از شکست یا امواج متلاطم احساسات، نمی‌تواند ما را از عیسی دور کند. او همه‌ی آن احساسات را می‌شناسد و می‌داند که ما شکست خورده هستیم، اما غرور در وجود ما همیشه نمی‌خواهد بپذیرد که فیض کاملاً رایگان است و بارها و بارها شما شاهد کلیساهایی خواهید بود که باور به این حقیقت را گم کرده‌اند. برای بسیاری از افراد عادل‌شمردگی از طریق ایمان به علاوه‌ی کاری؛ پذیرفته می‌شود! قوانین یا شرکت در جلسات کلیسایی یا تعمید! این خطایی بزرگ است که کلاً اساس ایمان ما را زیر سؤال برده و انکار می‌کند. این موضوع کل نامه‌ی پولس به غلاطیان است.

فکر می‌کنم طبیعی است که همه‌ی ما گهگاهی با خود بیاندیشیم که آیا واقعاً نجات را داریم یا خیر! بیلی گراهام یک بار چند سال پیش گفت که او برای مطمئن شدن از این نکته‌ی خاص، به تنهایی برای چند روز به کوهستان و کوه‌نوردی رفت. آن نکته این بود؛ آیا او واقعاً عیسی‌ی مسیح را به عنوان خداوند و نجات‌دهنده‌ی شخصی خود می‌شناسد یا خیر؟!

اگر بیلی گراهام که چندین هزار انسان را به سوی خداوند هدایت کرده است گاهی احساس می‌کرد که باید قلب خود را تفتیش کند، پس ما نباید نگران شویم که گاهی هم احتیاج است ما قلب خود را تفتیش کنیم؟!

و سپس وقتی چنین اتفاقی می‌افتد، باید مستقیم به سوی کلام‌خدا برویم و به تعلیم ساده و آشکار آن در مورد نجات تنها از طریق ایمان اکتفا کنیم. اکنون این ایمان باید آزموده شود. وقتی شک‌ها می‌آیند باید از این شک‌ها استقبال نمود زیرا ایمان عمیق بدون وجود شک نمی‌تواند ایجاد شود. وقتی از مبارزه‌ی با شک‌ها عبور می‌کنید و ایمان در وجود شما شکل می‌گیرد، شما نه تنها به نجات خودتان شک می‌کنید (اگر تا به حال شک نکرده‌اید) بلکه این احتمال وجود دارد که کلاً به مسئله‌ی مسیحیت شک کنید که آیا واقعی است یا خیر! خدا، کتاب‌مقدس، نجات، همه چیز!

اگر شما با روانشناسی فلسفه یا تاریخ آن طور که اغلب این دروس تدریس می‌شوند در ارتباط باشید، می‌تواند برای شما مفید باشد. پس سعی کنید در این دو حیطة نیز مطالعه داشته باشید. در این مورد می‌خواهم دو کتاب¹⁴ عالی برای داشتن ذهنی فعال و خلاق معرفی کنم.

جوش مکدوول؛ نه تنها دانش‌آموزان بسیار زیادی را هدایت کرده است، بلکه چندین پروفیسور و شبانان لیبرال را نیز به سوی خداوند هدایت نموده است. نسخه‌ی دوم این کتاب به برخی موضوعاتی که توسط منتقدین مطرح شده است، می‌پردازد، انتقاداتی که می‌تواند ایمان شاگردان الهیات را تخریب کند. شک‌های ذهنی قابل پاسخ‌گوئی هستند اما با این وجود باید بدانیم که بسیاری از شک‌های به ظاهر ذهنی و عقلانی ما، صرفاً کشمکش‌های عاطفی بزرگی هستند که خود را پشت عقلانیت مخفی نموده‌اند. گاهی اطاعت ساده، ریشه حل مسئله است. وقتی که واقعاً از خداوند اطاعت کنیم و ثمر آن را در زندگی‌مان ببینیم، آن وقت اطمینان بیشتری کسب می‌کنیم. به طریقی خداوند نمی‌خواهد به ما اجازه دهد که همه‌ی آن اطمینانی که دوست داریم را داشته باشیم. اگر زندگی شکست‌خورده و نامطبعی داریم، چنین اطمینانی وجود نخواهد داشت. اگر حیطة‌هایی وجود دارند که ما در آنها مطیع نیستیم، پس از بخشیده شدن توسط خدا، مطمئن نخواهیم بود. شایسته است که در مورد مسائل مختلف بر لبه‌ی پرتگاه باشیم تا این مشکلات ما را به سوی او و به سوی صلیب او هدایت کند. پس از شک‌های خود کمال بهره را ببرید و از آنها فرار نکنید.

دوم؛ بدانید که کتاب مقدس کلام خدا است. «تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است، تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد.» (دوم تیموتائوس 3: 16-17). در کتاب جوش مکدوول؛ بنیادهای خوب بسیاری در مورد حقیقت کتاب مقدس ارائه شده است. باید بدانیم که این کلام خدا، الهام کامل خداوند است و اگر بخواهیم ادعا کنیم که این

¹⁴ - Evidence That Demands a Verdict and More Evidence That Demands

طور نیست، احمق و هپروتی به نظر خواهیم رسید. این مسئله‌ای است که مباحثات بسیاری در مورد آن وجود دارد، اما از سویی دیگر مدارک باستان‌شناسی زیادی نیز در سی سال اخیر به دست آمده که به ما کمک می‌کند تا با اطمینان بگوییم عهد-عتیق از دیدگاه تاریخی واقعی و حقیقی است و در تاریخ اتفاق افتاده است. به یاد می‌آورم که دکتر فرانسیس اسچافر¹⁵ در مورد مشکلات افراد بی‌ایمان نسبت به کلام‌خدا، چنین می‌گفت: "آنها فکر می‌کنند که این موضوعات بیشتر و بزرگتر از آن چیزی است که نوشته شده است هم از لحاظ ذهنی و هم از جنبه‌های دیگر در زندگی ما!" روزهایی بوده که من از لحاظ روحانی و عاطفی پائین بودم و وسوسه می‌شدم تا کل مسیحیت را دور انداخته و به دنیا باز گردم. اما هر بار متوجه شده‌ام که من نمی‌توانم این کار را انجام دهم. این مانند دویدن به سوی دیواری آجری است. من حقیقت خداوند را می‌دانم و حقایق ذهنی‌ای که در مورد ایمان وجود دارد را می‌شناسم و با اینکه درک برخی قسمت‌های عهدعتیق برایم دشوار است، اما اگر می‌گفتم که این دنیا متعلق به خدا نیست و خدایی شخصی وجود ندارد؛ مشکلات من بسیار دشوارتر و بزرگتر می‌شدند."

در بعضی از ملاقات‌ها می‌شنوم که بعضی می‌گویند: "افراد بسیاری کتاب-مقدس را از پیدایش تا مکاشفه خوانده‌اند و بعد با اعتماد و اطمینان می‌گویند که کتاب‌مقدس حقیقتاً الهام خداوند نیست!" اما وقتی از آنها می‌پرسی، آنها می‌پذیرند که هنوز درباره‌ی جزئیات کتاب‌مقدس چیزی نمی‌دانند! پس قبل از آنکه حکم نهایی برای مسئله‌ای صادر کنید، باید شواهد کافی داشته باشید. اگر این کار را انجام نداده‌اید شما را دعوت می‌کنم که کتاب‌مقدس را به درستی بخوانید تا بتوانید دیدگاهی کلی از اهداف و اعمال خدا در طول تاریخ بدست آورید. این می‌تواند به تحکیم ایمان‌تان کمک کند. وقتی این کار را انجام بدهید و تمام کنید، از خود خواهید پرسید که چرا قبلاً این مطالعه را انجام نداده بودید.

حقانیت کتاب مقدس یکی از بزرگترین حیطه‌هایی است که در اولین سال کالج خود با آن روبرو شدم. در کالژی بودم که بعضی از اساتید آنجا ناخدا باور بودند و بسیار از آنها از اینکه بتوانند ایمان کسی را نابود کنند، احساس خرسندی می‌کردند. من مسیحی بسیار جوانی بودم و برای بدست آوردن آنچه به آن ایمان داشتم به سختی جنگیدم. در این فرایند متوجه شدم حقیقتی که به آن باور دارم، اگر واقعی باشد، عالی است. آسمان، جهنم، عیسی، بازگشت دوباره و اینکه من باید قلب و فکر و روح خود را به او تسلیم کنم. وقتی در طول گذر زمان به این نتیجه رسیدم که باید به کتاب مقدس ایمان داشته باشید، هیچ گزینه‌ای برای جلو رفتن بیشتر نداشتم جز اینکه با ایمان؛ به حقیقت متعهد می‌شدم.

اگر چنین تعهدی نسبت به کتاب مقدس وجود نداشت، سازمانی به نام ا.ام نیز تأسیس نمی‌شد. این تعهدی است که ما و بسیاری به عنوان میسیونرها انتخاب می‌کنیم که انجام دهیم، در غیر این صورت این کار را انجام نمی‌دادیم. برخی ممکن است فکر کنند که افرادی وجود دارند که به آنها "میسیونر" گفته می‌شود و آنها دوست دارند در آب و هوایی نامناسب زندگی کنند و غذاهایی را بخورند که دوست ندارند. آنها به این باور رسیده‌اند که ما میسیونرها خودآزار هستیم. اما بر اساس کتاب مقدس میسیونرها افرادی هستند که خود را به خداوند تسلیم نموده‌اند و خدا آن شخصی است که به آنها می‌گوید کجا بروند و چگونه باشند.

اعتماد به کلام خدا ما را تبدیل به افرادی افراطی نموده است. این آن چیزی است که کلیساهای انگلستان و آمریکا به طور خاص احتیاج دارند. افراد زیادی وجود دارند که با اقتدار کلام خدا خدمت می‌کنند، اما اجازه نمی‌دهند که این کلام در زندگی آنان نفوذ کند (تاکنون تا به این اندازه نشنیده بودم که افراد شرایط فعلی را این‌گونه توجیه کنند). این خصوصیت مردان بزرگ ایمان در هر عصری است که چشم‌اندازی کامل نسبت به آیات کلام دارند. ساموئل لوگان¹⁶ یکی از رهبران ارتش

نجات و مبشری عالی بود. او در مورد آن آتشی می‌نویسد که روح در وجود ما مشتعل می‌کند؛ همان روحی که الهام‌بخش نگاشته شدن کتاب مقدس است.

"آتش چیست؟ آتش محبت است؛ ایمان است؛ امید است؛ اشتیاق است؛ هدف؛ عزم راسخ؛ تسلیم کامل؛ عدم رضایتی الهی از هر گونه آداب و رسوم و تشریفات ولرم بودن و بی‌تفاوتی است. این آتش، پاکی چشم و تقدیس تا زمان مرگ است. این آتش همان خداوند روح‌القدس است که در درون افراد و سپس از طریق مردان فروتن، پاک و وفادار کار می‌کند."

وقتی زندگی برخی از قهرمانان ایمان از قبیل برینگل را خواندم و آنچه را که نه فقط سخن گفتند بلکه زندگی‌اش کردند را دیدم؛ احساس خمودگی نمودم. همه‌ی اینها می‌تواند به این حقیقت باز گردد که این مردان با تمام وجود باور داشتند که کتاب مقدس کلام خدا است.

بیلی گراهام به ما گفته است که یک بار دچار بحرانی شدید در مورد قابل اعتماد بودن عهدعتیق شده بود و همین چیز باعث شد تا مدتی را در تنهایی و خلوت سپری کند تا بتواند در مورد آن موضوع فکر و دعا کند. این قبل از معروف شدنش بود و تصمیمی که در آن خلوت و تنهایی می‌گرفت می‌توانست بر تمام کار و آینده‌ی او تأثیر بگذارد. در انتها وقتی از تمام مباحثات عبور کرد به جایی رسید که می‌توانست به کتاب مقدس اعتماد کند و بازگشته جلسه‌ی بشارتی خود را در لس‌آنجلس ترتیب دهد. این جلسه‌ی ابتدایی خدمات او بود و در انتها او تصمیم گرفت تا بر کلام خدا با ایمان اعتماد کند و نه صرفاً پذیرش ذهنی! این مهم است بدون ایمان و محبت، مسیحیت شما تنها یک چیز تو خالی خواهد بود. فرقی نمی‌کند چقدر از لحاظ ذهنی دارای اعتبار باشد.

بدون داشتن یک بنیاد قوی در کتاب مقدس، به دست آوردن آموزه‌ای مستدل، غیرممکن است. هدایت یک فرد به سوی مسیح آغاز این فرایند است و باید اطمینان حاصل کنیم که آن فرد بنیادهای ایمان خود را بر آیات کلام استوار می‌سازد. مراقبت و داشتن شادی برای افرادی که ایمان می‌آورند بسیار ضروری است تا آنها بتوانند

رشد کنند. بخش اعظمی از رشد روحانی، درکی کامل و خوب از آموزه‌های کتاب - مقدس است. بدون آن شما با هر ایده‌ی جدید و با هر فرقه‌ای دچار نوسان و سردرگمی خواهید شد. اما علاوه بر آن؛ آموزه‌های صحیح مانند یک مسیر عالی به سوی شناخت عمیق‌تر خود خداوند محسوب می‌شوند، زیرا این آموزه‌ها درباره‌ی طبیعت و هدف خداوند است و می‌تواند موضوعی باشد که مطالعه درباره‌ی آن باعث شادی ما می‌شود.

سنگ بنیادین سوم؛ داشتن شناختی صحیح از خود خداوند است. در اشعیا باب

ششم نبی در مورد این که چگونه از سوی خداوند خوانده شد و مأموریتش را دریافت نمود، سخن می‌گوید. قبل از آنکه خداوند بتواند او را بفرستد و خدمات طولانی و سخت خود را آغاز کند، او باید تجربه‌ای عمیقی از خودش را به او می‌بخشید. «در سالی که عزیزای پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود و دامن ردایش معبد را پر ساخته بود... پس گفتم: «وای بر من که هلاک شده‌ام! زیرا که مردی ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب ساکنم، و چشمانم پادشاه، خداوند لشکرها را دیده است.» (اشعیا 6: 1، 5). با روبرو شدن اشعیا با قدوسیت خداوند این دقیقاً صحیح‌ترین عکس‌العملی بود که او می‌توانست از خود نشان دهد. این برای ما هم واکنشی صحیح است. ولی وقتی اخگری از مذبح لبان اشعیا را لمس نمود، اشعیا با رحمت خداوند روبرو شد و در نتیجه این ملاقات بود که اشعیا توانست بگوید: "لبیک مرا هم بفرست."

ما نیز باید هم با قدوسیت خداوند و هم با رحمت خداوند روبرو شویم. بسیاری از مردم چه پیر و جوان مفهومی که از خداوند در ذهن دارند؛ همان پیرمردی است که یک چوبی بزرگ در دست دارد و آماده است که به محض انجام کار اشتباه، آن را بر سر شما بزند. گاهی ریشه‌ی این دیدگاه نسبت به خداوند به روابط بدی بر می‌گردد که آنان با پدران خود داشته‌اند یا این حقیقت که با پدران خود رابطه‌ی بسیار کمی داشته‌اند. در دنیایی که آمار طلاق بیداد می‌کند، نیاز به شفای عمیقی وجود دارد تا آنها بتوانند از افکار اشتباه درباره‌ی خداوند آزاد شوند. بسیار آسان است

که بر واژه‌های "زنده‌کار این کار را نکنی!" در ایمان مسیحی تأکید کنیم و فراموش کنیم خداوندی که شما را آفریده و نجات بخشیده است، عاشق شما نیز هست. اگر درک روحانی خود را تنها به قوانین و آئین‌هایی محدود کنید، آن زمان است که تبدیل به افراد شریعت‌گرا می‌شوید. قانون یکی از بزرگترین دشمنان زندگی روحانی است، اسلحه‌ای کلیدی است که شیطان و متهم‌کننده از آن استفاده می‌کند تا بار احساس گناه را بر دوش‌های ما بگذارد. احتمالاً تا زمان بازگشت عیسی همین طور هم باقی خواهد ماند. شریعت‌گرایی‌ای که در نتیجه‌ی دیدگاه اشتباه از خداوند ایجاد می‌شود باعث ایجاد فشار بر مردم می‌گردد تا مجبور به تظاهر شوند. بنابراین دائماً سعی می‌کنند تظاهر کنند که از لحاظ روحانی بالا و بالا هستند در حالی که در واقع بسیار پائین می‌باشند. بنابراین اراده‌ای برای در میان گذاشتن مشکلات خود با دیگران و حتی با خودشان هم ندارند. نتیجه‌ای که این کار بر شخصیت‌های آنها و احساسات‌شان می‌گذارد، امید هر گونه رشد روحانی و سلامت روحانی را به ناامیدی تبدیل می‌کند. در نتیجه مطالعه‌ی مستمر کلام‌خدا باعث می‌شود تا دیدگاه صحیحی از خداوند در وجود ما نقش ببندد.

کتاب‌های خوب بسیاری وجود دارند که می‌توانند به شما کمک کنند تا درک خود را از خداوند سامان بخشیده و عمیق‌تر بگردانید و من در این باره به طور خاص خواندن کتاب¹⁷ جی‌پکرز را به شما پیشنهاد می‌کنم. اما این موضوع مستلزم مطالعه‌ای مادام‌العمر است و خوشبختانه روح‌القدس معلمی بسیار خوب است.

بنیاد چهارم؛ درک صحیحی از خودمان است. این مسئله بسیار مهم است و در فصول یک و دو تا حدودی به این مسئله پرداختیم. بنابراین در این باره به چند نکته به طور خلاصه اکتفا می‌کنم. برخی از مردم دیدگاهی که نسبت به خودشان دارند دور از واقعیت است و غرور در همه‌ی جنبه‌هایش می‌تواند بسیار خطرناک باشد. اما گروه دیگری نیز وجود دارند و فکر می‌کنم به خاطر داشتن چنین تصویری از خود رنج می‌کشند.

در نتیجه این افراد می‌ترسند که شاهد مسیح باشند و برای انجام کارهای جدید برای خداوند، پیش‌قدم شوند. عیسی به ما گفت که همسایه‌ی خود را چون خویشتن محبت نما؛ اما ما چگونه می‌توانیم بدون اینکه خودمان را محبت کنیم، همسایه‌ی خود را محبت کنیم؟ اگر خود را دوست نداشته باشید و به خود احترام نگذارید آن زمان است که در دوست داشتن و احترام گذاشتن به دیگران متوقف خواهید شد. بسیاری از افراد نمی‌توانند با افراد دور و بر خود ایجاد ارتباط کنند، چون در واقع نمی‌توانند با وجود خودشان ایجاد ارتباط کنند. سال‌ها پیش تاکتیک شیطان کشتن مسیحیان در سرزمین‌های مختلف و در سرزمین‌های تحت جفا بود. امروزه ولی گویا او بیشتر می‌خواهد تا مسیحیان را ناتوان کرده؛ فلج و ناکارآمد سازد. آن میزان از افسردگی، طردشدگی، و بیماری‌های روانی که امروزه در بین مسیحیان و غیرمسیحیان رایج است، غیرقابل باور است. امروزه حتی وقتی کسی به چنین پاسخ-های ساده‌ای می‌رسد، من می‌ترسم! با این حال می‌دانم که پیش‌گیری بهتر از درمان است. هر مسیحی‌ای می‌تواند بیاموزد که چگونه باید در خداوند آرامی گیرد و هر بار سنگین را به خداوند بسپارد. شما باید به همان جدیتی که با مشکل شهوت برخورد می‌کنید با مسئله‌ی نگرانی نیز برخورد کنید. امروزه نگرانی را شورانه‌تر از شهوت می‌دانم. سیستم‌های آکادمیک ما نسبت به مردم بسیار سخت‌گیر هستند و می‌توانند در وجود افراد حس بسیار شدیدی از سرخوردگی را القا کنند و بگویند برخی از بهترین متفکرینی که در دنیا وجود دارند در بیمارستان‌های روانی بستری هستند.

اگر غرق نگرانی و احساس شکست هستید باید بدانید که در واقع خداوند را از زندگی‌تان بیرون گذاشته‌اید و این تصویر بسیار اشتباهی از خودتان است. اگر خداوند به شما ذهنی پویا عطا نموده است، از آن استفاده کنید اما زندگی عاطفی و روحانی خود را در فرایند استفاده از ذهن‌تان فدا نکنید. ارزشش را ندارد که بهترین شغل را داشته باشید، اما فکر شما در صحت و سلامت نباشد. «زیرا روحی که خدا به ما

بخشیده، نه روح ترس، بلکه روح قوت و محبت و انضباط است.» (دوم تیموتائوس 7:1).

پنجمین بنیاد؛ بنیادی بسیار کاربردی است به همین سادگی! اختصاص دادن زمان. اختصاص زمانی برای مطالعه‌ی کلام‌خدا! برای دعا برای شهادت و مشارکت! اگر می‌خواهید زندگی روحانی خوبی داشته باشید، همه‌ی موارد ضروری هستند. درست مانند وقتی که یکی از پایه‌های صندلی را در آوردید اگر به یکی از این جنبه‌ها بی‌توجه باشید، زندگی روحانی‌تان سقوط خواهد کرد. اگر به تصویر کلیسای اولیه در کتاب اعمال رسولان نگاه کنید، این اصول را به طور واضح مشاهده خواهید نمود.

آنها خود را وقف تعالیم رسولان و مشارکت کرده بودند؛ در وقف شکستن نان و دعا (اعمال رسولان 42:2). و چیزی نگذشت که به کل آن منطقه رفتند و شهادت دادند. اینها اصلی‌ترین ابزارهای فیض هستند.

بار دیگری می‌خواهم به ارزش و اهمیت حفظ نمودن آیات اشاره کنم. مزمور - نویسنده چنین می‌گوید: «کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم.» (مزمور 119:11). در ابتدا وقتی به مسیح ایمان آوردم، مشکلات بسیاری داشتم مخصوصاً در زمینه‌ی شهوت و بی‌صبری. گاهی احساس می‌کردم که کل ایمان خود را از دست داده‌ام. چیزی که به صورت کاربردی به من کمک بسیاری کرد، حفظ کردن هر روزه‌ی کلام‌خدا بود.

سازمان خدماتی‌ام بر این نکته تأکید می‌کند؛ نکته‌ای که بسیاری از گروه‌های مسیحی دیگر نیز به آن اشاره کرده‌اند. اگر امروزه از یک مسیحی بپرسید که در ساعات تنهایی خود چه کار می‌کند، او به شما خواهد گفت که یک صفحه از دعا‌های روزانه را می‌خواند و شاید هم کمی از مزامیر و سپس به سر کار خود می‌رود! این روشی نیست که عیسی به کار می‌برد. وقتی عیسی در بیابان آزموده شد، شریب با استفاده از آیات کلام او را نهیب زد. می‌بینیم که او در تعالیم خود چقدر کامل عهدعتیق را می‌شناخت. حافظه‌ای که پر است از آیات کلام، مانند اسلحه‌ای است

قدرتمند؛ هم در دفاع شخص علیه‌ی وسوسه و هم در شهادت دادن. اگر قرار باشد زمانی را به این کار اختصاص دهید، باید به طور خاص تلاش کنید. برای برخی این بدان معنا است که زودتر به رختخواب بروند تا بتوانند ساعت شش یا شش و نیم بیدار شده و دعا کنند. برای ما افراد فعال بسیار آسان است که روابط خود با مردم را بر روابط خود با خدا در الویت قرار دهیم. اگر شما طبیعتی آرام‌تر دارید، شاید برای‌تان آسان‌تر باشد که در کمد اتاق‌تان با یک کتاب مقدس و چراغ‌قوه مخفی شوید! انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است و برای هر انسانی اختصاص زمان به خداوند به معنای داشتن زندگی منظم‌تر و نه گفتن به جسم و بله گفتن به خداوند محسوب می‌شود. آلن ردپت¹⁸ چنین می‌گوید که بزرگترین چالش برای مسیحیان پیروزی بر پتوها است! کنار گذاشتن پتوها در صبح!

ششمین و آخرین پذیرش الگوی خداوند برای زندگی‌تان است. پولس در

رساله‌ی فیلیپیان می‌نویسد: «و همواره در همه‌ی دعاهایم برای همگی شما شادمانه دعا می‌کنم، زیرا از روز نخست تا به امروز، در کار انجیل شریک بوده‌اید. یقین دارم آن که کاری نیکو در شما آغاز کرد، آن را تا روز عیسای مسیح به کمال خواهد رسانید.» (فیلیپیان 1: 4-6).

آن کار نیکو با سرعتی که خود خداوند مد نظرش است به جلو می‌رود. علاوه بر آن این موضوعی است در میان ما و خداوند! ما هرگز نمی‌دانیم که افراد از لحاظ روحانی چقدر پیشرفت کرده‌اند و انجام چنین قضاوتی بی‌هوده است. هرگز فکر نکنید که شرایط روحانی فرد دیگر را می‌دانید. خواه خوب و خواه بد! ستارگان مسیحی بسیاری را می‌شناسم که به یک‌باره سقوط نمودند و سر از دادگاه‌های طلاق درآوردند.

برخی از افراد ایمان خود را به کناری می‌گذارند چون سعی نمی‌کنند که الگوی خداوند را برای زندگی‌شان درک کنند. آنها آنقدر بی‌صبر هستند که نمی‌توانند تا آشکار شدن این برنامه و الگوها برای زندگی‌شان منتظر بمانند. آنها هدف بسیار

¹⁸ - Alan Redpath

والایی برای خود قرار می‌دهند و با موانع غیرعادی روبرو می‌شوند و وقتی در یک سال آن را دریافت نمی‌کنند با حالتی بد برگشته و خود را مجاب می‌کنند که مسیحیت جوابگوی نیاز انسان‌ها نیست. با انسان‌هایی برخورد می‌کنید که از تکنیک‌های مختلف استفاده کرده‌اند. دست‌های بسیاری بر آنها قرار داده شده است. کلیساهای مختلفی را امتحان کرده‌اند، اما بارها بعد از یک سال ایمان خود را ترک کرده‌اند، چون هنوز هم در یک زمینه‌ی خاص در گناه می‌افتند.

این حاصل تلاش هُل دادن و کنار زدن خداوند به یک گوشه است و اینکه سعی کنیم، بگوییم که او چگونه باید در زندگی ما کار کند. اما شاید برنامه‌ی خداوند این نیست که شما را فوراً از گناهی که در آن اسیر هستید، آزاد کند. شاید او تلاش می‌کند به شما یاد دهد که اغلب شکست در خروجی به سوی موفقیت دراز مدت است و اینکه پاک شدن و بخشش؛ جز قسمت‌های ضروری تجربه‌ی مسیحی هستند.

داود پادشاه باید به روشی دشوار می‌آموخت که احیا بخشی از نقشه‌ی خداوند است. بنابراین بگذارید وقتی گناه می‌کنیم به عقب باز گردیم. با هر ابزاری که داریم علیه‌ی گناه بجنگیم؛ با هر ذره از انرژی روحانی‌ای که داریم علیه‌ی آن بجنگیم؛ اما وقتی گناه کردیم باید آنچه در اول یوحنا 2: 1-2 آمده را به خاطر بیاوریم. «ای فرزندانم، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی گناهی کرد، شفیع‌ی نزد پدر داریم، یعنی عیسی مسیح پارسا. او خود کفّاره‌ی گناهان ما است، و نه گناهان ما فقط، بلکه گناهان تمامی جهان نیز.» (اول یوحنا 2: 1-2).

بنیاد نهایی ما عیسی است. او باید الویت کامل و اول زندگی ما باشد. باید کاملاً عاشق او باشید! او باید حاکم بر احساسات و پول و زمان شما باشد. وقتی که شما وجود خود را با فروتنی به خداوند تقدیم می‌کنید، روح‌القدس در شما و از طریق شما کار می‌کند. اگر خود با چشمانم در این بیست و چند سال نمی‌دیدم که روح‌القدس چگونه در زندگی هزاران نفر کار کرده است، در مورد آن برای تان موعظه نمی‌کردم

چون من بیشتر علاقمند به زندگی عملی مسیحی هستم. می‌توانم به شما اطمینان
دهم که این واقعاً نتیجه می‌دهد.

فصل ششم

انقباض در زندگی روحانی

یکی از ضعف‌های بزرگ در دنیای مسیحیت معاصر ما - به ویژه در انگلستان - این است که افراد بدون اینکه به چیزی در ذهن اندیشیده و یاد گرفته باشند، عمل نمایند، و فکر کنند که یاد گرفته‌اند. مسیحیان کلیساهای انجیلی اغلب تعالیم بسیار خوبی را دریافت می‌کنند. در انگلستان سرانه‌ی افرادی که کلام‌خدا را تعلیم می‌دهند از سایر کشوران جهان از جمله آمریکا بیشتر است. از این بعد مسیحیان انگلستان در ناز و نعمت و به سر می‌برند و از دید من کمی هم راحت‌طلب گشته‌اند. نگرانی من است که به همین دلیل نیز مورد داوری سختی قرار بگیرند، زیرا که قطارهای خود را در دل زمین پنهان کرده‌اند. از اتفاقی که برای ایرلند شمالی افتاد می‌توان به عنوان تمثیل خوبی استفاده کرد، زیرا در این کشور تعداد بسیاری زیادی واعظ و کلیسا و سازمان‌های مسیحی وجود دارد. با این حال تمام این خرد و دانش در سراسر دنیا انتشار نمی‌یابد. به این مسئله برای حمله به ایمانداران عزیز ایرلند شمالی اشاره نکردم، اشاره به آن فقط به این دلیل بود که حتی هنوز هم تعداد بسیار کمی از جوانان‌شان در سال‌های گذشته به عنوان مبشر فرستاده شده‌اند.

چنین مسائلی ممکن است کمی شوکه‌کننده باشند. شنیده‌ام که سایرین می‌گویند: "اما چگونه می‌توان کسی را به خارج از کشور فرستاد؟ خودمان هم به اندازه‌ی کافی شبان نداریم!" هیچ‌وقت هیچ‌کس قبول نمی‌کند که به اندازه‌ی کافی شبان و معلم دارد و در واقع نیز در هیچ‌یک از کشورهایی که من در آنها زندگی کرده‌ام به اندازه‌ی کافی مبشر و شبان وجود نداشته است. در کل اسپانیا در بعضی از استان‌ها تنها چند کلیسای انجیلی وجود دارند. در هندوستان مناطقی وجود دارد که کلیساهای در حال شکوفایی و رشد هستند و نیاز به معلمین کتاب‌مقدس به حدی است که وقتی کارگروه خدماتی را که شاید حتی نمی‌توانستند به درستی شهادت بدهند به آنجا فرستادیم، از آنها خواسته شد تا معلم کتاب‌مقدس شوند. تا به امروز

نیز نامه‌هایی را دریافت می‌کنم که حاکی از این است که ایشان هنوز هم مشغول تعلیم کلام‌خدا در بین نوایمانان هستند.

کلیساهایی را در بریتانیا ملاقت کرده‌ایم که بیش از شش یا هشت معلم در آنجا حضور داشتند اما آنها از انجام خدمت معلمی اجتناب می‌کردند. ممکن است آنها خودشان را در حد مردان برجسته‌ای چون جان استات¹⁹ و یا الن ردپت²⁰ نمی‌دانند اما آنها باید بدانند که انجام چنین مقایسه‌هایی هیچ سود و فایده‌ای ندارد. نمی‌توان کل دنیا را از طریق خدمات تنها چند فردی که مسیحی به خصوص از خدا دریافت کرده‌اند، نجات داد. چنین افرادی را باید برای تعلیم و خدمت خادمان گماشت!

در غرب شنیدن و تعلیم گرفتن از موعظات کتاب‌مقدسی، از پشت منبر، کتب مختلف، رادیو و فایل‌های صوتی ممکن است. با این حال در بسیاری از کشورها ترجمه‌ی کتاب‌مقدس در دسترس نیست و هنوز بیش از ۳،۰۰۰ زبان در دنیا وجود دارد که هیچ‌کدام از کتب کتاب‌مقدس به آن زبان‌ها ترجمه نشده است. در اینجا است که کارگروه عظیم مترجمان انجیلی ویکلیف، وارد صحنه می‌شوند. من معتقدم که تشویق کارکنان برای خدمت کردن در خارج از کشور، در واقع باعث خدمت مسیحی در غرب می‌شود. سایرین برای اینکه کمبود نیرو را جبران کنند تعلیم خواهند دید، و باید قبول کرد کلیسایی که بصیرت لازم برای مأموریت‌های خارج از کشور دارد، قطعاً بصیرت مکفی برای خدمات خود در خانه را نیز پیدا می‌کند. هدف ما این نیست که در ارتباط با خدمات ضروری در خانه‌ی خود دچار غفلت شویم، بلکه می‌خواهیم به هر دو هدف (خارج و داخل کشور) دست یابیم.

اگر می‌خواهیم از تعالیم غنی خود استفاده کنیم، باید بیاموزیم زندگی منضبطی را در پیش گیریم. زمانی که افراد سخن از نظم و انضباط به میان می‌آورند، اغلب منظورشان رعایت مسائلی مانند روزه گرفتن، مطالعه‌ی منظم کتاب‌مقدس، دعا و یا

¹⁹ - John Stott

²⁰ - Alan Redpath

شاید اعتراف به گناهان باشد. اینها عادات خوبی هستند که باید بخشی از زندگی هر مسیحی باشند و در این ارتباط من شدیداً کتاب تجلیل انضباط²¹ نوشته شده توسط ریچارد جی. فاستر²² را توصیه می‌کنم، که نحوه‌ی درست استفاده از این قوانین و انتظام را با جزئیات مورد بحث قرار می‌دهد. می‌خواهم شما را تشویق کنم تا به موضوع نظم و انضباط به دید روش رفتاری و عادت‌ی ثابت در طی زندگی‌تان بنگرید. حتی تلخ‌ترین لحظات می‌توانند فرصتی برای یادگیری و بهره‌بردن باشند. اگر بتوانید یاد بگیرید که در زمان سختی به دنبال گنج‌های پنهان شده برای یادگیری و نتایج خوب باشید، آن وقت خواهید دید که خداوند واقعاً کنترل همه چیز را در دست دارد و این یک حقیقت است نه یک اعتقاد مذهبی! چنین عملی دعا و شهادت شما را واقعی‌تر و خدمت شما را قدرتمندتر می‌گرداند.

نویسنده‌ی رساله‌ی به عبرانیان در آیات 7:12-12 به این حقیقت اشاره می‌کند. «سختی‌ها را به منزله‌ی تأدیب تحمل کنید؛ خدا با شما همچون پسران رفتار می‌کند. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟ اگر شما تأدیب نشده‌اید، در حالی که همه از آن سهمی داشته‌اند، پس حرامزاده‌اید، نه فرزندان حقیقی. به علاوه، همه‌ی ما پدران زمینی داشته‌ایم که تأدیب‌مان می‌کردند، و ما به آنها احترام می‌گذاشتیم. حال، چقدر بیشتر باید پدر روح‌های‌مان را اطاعت کنیم تا حیات داشته باشیم. پدران ما کوتاه‌زمانی بنا بر صلاحدید خود، ما را تأدیب کردند. اما خدا برای خیریت خودمان ما را تأدیب می‌کند و مقرراتی را قرار می‌دهد تا در قدوسیت او سهم شویم. هیچ تأدیبی در حین انجام شدن، خوشایند نیست، بلکه دردناک است. اما بعد برای کسانی که به وسیله‌ی آن تربیت شده‌اند، میوه‌ی آرامش و پارسایی به بار می‌آورد. پس دست‌های سست و زانوان لرزان خود را قوی سازید!»

²¹ - Celebration of Discipline

²² - Richard J Foster

این مقررات کدامند؟

اولین قسمتی که باید نظام‌مند بگردد؛ ناامیدی است. خدا می‌تواند از ناامیدی به طریقه‌ای شگفت‌انگیز استفاده کند. او این توانایی را دارد که از تمام مواردی که وارد زندگی ما می‌شود، استفاده کند. این بدان معنا نیست خدا تمامی این موضوعات را به زندگی ما می‌فرستد. چنین باوری قبول الهیات خودآزاری (مازوخستی) است. ما باید بین آن بخش از اراده‌ی خدا که اجازه‌دهنده است و فرصت می‌دهد و آن بخش از اراده‌ی خدا که مطلق است تمایز قایل شویم. همچنین بین آنچه خدا اجازه می‌دهد در دنیایی سقوط کرده برای ما اتفاق بیافتد و آنچه خدا می‌خواهد برای ما نیز حادث بشود، تمایز قایل شویم. باید به خاطر داشته باشیم بسیاری از اتفاقاتی که برای ما حادث می‌شود، نتیجه‌ی مستقیم گناهان انسان است و با همه‌ی اینها خدا می‌تواند از همه‌چیز برای تحقق منظور خود استفاده کند. اگر ناامیدی به سراغ‌مان آمد، باید به خاطر داشته باشیم که هنوز در برابر گناه «تا پای جان ایستادگی» نکرده‌ایم (عبرانیان 4:12). به تمام رنج‌ها از این دید بنگرید. رنج‌ها می‌توانند بارزشمندترین روش و وسیله برای تنبیه و تأدیب ما و بازگرداندن مان به سوی خدا باشند. کسانی که در رنج و محنت هستند به ندرت آن‌را مانعی در راه ایمان‌شان می‌دانند.

شاید شما با مشاهده‌ی زندگی رهبران مسیحی که در ظاهر زندگی روحانی موفقی دارند و خدمات گسترده‌ای انجام می‌دهند، حسادت کنید. این یک اشتباه بزرگ است. نمی‌توانید شخصی را ببینید که در زندگی خود احساس ناامیدی را تجربه نکرده باشد و من نیز تمام و کمال از داشتن چنین تجربه‌ای بی‌بهره نمانده‌ام. افرادی هستند که ادعا می‌کنند خدا زندگی آنها را تغییر داده است اما بعد از مدتی از باورهای خود فاصله گرفتند. با افرادی بسیاری که چنین تجربه‌ای را داشته‌اند، در مکاتبه بوده‌ام. برادری بسیار عزیز برای کار در اروپا به مدت یک سال به نزد ما آمد. ما نتوانستیم عمق مشکلات اجتماعی‌ای که او با آنها درگیر بود را تشخیص دهیم و بعد از یک سال او به سرعت از خداوند فاصله گرفت. مرد جوان دیگری سال‌ها در

ایمان استوار ماند، اما ناگهان به کلی از خدا روی گرداند. او دارای پیشنه‌ی بسیار بد خانواده‌ای نابسامان بود. او بعد از مدتی به عادات و روش گذشته‌ی خود بازگشت. اگر قرار است که با مردم سروکار داشته باشید - و لازم است که مسیحیان برای اینکه بتوانند دیگران را محبت کنند با سایرین در رابطه‌ای عمیق قرار بگیرند - قطعاً ناامید خواهید شد. با این حال این فرصتی برای شما است تا به این نتیجه برسید که باید مشکل‌تان را به خدا بسپارید و با زمان‌بندی و برنامه‌ریزی درست و دقیق، به او اعتماد کنید. هر چقدر که عمق تاریکی‌ای پیش رو ژرف و بی‌انتها باشد بدانید که خدا در آنجا حضور دارد و او شما را هرگز ترک نکرده؛ رها نخواهد کرد. در نهایت نور بر شما خواهد تابید.

می‌دانم که این مسئله‌ی آسانی نیست. در فصل بعد تحت عنوان "دلسردی" با جزئیات بیشتری به این موضوع خواهم پرداخت؛ پس اگر لازم است می‌توانید به آن مراجعه کنید.

بنابراین دومین موضوعی که باید نظام‌مند بگردد، پذیرش خطر است. چیزی که اغلب مرا نگران می‌کند این است که یک ایماندار مسیحی انجیلی، هر کاری را انجام می‌دهد تا در خطر نیافتد، اما مسیحی بودن در اصل به معنای قرار گرفتن در معرض خطرات است. می‌توانم در ذهنم صدای ساکنین کشورهای جهان اول را بشنوم که می‌گویند: "اما مگر در امریکا و اروپای غربی چه خطراتی وجود دارد؟" در جواب آنها باید گفت که شما تنها زمانی با خطر مواجه خواهید شد که در آمازون پارو بزنیید یا به عنوان یک مبشر مسیحی به کشورهای دیگر سفر کنید."

اشتباه بزرگی است که مبشرین مذهبی را جز افراد خاص بدانیم. من با زناکاران، افراد دروغ‌گو و اختلاس‌گران بسیاری در سفرهای خدمتی‌ام ملاقات کرده‌ام. اگر این موضوع باعث تعجب شما شده است، بهتر است نگاهی به کتاب عهدجدید خود بیاندازید. مبشرین مذهبی، افرادی واقعی با مشکلاتی واقعی هستند. به همین دلیل نیاز است تا جلسات دعای مخصوصی با مبشرین برگزار کنیم و از وضعیت سخت مبشران باخبر شده، با آنها همدردی کنیم. من درباره‌ی مبشرینی شنیده‌ام که برای

بشارت دادن به هند رفته بودند و در نهایت خودشان هندو و بودایی شدند. برای آنها قلباً دعا کنید. ما آنها را به کام خطر فرستاده‌ایم. خدا را به خاطر مبشرانی که صادقانه به او خدمت می‌کنند، جلال باد!

با این حال تصور نکنید تنها خطری که در خانه (کلیسای شهر و کشور خودتان) با آن روبه‌رو خواهید شد واعظی است که موعظه‌هایش طولانی است. ما اینک در وضعیت جنگی هستیم؛ در وضعیتی آسیب‌پذیری قرار داریم و شیطان در حال حمله است. اگر کتاب مقدس را مطالعه کنید می‌بینید کسانی که خداوند را دوست دارند، دائماً در معرض حملات او قرار دارند. با این حال خطر وجود دارد و چیزی نیست که بخواهیم از آن اجتناب کنیم؛ زمانی که مطیعانه به فرمان خدا بر علیه‌ی قلمروی شیطان پیشروی کنیم، اجتناب‌ناپذیر خواهد شد. منظور من فقط خطرات روحانی نیست. بسیاری از شهرهایی که در آنها ساکن هستیم از دیدگاه اجتماعی روزبه‌روز خطرناک و خطرناک‌تر می‌شوند، و متأسفانه بسیاری از مسیحان، از ترس اینکه ممکن است مورد حمله قرار بگیرند، راضی به رفتن و خدمت کردن در چنین شرایطی نیستند. ما مناطق کوچک و مقدس خودمان را در شهر داریم، کلیساهای کوچک خود را که در نقاط امنی قرار گرفته‌اند؛ اما واقعیت این است که نمی‌توانیم هیچ‌کسی را فریب بدهیم. هر کسی که این کتاب را می‌خواند یا یک مبشر است و یا می‌خواهد در جایی بشارت دهد؛ در وضعیت جنگی قرار می‌گیرد. وقتی روح‌القدس عمل خود را آغاز می‌کند، ما را به سمت وسوی خطرات روانه می‌کند.

ترس و عدم اشتیاق به خاطر تفکر در مورد شرایطی که ممکن است پیش آید، احتیاطی کاذب است. مواجه شدن با خطرات و حتی مرگ در مکان‌های بسیار زیبا و خوب نیز امری بدیهی و ممکن است. یکی از دوستان من در منطقه‌ی گران‌قیمتی در حومه‌ی شهر که بسیار خوش آب‌وهوا است زندگی می‌کند و هیچ خطر فاحش و آشکاری آنها را تهدید نمی‌کرد. با این حال پسر کوچکش در باغ خانه‌ی آنها بعد از تماس با سیم برق لختی که بر اثر بی‌دقتی رها شده بود، دچار برق‌گرفتگی شد. سالانه هزاران نفر بر اثر تصادفات رانندگی جان خود را از دست می‌دهند. بچه‌های

کوچک به جعبه‌ی داروها دست پیدا می‌کنند و مسموم می‌شوند. بسیاری حاضرند به عوض پول با خطر روبه‌رو شوند. ببینید که چه خیل عظیمی برای کار بر روی سکوهای نفتی در دریای شمال به خاطر دریافت دستمزدهای بالا به کار مشغول هستند؟! بهتر است که فقط حاضر باشیم به خاطر انجیل با خطرات -می‌خواهد لبه‌ی تیز یک چاقو در خیابان‌های یک شهر باشد یا تحقیر از جانب همکاران- رودررو شویم. با این حال وقتی به عیسی می‌رسد انگار همه‌ی ما می‌خواهیم به دنبال برنامه‌ای بدون خطر باشیم، و این مایه‌ی تأسف بسیار است.

زمانی که خطرات بر سر راه‌تان قرار می‌گیرند، پاسخ درست فقط تن دادن به آنها است (نظم‌بخشی و جسارت). در کتاب اعداد باب 13 با داستان دو مرد جسور مواجه می‌شویم. بنی‌اسرائیل از وارد شدن به سرزمین موعود می‌ترسیدند، زیرا دیوارهای بسیار بلند و دشمنان متعدد با جنگاورانی نیرومند در پس آن بودند. اما دو تن از بنی‌اسرائیلیان غیور و وفادار برای جاسوسی داوطلب شدند، نام آنان کالیب و یوشع بود. در آیه‌ی 30 می‌خوانیم که کالیب قوم را در برابر موسی ساکت می‌گرداند: «بی‌درنگ برویم و آن‌را تصرف کنیم، زیرا به یقین می‌توانیم بر آن غالب شویم.» اگر جسارت نداشته باشیم، وارد سرزمین موعود نیز نخواهیم شد و حداقل می‌توان مطمئن بود که چنین افرادی هرگز زندگی در سرزمین موعود را تجربه نمی‌کنند و زندگی‌ای مظفرانه‌ای نخواهند داشت. سی‌تی‌استاد؛ می‌گوید: "خدا به دنبال کسانی نیست که ناخنکی بر آنچه ممکن است می‌زنند و می‌روند، او به دنبال کسانی است که بر غیرممکن‌ها چنگ می‌اندازند." باید مانند کالیب آماده‌ی ریسک کردن باشیم و خداوند اعتماد داشته باشیم. امکان ندارد بتوانید عهدعتیق یا عهدجدید را بدون روبرو شدن با مردان و زنانی که همه چیزشان را برای خدا در کف اخلاص گذاشته -اند، مطالعه کنید.

درباره‌ی من نیز این تصور را نداشته باشید که من انسانی جسور، نترس و شجاع هستم و آماده‌ی رفتن به هر جایی برای بشارت و خدمت می‌باشم. من از این تعاریف بسیار دور هستم. در درون من ترس عمیقی از ناشناخته‌ها وجود دارد. اما من معتقد

هستم که روح خدا در زندگی ایماندار می‌تواند شجاعت به بار بیاورد. با این حال این جز تجربیاتی است که تعداد کمی از ما آن را چشیده‌ایم، زیرا بخش عظیمی از ایمان ما تنها در حد کلمات است. هرگز واقعاً در بوته‌ی آزمایش قرار نگرفته‌ایم. فکر می‌کنیم که تقدیس شده و جدا شده هستیم؛ تصور می‌کنیم آماده هستیم تا تمام تلاش‌مان را برای خدا انجام دهیم، اما هنوز با مشکلات و سختی‌ها روبه‌رو نشده‌ایم. من مطمئن هستم که اگر در زندگی‌ام ریسک نمی‌کردم، هرگز نمی‌توانستم به جایی برسم، و حتی نمی‌توانستم بگویم: "ای خداوند، من ایماندار قوی‌ای نیستم، زورآور نیستم و چیز زیادی هم نمی‌دانم اما... لیبیک گفته این مسیر را خواهم پیمود. می‌دانم که به نحوی در کنار تو ضعف‌های من به قدرت مبدل خواهد شد." زمانی که از خطرات پروژه‌ی کشتی آگاه شدیم، از ترس بر خود لرزیدیم. کشتی‌ای قدیمی بدون بیمه، و تمام جوانانی که سوار آن شده بودند به همراه والدین‌شان در پس ذهنم آشوبی را بر پا ساخته بودند. کابوس‌های فراوانی در ارتباط با آن می‌دیدم، خواب می‌دیدم که آن کشتی غرق شده است از خواب می‌پریدم و با خود فکر می‌کردم: "شاید بهتر باشد در آب‌های مناطق گرم‌تر به این پروژه بپردازیم، حداقل در این صورت اگر غرق شدیم بچه‌ها شانسی برای زنده ماندن خواهند داشت. اگر در دریاچه‌ای که آب سرد دارند غرق شویم، دیگر امیدی به نجات یافتن آنها نخواهد بود." و در تمامی این شرایط کلام‌خدا بارها و بارها مرا از این ترس‌ها بیرون کشید و دلم را محکم کرد و به من شجاعت بخشید؛ مخصوصاً زمانی که به مطالعه‌ی کتاب یوشع نبی پرداختم. قسمت زیر از باب اول ارزش حفظ کردن دارد، جایی که در آن خداوند به یوشع این مأموریت را می‌دهد تا بعد از فوت موسی قوم را به سمت سرزمین موعود هدایت کند.

«قط قوی و بسیار دلیر باش؛ دقت کن تا مطابق تمامی شریعتی که خادم من موسی تو را بدان حکم کرده است، عمل نمایی. از آن به چپ یا راست منحرف مشو، تا به هر جا که می‌روی کامیاب گردی. این کتاب تورات از دهان تو دور نشود. روز و شب در آن تأمل کن تا مطابق هر آنچه در آن نوشته شده، به دقت عمل نمایی. آنگاه راه خود را فیروز خواهی ساخت و کامیاب خواهی شد. آیا تو را امر نکردم؟

قوی و دلیر باش. مترس و هراسان مباش، زیرا هر جا که بروی، یهوه خدایت با تو خواهد بود.» (یوشع 1:7-9).

یوشع می‌توانست دست‌پاچه شده و نگران شود! یکی از راه‌هایی که می‌توانیم از طریق آن شجاع‌تر شویم، الگویی است که می‌توانیم از او بگیریم. یعنی تعمق شبانه‌روزی در کلام‌خدا.

بسیاری از جوانان و بزرگسالان از ترس اینکه نتوانند از پس خدمت در مناطق دیگر برآیند، حتی از تفکر درباره‌ی مأموریت نیز اجتناب می‌کنند. مگر چه ترسی در جان و دل ما رخنه کرده است که به این شدت از رفتن به خدمت می‌هراسیم و از آن امتناع می‌ورزیم؟ پس وعده‌هایی که در کتاب مقدس می‌خوانیم، وعده‌هایی مانند آنچه که به یوشع داده شد، چه می‌شود؟ کلیسای مسیح، به خاطر تمام تأکیدات کاذبی که بر مردم عادی و غیرایماندار دارد، در واقع روزبه‌روز در این زمینه حرفه‌ای‌تر عمل می‌کند! در دنیای معاصر بی‌کاری معضلی جهان‌شمول گشته است! یک بار شنیدم که مردی در حال وعظ موعظه‌ای بسیار قدرتمند و عالی بود. بسیار تحت‌تأثیر قرار گرفتم - آنقدر که بعد از آن موعظه، زندگی‌ام را دوباره وقف خدا کردم - در پایان جلسه به سمت او رفتم، در حالی که منتظر ماندم تا با او صحبت کنم به اطرافم نگاه کردم و تمام اعضای کلیسا را که کت‌شلوارهای نو بر تن و ماشین‌هایی نو و لوکس داشتند را از نظر گذراندم. از واعظ پرسیدم که آیا واقعاً فکر می‌کند اعضا به موعظه‌ای که شنیدند، عمل خواهند کرد (در آن زمان حدوداً 19 ساله بودم)؟ سپس متوجه شدم که خود واعظ نیز مردی بسیار شیک‌پوش است. او با تحقیر به من نگاه کرده گفت: "بین جوان، من یک مبشر هستم و این زندگی من است. من از طریق موعظه کردن و انجام دادن کار خدا پول در می‌آورم. آنچه که گفتم همه راست و حقیقت بود، اما قلباً شک دارم که کسی حرف‌هایم را در عمل زندگی کند، مگر اینکه واقعاً جنگی به وقوع بپیوندد!" در حالی که شوکه و پریشان‌حال بودم از آنجا خارج شدم.

لطفاً از حرف‌هایم سوء برداشت نکنید. من مخالف دادن پاداش به خادمان و شبانان "تمام وقت" (زیرا نیاز است که همه‌ی ما به نوعی مسیحی تمام وقت باشیم) مسیحی نیستیم. در واقع، اغلب ما به آنها دستمزد بسیار کمی می‌دهیم. دستمزد شبان‌های شهرهای کوچک در انگلستان جز کمترین دستمزدهای این کشور است. و من این مسئله را به این دلیل عنوان می‌کنم تا نشان دهم دیدگاه حرفه‌ای‌گرایی تا چه حد می‌تواند بر ما تأثیر بگذارد. ایمان مسیحی با ارزش‌تر از آن است که به دست افرادی سپرده شود که خود را متخصص می‌خوانند. هیچ‌کس نباید خود را عقب بکشد. علاوه بر تمام اینها تشکیل گروهی از افراد متخصص برای پرداخت حقوق به آنها نیز عمل اشتباهی است. این اشتباه است که واعظان و شبانان مسیحی در بعضی از کشورها هزاران پوند درآمد داشته باشند در حالی که مبشران و سایر شبانان مسیحی حتی نمی‌توانند از پس پرداخت هزینه‌ی یک دوچرخه برآیند تا به ملاقات هزاران نفری بروند که منتظرند تا کلام‌خدا را از ایشان تعلیم بگیرند. چقدر انسان‌ها می‌توانند متناقض و ناعادلانه عمل کنند!

کلیساهای انجیلی متعددی وجود دارند که متعلق به طبقه‌ی متوسط می‌باشند، و از آنجایی که نمی‌خواهیم آنها را قضاوت کنیم و در عملکرد آنها دخالت کنیم، پس از دست آنها در امان خواهیم بود. اما اگر بخواهیم ذهنی کنج‌کاو داشته باشیم و هر چیز را به چالش بکشیم، شاید بد نباشد که به این فکر کنیم چرا مانند گله‌ای گوسفند خوش‌پوش؛ استانداردهای زندگی همه‌ی ما یکسان شده است؟ من نمی‌گویم تمام کسانی که به این شکل زندگی می‌کنند گم‌گشته هستند شاید آنها فقط خیلی هم قدرشناس باشند و تشابه‌شان با سایرین صرفاً در این باشد که دوست دارند هم‌رنگ جماعت بگردند. تنها یک فرد رادیکال و طرفدار اصلاحات بنیادین است که می‌تواند عیوب خود را پیدا کرده در جهت رفع آنها تلاش کند.

یک بار دیگر تمام پاسخ‌ها برای نظم‌بخشی در جسارت خلاصه می‌شود؛ در اینکه شخص برای خدا ریسک‌پذیری داشته باشد. معنی زندگی با ایمان نیز همین است. ما نسبت به حفظ امنیت خود به شدت آگاه و هوشیار هستیم. بیمه‌نامه‌ی

معتبری داریم. برای دوران بازنشستگی خود پس انداز می‌کنیم. کدام آیه در انجیل است که می‌گوید باید برای بازنشستگی مان پس انداز داشته باشیم؟ آیا چیزی در ذهن مان وجود ندارد که باید آن را به خدا بسپاریم؟ آیا همه چیز را باید به دست و پنجه‌ی دولت یا اداره‌ی بیمه سپرد؟ و یا به دلیل عدم اطمینان به آنها شمش طلا خریده آنها را زیر تخت مان پنهان کنیم؟ ما تلاش می‌کنیم همه چیز را تحت کنترل داشته باشیم و بسیار محتاط هستیم. البته من نیز با داستان‌های ترسناکی که در فضای امن خانه‌ی خود می‌شنوم آشنایی دارم، مانند داستان²³ آن مرد جوانی که برای خدمت به خدا از خانه بیرون رفت و عاقبتش به زندگی در گوشه‌ی خیابان منتهی شد. خوشبختانه می‌توانم بگویم که تا به حال با این‌گونه شخص برخورد نداشته‌ام، اگرچه داستان‌هایی بسیاری در مورد این موضوع شنیده‌ام که به عنوان توجیهی برای فرار از تغییر و نگه داشتن همه چیز به شکل گذشته‌اش، به کار گرفته می‌شود. از مبشرین بسیاری شنیده‌ام که خدا را به خاطر عنایات سخاوتمندانه‌اش ستایش می‌کنند، اما آیا آنها حاضرند مانند کالیب و یوشع مورد حمله واقع شوند و آماده‌ی ریسک کردن و پذیرفتن خطرات بشوند؟ داشتن چنین دیدگاه جسورانه‌ای می‌تواند تمام زندگی ما را در بر بگیرد و هر تصمیم کوچک و بزرگی که می‌گیریم را تبدیل به شادی و هیجان کند.

خطر واقعاً وجود دارد، مخصوصاً زمانی که بحث رفتن به کشورهای جدید در میان باشد و من هر تابستان با خبر دستگیری یکی از اعضای تیم شوکه نمی‌شوم. از روبرو شدن با این مسائل هم نباید اظهار تعجب کرد. در کتاب اعمال رسولان نیز پولس و همراهانش مکرراً به زندان می‌افتادند. ولی امروزه شاهد این هستیم وقتی معلمی بزرگ برای تعلیم کلام به شهری می‌رود، در هتل هیلتون اقامت کرده و مبالغ آن چنانی برای اقامت او پرداخته می‌شود. زمانی که پولس به شهری می‌رفت،

23 - نویسنده به داستان کودکان اشاره می‌کند که پسر بچه‌ای برای پیدا کردن سیب از خانه بیرون می‌رود، و حال می‌گوید که سایرین برای اینکه خطرات بشارت و خدمت را پررنگ‌تر کنند حتی آن داستان کودکانه را نیز تغییر داده تعریف می‌کنند.

یکی از همراهان خود را می‌فرستاد تا زندان محلی را بررسی کند! (دوم قرن‌تیان 11: 23-29 را مطالعه کنید).

سپس نظم‌بخشی برای روزهای دلسردی و افسردگی فرا می‌رسد. من معتقدم یکی از روش‌های حمله‌ی شیطان به افراد سالمند این است که به آنها را دلسرد و سردرگم سازد و به آنها بقوبالند که تنها هستند. یکی از عواملی که باعث احساس آرامش و قدرت من می‌گردد این است که می‌بینم پدر و مادرم، که اکنون حدوداً 70 ساله یا کمی بیشتر هستند، در اواخر 40 سالگی شان قلب‌شان را تقدیم عیسی کردند و با استمرار و در سکوت در سال‌هایی که سایرین آن را سال‌های افول می‌نامند، به روش خود به خدمت عیسی پرداختند. هیچ دلیلی وجود ندارد که افراد با وجود ناتوانی‌های جسمی، زندگی را رها کنند. اتفاقاً سن و سال می‌تواند عامل نظم‌بخشی مفیدی باشد و می‌تواند تمرکز ذهن را بر مسائلی که واقعاً مهم هستند، سوق دهد. داشتن نظم و انضباط در یک زمینه، اغلب عامل ایجاد نظم و انضباط در سایر زمینه‌ها شده با خود پاداش و پیروزی به همراه دارد. برای به پایان رساندن مسیر دو در مسابقه - یا حداقل تا خط پایان رسیدن - نیاز به انضباط است. مؤثرترین دعاها معمولاً توسط افراد سالمند درخواست می‌شود. اگر فکر کنیم که دنیا تنها توسط بشارت جوانان پیغام نجات را دریافت می‌کند، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم.

من اغلب مجبور می‌شوم به خاطر نادیده گرفتن انضباط در کارها، آنها را به تعویق بیندازم. عجله یکی از بزرگ‌ترین نقاط ضعف من است و می‌توانم بگویم که خدا با کمی تأخیر با آن برخورد و مقابله کرد. او به من یاد داد تا 6 سال طولانی تا راه افتادن پروژه‌ی کشتی صبر پیشه کنم. من معمولاً از منتظر ماندن در فرودگاه یا ایستگاه قطار و کسانی که با آنها قرار ملاقات دارم، عصبی می‌شوم. با تمام این اوصاف خدا می‌تواند از این خصلت من نیز استفاده کند. من باور دارم او معمولاً از عامل تأخیر استفاده می‌کند تا ما را با اعماق خودش بیشتر آشنا کند. اغلب دعا‌های ما در زمان‌بندی درست انجام نمی‌گیرند. ما نگران می‌شویم زیرا فکر می‌کنیم که

خدا پاسخ دعا‌های مان را نمی‌دهد، در حالی که دعای مان به هدف خورده است؛ صرفاً تخمین ما در زمان بندی اشتباه بوده است.

یکی از زمینه‌های خاصی که در رابطه‌ی با آن باید صبر خدا را درک کنیم، مسئله‌ی یافتن همسر است. مردان و زنان بسیاری هستند که در کلیسا منتظرند تا بتوانند همسر ایده‌ال خود را پیدا کنند، و این خود می‌تواند عامل غم و ناراحتی فراوانی باشد. بسیاری تا 35 سالگی و یا حتی 40 سالگی صبر کرده‌اند تا خدا آن شخصی را که مناسب‌شان است، بر سر راه‌شان قرار دهد. و بسیاری از ازدواج‌ها که با عجله سر گرفته شده است، به فاجعه منتهی می‌شود. از افراط در ارتباط با این مقوله بپرهیزید، زیرا عقل سلیم و قضاوت منطقی در این مورد کارآمدتر است، به خصوص در ارتباط با این مقوله‌ی حساس! با تمام این اوصاف به خاطر داشته باشید که شما مانند سخن آن یوزباشی تحت فرمان خدا هستید (لوقا 7:8)، و اطاعت صابرا نه آموزگار خوبی است. «زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوته‌ی آزمایش‌ها، پایداری به بار می‌آورد. اما بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید.» (یعقوب ۱:۳، ۴).

همچنین تلاش کنید تا خود را به رعایت نظم متعهد بدانید تا دیگران به شما اعتماد کنند. داود در مسائل کوچک امین بود - او شبانی با وجدان بود که به مراقبت از چند گوسفند مشغول بود - و همین امانت‌داری؛ شروعی کوچک برای تبدیل شدن او به یکی از بزرگترین رهبران جهان گشت. یکی از مواردی که برای قابل اعتماد بودن لازم است توانایی و میل انجام کارها بدون اشتباه است. داوود استاد نواختن چنگ بود. او جز اون دسته از افراد نبود که با شک و تردید گیتاری خریداری کرده، بعد از نواختن چند آکورد آن‌را به کناری می‌اندازند. او آن‌چنان در نواختن چنگ ماهر شد که سر از کاخ شاه درآورد.

قابل اعتماد بودن فضیلتی نادر است. خیلی جالب است که چند مرتبه می‌توان از کسی خواست که کاری را انجام دهد، اما همچنان آن کار انجام نشده باقی بماند؟ قابل اعتماد بودن صفتی نیست که از طریق تعهدات عاطفی و یا با خواندن یک

کتاب بتوان آن را به دست آورد؛ بلکه از طریق تربیت نفس خود به طور روزانه، انکار روزانه‌ی خود و خدمت به عیسی کسب می‌گردد.

نکته‌ی دیگری که برای قابل اعتماد بودن باید مد نظر داشت، توجه به جزئیات است. یک اشتباه کوچک می‌تواند منجر به یک تراژدی هولناک شود. یکی از خصوصیات که تلاش می‌کنیم در سازمان ا.ام آموزش دهیم، روش‌های نظام‌مند بودن است. (آدرس‌ها، کاغذها، زمان، فایل‌بندی و نگهداری همراه با نظم آنها بسیار مهم است). مسیحیان برای آشنا کردن سایرین با مسیح باید تلاش کنند تا مطمئن شوند شماره‌ی تلفن کسانی را که با آنها صحبت کرده‌اند را ذخیره کرده باشند. افرادی را می‌شناسم که به خاطر یک تماس تلفنی و یا یک نامه، توانسته‌اند نجات یابند. چند ثانیه تنبلی؛ گاهی می‌تواند عامل خطا و اشتباهات بسیاری گردد. ما در یک المپیک روحانی هستیم، جایی که روبرو شدن با خطرات، از افتخاراتی که ممکن است نصیبمان شود، بیشتر است. ما به دنبال صید روح انسان‌ها هستیم. توجه به جزئیات در کار خدمت برای جلال دادن خدا بسیار مهم است، ولی ما باید همچنان که این بُعد از خدمت خود را در نظر داریم، قسمت‌های دیگر زندگی روحانی خود را نیز مراقبت کنیم. ما باید هر کاری را در حد توانایی خود انجام دهیم و سپس همه‌چیز را رها کرده، مشکلات را به دستمان قدرتمند خدا بسپاریم. لطفاً از این موضوع؛ وسیله‌ای برای سرزنش و اذیت خود نسازید. عیسی بر صلیب جان داد تا شما را از بند گناه آزاد کند.

من شما را تشویق می‌کنم تا در امر شاگردسازی زندگی خود را انتظام ببخشید و به نصایحی که پولس رسول خطاب به تیموتائوس در دوم تیموتائوس ۲:۱، ۲ می‌گوید دقت کنید: «پس تو ای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زور آور باش. و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسپار که قابل تعلیم دیگران هم باشند.» این روشی بود که عیسی از آن استفاده کرد (بشارت انفرادی؛ که در آن یک نفر مسئول تشویق و تعلیم دیگری است). در این دیدگاه زمان و انرژی بیشتری نیاز است، اما این روش مؤثرتر از پخش کردن کتاب در جلسات

کلیسایی است. مسیحیان این وظیفه‌ی مهم را دارند که شخصاً یکدیگر را تشویق کرده و زمانی را برای کنکاش موضوعات مختلف اختصاص دهند و در کنار هم یاد بگیرند که چگونه به خدا تکیه کنند. این راهبردی است که ا.ام سال‌ها پیش، زمانی که این جنبش تازه شروع شده بود اتخاذ کرد، و ما تا به حال هیچ دلیلی برای تغییر آن پیدا نکرده‌ایم.

با این حال متأسفانه کار شاگردسازی؛ خدمتی است که نادیده گرفته می‌شود. به نظر می‌رسد که بسیاری از ما انجیل را به نحوی بدون مشاهده‌ی الگویی که بر اساس آن مسیح شاگردانش را تعلیم می‌داد، می‌خوانیم. او به شهرها و روستاها سفر می‌کرد، مردم را شفا داده تعلیم می‌داد و از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا معرفت و بینشی جدید به شاگردانش ببخشد. اگر عیسی آن رابی و استاد نیکو از چنین روشی استفاده کرده است، پس ما نیز حق نداریم که از آن غافل شویم. ما پیغام را به جاهای مختلف می‌رسانیم، انبوهی از مردم را جذب همایش‌ها و سمینارهای مان می‌کنیم، اما در حالی که آنها از بعضی از مزایای این تسهیلات بهره‌مند می‌شوند، چیزی که در خاطرشان باقی می‌ماند بسیار کمتر از آن چیزی است که در واقع باید باقی می‌ماند. من باور دارم که اگر همین افراد در کلیساهای محلی خود می‌ماندند و به طور منظم توسط همان کلیساها تشویق می‌شدند، بسیار بهتر از این عمل می‌کردند؛ به ویژه اگر هر کلیسایی از عطای افراد قدیمی‌تر، برای تعلیم افراد جدیدتر استفاده می‌کرد!

بسیاری از جوانانی که برای اولین بار به خدمت تابستانی به سازمان ا.ام ملحق می‌شوند، تا به حال هیچ بشارتی نداده‌اند. دست آنها را باید گرفت و قدم‌قدم مسیر را به آنها آموزش داد. بسیاری از ما چنین مسائلی را نمی‌توانیم تنها از طریق مطالعه‌ی چند کتاب یاد بگیریم. آنچه در رابطه با بشارت صادق است در مورد مشاوره‌ی شبانی، خدمت در بین جوانان، سرپرستی گروه‌های مطالعه‌ی انجیل و سایر موارد نیز صدق می‌کند. در عوض به نظر من در بیشتر کلیساها، متأسفانه شبان بار تعلیم کل اعضا؛ رسیدگی به نیازهای آنها، ترس‌ها و جاه‌طلبی‌هایشان را به

دوش می‌کشد. هر کسی که در امر آموزش تخصص داشته باشد، تصدیق می‌کند که هر چقدر تعداد دانش‌آموزان نسبت به معلمان کمتر باشد، بهتر است. اما کلیسایا از این قانون پیروی نمی‌کنند، در نتیجه نیمی از جماعت موضوع مورد بحث را به خوبی می‌دانند، و نیمی دیگر در تلاش هستند تا بفهمند چه اتفاقی در حال رخ دادن است.

اصل کتاب مقدس بسیار متفاوت است. در حالی که جایی برای برگزاری جلسات وجود داشت (و هنوز هم وجود دارد) پولس و یارانش همواره مراقب بودند تا مسئولیت نظارت بر هر جماعت جدید را بر عهده‌ی بزرگان و اعضای قدیمی متعهد بگذارند. آنها تلاش می‌کردند تا به این دستور که زنجیره‌ی آموزش باید از یک فرد به فرد دیگری منتقل شود، مانند آنچه در متن دوم تیموتائوس در بالا مشاهده کردیم، انجام بگیرد. رهبران افرادی را به شاگردی می‌گرفتند که آنها نیز افراد دیگر را شاگرد می‌ساختند، و این زنجیره تا عمق جماعت پیش می‌رفت - تا جایی که آخرین زنجیره‌ی شاگردسازی به افراد بیرون از کلیسا می‌رسید. این روش تا به حال مؤثرترین راه گسترش انجیل بوده است. روش عیسی این نبود که تنها چند دستوالعمل به ما بدهد و به دنبال کار خود برود؛ بلکه او با شاگردانش زندگی می‌کرد، از آنها مراقبت کرده همراه ایشان رنج می‌کشید و با آنها صحبت می‌کرد. او در حالی که با آنها هم‌مسیر و همراه بود، با مثل‌های قابل لمس و مرتبط با زندگی زمینی به آنها تعلیم می‌داد. در کلیساهای امروزی معادل مدرن این کار عیسی این است که شبان رهبرانی را آموزش دهد و آنها نیز دیگران را تعلیم دهند.

شاید شما احساس کنید که تمام این مسائل کاملاً غیرواقعی و غیرعملی است. شما احساس می‌کنید که به‌هیچ‌وجه قادر به تعلیم اشخاص دیگر نیستید. شاید فکر کنید این عمل همانند این است که یک ماهی بخوابد به آدم‌ها دوچرخه‌سواری یاد دهد. به خاطر داشته باشید که بهترین راه یادگیری چیزی، آموزش دادن آن است. به این فکر کنید که اگر می‌توانستید تنها یک نفر را در ماه آینده شاگرد بسازید، چه می‌شد؟ سپس در شش ماه بعدی هر کدامتان یک نفر دیگر را شاگرد می‌ساختید و

به همین ترتیب این زنجیر ادامه می‌یافت. شاید این کار به عنوان یک هدف برای شما ساده به نظر برسد، اما چنین پیشرفتی بسیار سریع به محصول می‌نشیند و ثمر می‌دهد. اغلب مسیحیان یادشان می‌رود که سنگ بزرگ نشانه‌ی نردن است. ما به سرعت درگیر اعداد و ارقام می‌شویم. چند نفر در آن جلسه بودند؟ هزار نفر می‌شدند؟ شکر! با تمام این اوصاف خدا همچنان به کیفیت اهمیت می‌دهد (همچنین هشیار باشید، زیرا کسانی که در خط مقدم هستند، بیشتر مورد حمله قرار می‌گیرند. شیطان زمانی که می‌بیند انسان‌ها در لشکر خداوند جای می‌گیرند، تمام تلاشش را می‌کند تا نظر آنها را عوض کند و زمانی که بتواند کسی را شاگرد خود بسازد، شادی می‌کند. زیرا جمعی از مومنان که ممکن بود از طریق آن شخص بشارت را شنیده ایمان بیاورند، ممکن است دیگر پیغام مسیح را نشنوند).

انضباط دیگری که می‌خواهم درباره‌اش صحبت کنم، تمرین دیگری است که از شما می‌خواهم تا در زندگی‌تان آن را در پیش بگیرید. من به آن انتظام توزیع می‌گویم (توزیع ادبیات و کتب مسیحی). قبلاً از اختصاص بخشی از موعظه برای صحبت کردن درباره‌ی کتاب‌های مسیحی به شدت خجالت می‌کشیدم، اما حمایت و تأیید روحانی موردنیاز خود را از جان وسلی²⁴ بزرگوار دریافت کردم. وسلی معتقد است که اگر متدیست‌ها²⁵ افراد کتاب‌خوانی نبودند، ایمان متدیستی در یک نسل از بین می‌رفت. او به واعظان این گونه تعلیم داد که در هر 24 ساعت حداقل پنج ساعت را صرف مطالعه کنند و به آنها هشدار می‌داد که بدون مطالعه‌ی عمقی و همه‌جانبه، هرگز نمی‌توانند واعظ خوبی باشند؛ حتی نمی‌توانند یک مسیحی کامل باشند. او با نگارش، ویرایش و انتشار بخشی از آثار کلاسیک بزرگ مسیحی، تعلیم و آموزش پیروان خود را گسترش بخشید. وسلی به خاطر فروش کتیش بر روی منبر و سکوی کلیسا مورد انتقاد قرار گرفت، اما این نقدها نیز توانست او را ساکت

²⁴ - John Wesley

²⁵ - ایمان متدیستی بر این باور است که عیسی مسیح، پسر خدا، برای تمام بشریت مرد و نجات برای همه در دسترس است. این شاخه از پروتستان توسط چارز وسلی پایه‌گذاری شده است.

کرده، متوقف کند. او باور داشت که کتب و خدمات نوشتاری و چاپ شده‌اش به اندازه‌ی موعظه‌هایش مهم هستند. او خطاب به واعظان گفت: "از تمام تلاش‌تان فروگذار مشوید، خسته نشوید، هیچ موضوعی نماند که به آن نپرداخته باشید، زیرا که یک واعظ در اصل مبشر کتاب است." او در کنفرانس متودیسست‌های آن زمان به ایشان توصیه کرد که در توزیع و پخش کُتب، فعال‌تر باشند."

مسیحیان هم می‌توانند و هم باید در توزیع ادبیات مسیحی از جمله مجلات و نوارهای کاست، فعال‌تر باشند. می‌توانید بروشورهای مسیحی را در درب خانه‌ها توزیع کنید. می‌توانید مجلات مسیحی را در اتاق‌های انتظار و جراحی قرار دهید. امروزه یکی از مؤثرترین روش‌های بشارت دادن برای کسانی که به کلیسا یا گردهمایی‌های مذهبی نمی‌روند، جلسات کوچک خانگی است. در چنین موقعیت‌هایی می‌توانید کتاب‌هایی با موضوع مسیحیت را در جایی از خانه بگذارید که در دید باشد تا در زمان صرف قهوه و بیسکویت بتوانید، مطالعه کنید. کمی درباره‌ی بعضی از کتاب‌هایی که در قفسه‌ی کتابخانه‌ی خود دارید صحبت کنید؛ توضیح مختصری بدهید و شاید حتی خوب باشد که از کسی بخواهید درباره‌ی تأثیراتی که مطالعه‌ی کتاب خاصی بر او داشته، صحبت کند. برای دانستن اینکه داشتن اشتیاق و هیجان برای موضوعی چگونه شما را به فروشنده ماهر و زبردستی تبدیل می‌کند؛ کافی است به مهمانی‌های خانگی که با هدف فروش لوازم منزل برگزار می‌شود، نگاهی بیاندازید. مهمانی‌هایی با محوریت کتب مسیحی هم می‌توانند به همین اندازه مؤثر باشند. اکثریت قریب به اتفاق افراد عضو کلیسا نیستند، بنابراین این وظیفه‌ی ما است به جاهایی که آنها هستند برویم و با ایشان ایجاد ارتباط کنیم. با این حال همین برنامه‌ریزی‌ها و کارها نیز نیازمند نظم و انضباط می‌باشد. پخش و توزیع ادبیات مسیحی کار بسیار سختی است، اما در عین حال بسیار ارزشمند است. شما می‌توانید با به همراه داشتن چند تراکت در جیتان و دادن آنها به مردم در هواپیما، قطار، اتوبوس (حتی به شخصی که در جایگاه سوخت مشغول پر کردن باک بنزینش است)، در توزیع داوطلبانه‌ی تراکت‌ها مشارکت داشته

باشید. آیا شده تا به حال به پستی‌تان تراکتی بدهید؟ اگر آماده‌ی دست زدن به اعمالی مبتکرانه باشید، همیشه فرصت‌های نامحدودی وجود خواهد داشت.

در فصل آخر من در مورد جایگاه و نقشی که شک در زندگی یک مسیحی دارد، صحبت خواهم کرد. می‌خواهم بدانید که داشتن انضباط با داشتن شک آمیخته است. به خاطر دارید که کمی بالاتر به این مسئله اشاره کردم که شک کردن امری کاملاً طبیعی است و هرکسی که توانایی تفکر دارد، از شک کردن بری نیست. لطفاً مانند بسیاری از جوانان نباشید که از شک و تردید خود خجالت‌زده می‌شوند (احساسی که حاکی از روحیه‌ای ضعیف و متزلزل است، نه ذهنی صادق و بی‌غل‌وغش) آنقدر که حاضر به پرسیدن نیستند و در عوض پرسش‌ها و تمام افکاری را که در ذهن می‌پروراند، سرکوب می‌کنند. در نتیجه هنگامی که آنان در حال گفت‌وگو با شخص بی‌ایمانی هستند اگر از آنها سئوالی پرسیده شود، نمی‌توانند به آن پاسخ دهند. آنها حتی قادر نیستند که در جواب بگویند: "نمی‌دانم، اما سعی می‌کنم تا جوابش را پیدا کنم." در عوض آنها جوابی محتاطانه می‌دهند: "خوب برادر، این چیزها را شما تنها باید از روی ایمان قبول کرده، بپذیرید!" و در ادامه از یوحنا 16:3 و چند آیه‌ی دیگر نقل قول می‌کنند؛ و با این جواب‌ها آن حق جو را با انزجار از آنجا دور می‌کنند.

پرسیدن سئوال و شک کردن، بیشتر نشانه‌ی یک وضعیت روحی و روانی سالم است. چون با دیدن این‌همه اتفاقات غریب و وحشتناک در سرتاسر جهان، و با وجود تمامی این طرز فکرهای آشفته و اشتباه در کلیساها، داشتن شک اجتناب ناپذیر خواهد بود. پس خود را در پشت شک‌ها و تردیدهای‌تان پنهان نکنید! از آنها استفاده کنید. سئوال بپرسید. اگر همچنان پاسخ پرسش‌های‌تان را نیافته‌اید، یاد بگیرید که تا یافتن پاسخ در ایمان زندگی کنید. شگفت‌زده خواهید شد که چگونه بسیاری از مشکلات با سپری شدن زمان و ذهنی آرام‌تر و بازتر از بین می‌روند. شما می‌توانید با داشتن تردیدها در حالی که با تنشی آرام‌نشدنی دست‌وپنجه نرم می‌کنید، همچنان به مسیح اعتماد کنید. با این حال، مسیحی‌ای که هیچ تعارضی مشاهده نمی‌کند

دارد از درگیر شدن فرار می‌کند. اگر زمانی که این کتاب را به پایان رساندید، مصمم‌تر بودید که باید سرباز واقعی و شجاع مسیح باشید، بدون شک تیرهای آتشی‌نی خواهید دید که به سمت شما پرتاب خواهند شد. شک و تردید می‌تواند عامل تقویت ایمان باشد، اما اگر به آن اجازه دهید تا در جای خود بماند و بگردد، می‌تواند چون گذرگاهی برای وارد شدن شیطان مورد استفاده قرار بگیرند.

شک با تغییر شرایط تغییر می‌کند. شاید پیش از این هرگز به این مسئله فکر نکرده باشید که آیا "افراد بی‌ایمان" واقعاً گم‌شده هستند؟ خیلی ساده و با قاطعیت می‌توان گفت که شخص الکی‌ای که آن طرف خیابان زندگی می‌کند، همان که هرگاه اسم مسیح را می‌شنود شروع به فحاشی می‌کند و بارها و بارها از او روی برگردانده است، مسیحی نیست. اگر در یک کشوری که پیرو آیین هندو و یا اسلام است بشارت دهید، با طیف وسیعی از پرسش‌های عمیق روبه‌رو خواهید شد که هرگز جای دیگری نشنیده‌اید. اگر خداوند به شما مسئولیت خدمت به گروهی از مسلمانان را در کشور خودتان بر دوش شما بنهد، همین امر صادق خواهد بود. پیشقدم شدن معمولاً آزمایش‌های جدیدی را ایجاد می‌کند که باید با آنها به مجادله پردازید.

بعد از پرداختن به تمام این موارد و اذعان به اینکه پایه‌های فکری خوب و روشنی برای ایمان وجود دارد؛ و با به خاطر آوردن اینکه برخی از بهترین دانشمندان جهان، مسیحی هستند؛ باز باید قبول کنیم که برخی پرسش‌ها هنوز بی‌جواب هستند. این پرسش‌ها معمولاً بیشتر فلسفی هستند تا عملی. پرسش‌هایی همانند: منشأ روح، جبر و اختیار، رنجی که از بلایای طبیعی بر انسان وارد می‌شود! در ارتباط با مواردی از این دست تنها چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که با پولس رسول هم‌صدا شده بگوییم: «آنچه اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه است.»

گاهی اوقات شک‌ها و تردیدها حمله می‌کنند. با خود فکر می‌کنم شاید عیسای مسیح یک انسان معمولی بوده است و حتی ممکن است توده‌ی عظیمی از

آدم‌ها همگی فریب بخورند، و تمام کلیساها در طول اعصار مختلف دچار اشتباه شده باشند. در چنین مواقعی مجبور می‌شوم برای رسیدن به جایگاه درست ایمانی بجنگم، اگرچه در ارتباط با چنین طرز تفکری باید گفت که، بدبینی تباه‌کننده‌ای در حال چیره شدن بر غرب است. بهترین کار این است که کلیسا و همه‌ی آموزه‌های انجیلی و هرچه تعلیم دیده‌ایم را در گوشه‌ای گذاشته خیلی ساده بپرسیم: "آیا اصلاً خدایی وجود دارد؟" نظم موجود در جهان به هوش آفریننده‌ی آن اشاره دارد. هر جامعه‌ی بشری به نوعی جایگاهی ویژه به یک دین یا دیدگاه داده است. حتی امروزه در غرب به اصطلاح بی‌خدا، هر روزنامه‌ی عامه‌پسندی دارای بخش طالع‌بینی است، و داستان‌های ماوراءطبیعی تمام قفسه‌ی کتاب‌ها را پر کرده است. بحث‌ها و استدلال‌های بسیاری در این باره موجود است. همچنان که در حال دست‌وپنجه نرم کردن با چنین پرسش‌هایی هستید و به جهانی تاریک، غمگین و بی‌خدا فکر می‌کنید که بی‌هدف و بی‌معنا است، متوجه می‌شوید که شک و تردید به واقع وسیله‌ای نظم‌دهی و انضباطی سودمند است. زمانی که ذهنم دوباره وجود خدا را می‌پذیرد، خیلی سریع در می‌یابم که می‌توانم سایر آموزه‌های اساسی و بنیادین کتاب مقدسی را که باور داشته‌ام، دوباره قبول کنم.

من انضباطی که از شک‌وشبه نیز به دست می‌آید را جز انضباطی برای بیداری روحانی می‌دانم؛ زیرا شک نیز می‌تواند شما را به سوی خدا بازگرداند، و مسئله و معضلی است که در بین ما بسیار رایج است. بارها و بارها مانند همه‌ی انسان‌ها، از شخص یا کلیسایی که به او بیشترین اعتماد را داشته‌ام سرخورده شده‌ام و تنها چیزی که عاید شده است این است که متوجه شده‌ام اعتماد نابه‌جا بوده و در سردرگمی و احساسات جریحه‌دار شده، غوطه‌ور گشته‌ام. با کسانی مواجه می‌شوید که در سر راه شما قرار می‌گیرند و ایده‌هایی بزرگی در سر دارند، بسیار شیوا و زیبا سخن می‌گویند و یکدفعه همه‌چیز خراب می‌شود، پرسش‌های ناخوشایندشان درباره‌ی وضعیت مالی شروع می‌شود و همه‌چیز از قبل هم بدتر می‌شود. سپس

نامیدی مانند طاعون از راه می‌رسد و انضباط روحانی مد نظر به شکل عکس‌العمل به این احساس شکل می‌گیرد.

داستان یوسف را به خاطر بیاورید، او از برادران خود ناامید و دل‌شکسته شد. او بعد از دیدن رویایی که در آن همه با شوروهیجان در برابر او سر تعظیم فرود می‌آورند و مشاهده وضع و حال فعلی خود، با خاک یکسان شد و بسیار صدمه دید. صدای فریادهای او را در حالی که برادرانش او را به داخل چاه هل می‌دادند، تصور کنید! شاید او می‌گفت: "من هیچ منظور بدی نداشتم!" اما یوسف از بلوغ فکری بالایی برخوردار بود و در چنین مواقعی او دست خدا را مشاهده می‌کرد. به عوض غرق شدن در غصه و ناامیدی به خاطر بی‌عدالتی‌ها، در طول سال‌هایی که در سیاه‌چال - های مصر بود به بینش و ایمانی که باور داشت، چنگ انداخت. اغلب تنها راه برای ما مسیح است. جنگ خونین و فاجعه‌باری که در بنگلادش رخ داد باعث ایجاد فرصتی برای عظیم‌ترین پیشرفت انجیل در کل آن سرزمین گشت. خدا بر همه‌ی حالات انسان حتی بر گناه انسان قادر و حاکم است (این البته به این معنا نیست که وقتی می‌دانیم خدا زمام تمام امور زندگی‌مان را در دست گرفته است، یعنی اینکه ما نیز مجوز عمل معکوس یعنی گناه کردن را داریم)!

شگفت‌انگیز است که خدا چگونه می‌تواند بدترین شرایط را به بهترین تبدیل کند! ممکن است شما به خواست خودتان با شخص نادرستی ازدواج کنید و خدا آن‌را هم به خیریت شما تمام کند. پس اگر فکر می‌کنید برای ازدواج کردن شما تنها یک دختر در دنیا وجود دارد، خدایی که می‌پرستید در حد و اندازه‌ی یک قوطی کبریت است. خدا عظیم است. او می‌تواند از اشتباهات شما مفری برای‌تان بسازد. این بدان معنا نیست که شما باید این کتاب را زمین گذاشته و با اولین دختر خوش‌قیافه‌ای که در خیابان می‌بینید ازدواج کنید. بلکه نکته‌ی مورد نظر این است که باید به خاطر داشت که حتی در بینابین درد و محنت‌ها نیز خدا کنترل امور را در دست دارد.

در طی سفر زندگی، اکثرمان از شریک زندگی، نزدیک‌ترین دوستان، والدین یا فرزندان مان ناامید خواهیم شد. اعضا از شبانان و شبانان از اعضا دلسرد خواهند شد. ما در ایجاد روابط بلندمدتی که در هنگام بروز ناملایمات استحکامش دست‌نخورده می‌ماند، مهارتی نداریم. در کلیساهای مان اعضا مانند مهره‌های یک شطرنج غول‌پیکر با هدف شکست هم حرکت می‌کنند. من باور دارم که خدا از ما می‌خواهد اتحاد خود را با هم حفظ کنیم و روابط نزدیک و صمیمی‌ای ایجاد کنیم. ما نباید از دوستان جایزالخطای مان توقع‌های بزرگ و غیرممکن داشته باشیم، بلکه باید در عوض به آنها وفادار بمانیم. اگر چنین نکنیم چه عایدمان خواهد شد؟ روند رو به رشد روابط از هم پاشیده و احساسات زخمی، و تلخ نسبت به یکدیگر. ما مسیحیان در مورد بخشش بسیار موعظه می‌کنیم، اما در بخشش بسیار ضعیف هستیم. با این حال بخشیدن یکی از پادزهرهای اصلی برای سرخوردگی و دلسردی است.

دل‌به‌دل احساسات آسیب‌دیده‌ی خود ندهید. ممکن است وقتی ببینید که مسیحی‌ها با عصبانیت با یکدیگر برخورد می‌کنند و به پروپای هم می‌پیچند و هر کدام اصرار دارند که اعمال یا تعالیم روحانی آنها صحیح است، سردرگم و غمگین شوید. در عوض با ملایمت و در روح، سعی کنید تا با سایرین ایجاد ارتباط کنید. با ایمان به خدا و هر آنچه که در چنته دارید، به بهترین نحو استفاده می‌کند. آیا کلیسای خود شما دارای هیچ نقطه‌ی ضعفی نیست؟ البته که هست! کلیسا پر از افرادی مانند شما است! با این حال نوعی ایدئال‌گرایی افراطی که مشخصه‌ی بسیاری از کلیساهای انجیلی است، باعث می‌شود تا آنها حاضر نباشند ببینند که خداوند می‌تواند از روش‌های عبادتی و خدمتی متفاوت، به جهت هدف خود استفاده کند. کمتر کلیسایی وجود دارد که در هر امری مطابق با حقیقت مطلق عمل کرده باشد. خدا در جواب آنها طغیان‌آلود خواهد گفت: "من زمانی شما را می‌پذیرم که تمام تعالیمی را که می‌دهید بر پایه‌ی کتاب مقدس و بی‌عیب باشند، و کلیسای تان کلمه به کلمه‌ی آن را اجرا کند!"

به همین شکل با احساس دل‌سردی درونی‌تان مبارزه کنید و در تلاش باشید تا بپذیرید که انسان هستید و بری از عیب نمی‌باشید. برای من بسیار سخت بود که قبول کنم آنقدر هم که می‌گویم، انعطاف‌پذیر نیستم. با اینکه در بیست سال گذشته بیشتر در بریتانیا زندگی کرده‌ام، اما هنوز نیز همانند یک آمریکایی فکر می‌کنم. تقریباً با لهجه‌ی آمریکایی‌ها صحبت می‌کنم و غذاهای مورد علاقه‌ام همبرگر، هات‌داگ، و میلک‌شیک است. تصورم از خودم این است که فردی برون‌گرا هستم و می‌توانم با همه کنار آیم، اما غالباً بودن در جمع‌های بزرگ را کاری دشوار می‌بینم، و متأسفانه قسمت بیشتر عمرم را نیز در جمع‌های بزرگ بوده‌ام. بسیاری از افراد فکر می‌کنند این توانایی را دارند که با قدرت دریافتی از مسیح؛ همه‌ی انسان‌ها را محبت کنند و دوست بدارند؛ اما همیشه و همه‌جا چند نفر هستند که کاممان را تلخ کرده و خلق‌مان را تنگ کنند. کاملاً غیرواقعی است که فکر کنیم هیچ چیز ما را ناراحت نمی‌کند و عصبانی نمی‌شویم. فکر نکنید که چون چنین واکنش‌هایی را از خود بروز می‌دهید، پس روح‌القدس نمی‌تواند در شما و از طریق شما عمل کند. این راهی تضمین شده به سمت بدبینی و افسردگی است. گاهی اوقات وقتی که بعد از مراسم یکشنبه اعضا سر پا می‌ایستند تا دعا کرده خود را وقف خداوند کنند، نیاز است که به آنها بگوییم بهتر است اول بنشینند و خودشان را آن طوری که هستند، بپذیرند. قبول کنید که با اینکه روح‌القدس در شما است، همچنان بعضی وقت‌ها ممکن است از کوره در بروید.

قبول کنید که در دوران پیری قرار است با ناامیدی، سرخوردگی و کندی روبه‌رو شوید و آنها نیز بخشی از برنامه‌ی خدا برای شما است تا شما را تشویق کند تا بتوانید به سوی ایمانی قوی‌تر، شفقت بیشتر و حقیقتی عظیم‌تر رهنمون شوید. با خطرات؛ با شادی و جسارت روبرو شوید. از شک‌هایی که به دل‌تان راه می‌یابند استفاده کنید. تلاش کنید تا شخص قابل‌اعتمادتری باشید تا بتوانید به نحو مؤثرتری دیگران را شاگرد مسیح بگردانید. تراکت‌ها و ادبیات مسیحی‌ای را که توزیع می‌کنید، با دقت انتخاب کنید تا با شرایط کسی که آن‌را از شما دریافت می‌کند، هم‌خوانی

داشته باشد. منتظر خدا باشید و صبر را در خود پرورش دهید. مهم‌تر از همه به خاطر داشته باشید که خدا همه چیز را در مورد ما می‌داند و درباره‌ی بی‌نظمی و بی‌انضباطی ما آگاهی کامل دارد و با تمام این اوصاف همچنان دوست‌مان دارد. شما با حفظ نظم و انضباط هیچ شایستگی و ارزش به خصوصی نزد خدا به دست نمی‌آورید. با داشتن اختلال اعصاب و روانی رنجور؛ هیچ چیزی در این زمینه عایدتان نخواهد شد. انگیزه و پاداش شما محبت خدا است.

فصل هفتم

اسلحه‌ها و مبارزه

ای. دابلیو. توزر می‌گوید: "انسان سقوط کرده بحرانی ابدی ایجاد کرده است. تا زمانی که مسیح بر دنیای رهایی‌یافته و بازسازی شده‌ی تازه سلطنت نکند، زمین در عصر فاجعه‌بار خویش باقی می‌ماند." فکر نمی‌کنم اگر کسی ایمانی کتاب مقدسی داشته باشد با این گفته مخالفت کند. در تیتز روزنامه‌های دنیا اعمال بدی که بشریت انجام می‌دهد، به چشم می‌خورد. حتی اکنون نیز در ده‌ها جای مختلف در سراسر جهان، مردم در نام خدا کشته و یا شکنجه می‌شوند. خداوند ما باید به خاطر جنایاتی که در نام او انجام شده است، بسیار غمگین باشد. گاهی اوقات از خواندن این اخبار آنقدر خسته می‌شویم که تحمل و طاقت‌مان تمام می‌شود؛ رادیو و تلویزیون را خاموش کرده و از خواندن روزنامه اجتناب می‌کنیم. اما یک‌دفعه فاجعه‌ی تازه‌ای رخ می‌دهد، شاید حتی در خانواده‌ی خودمان مسئله‌ای پیش بیاید، که شرارت قلب انسان را به ما یادآوری کند. نکته‌ی موجود در این تأملات تیره‌وتار این است که، اگر حقیقت فساد و تباهی خلقت نیکوی خداوند به دست شیطان را مد نظر داشته باشیم؛ خیلی سریع‌تر و فراتر از جایگاه کنونی‌مان عمل خواهیم نمود.

اجازه بدهید به وسعت وظیفه‌ای که بر دوش‌مان است، نظر بیافکنیم. ممکن است احساس کنیم که کلیساها در بسیاری از نقاط جهان رو به رشد می‌باشند و در واقع نیز چنین است، اما کارشناسان در زمینه‌ی جابه‌جایی و رشد جمعیت تخمین می‌زنند که جمعیت جهان در چهل سال آینده دو برابر خواهد شد. در هر ماه یک میلیون نفر و یا حتی بیشتر به جمعیت زمین اضافه می‌شوند. احتمالاً از هر بیست و پنج نژاد بشری که تا به حال بر روی زمین زندگی کرده‌اند، یک گونه از آنها همچنان زیست می‌کنند.

با در نظر داشتن این حقایق، تعجب‌آور نیست که حداقل نیمی از مردم جهان هرگز انجیل را نشنیده باشند. بعضی از مجلات و کتاب‌های بشارتی این تصور را

ایجاد می‌کند که با جهانی شدن بشارت مسیح، فاصله زمانی چندانی نداریم. اما تحقیقات دقیق‌تر حاکی از آن هستند که در مناطق پرجمعیت جهان بشارت به عوض حرکت رو به جلو، به عقب پیش می‌رود. دادن کتاب انجیل به کسی را به سختی می‌توان بشارت دادن خواند، اما حتی با تکیه بر این تعریف ضعیف نیز می‌توان گفت، کمتر از نصف جهان از همین حداقل شهادت انجیل نیز برخوردار نبوده‌اند.

با توجه به این مسئله، تاکتیک‌هایی که تا به حال به کار برده‌ایم را می‌توان به سادگی غیرعقلانه خواند. شاید حدود 80 درصد تلاش‌های ما برای مسیح، با ضعف و ناکارآمدی‌شان، تاکنون فقط 20 درصد جمعیت جهان را پوشش داده باشد. به معنای واقعی کلمه صدها میلیون دلار به هر نوع پروژه‌ی مسیحی در خانه، به ویژه کلیساهای ساختمانی تخصیص داده شده است، در حالی که تنها قطره‌ای از این دریای وسیع به "مناطق دورتر" می‌رسد. مقدسین نامطمئن و بی‌تفاوت احساس می‌کنند که تنها با دادن چند صد پوند سهم خود را به انجام رسانده‌اند. من نمی‌خواهم از هیچ گروهی که انجیل را بشارت می‌دهند، انتقاد کنم اما اگر می‌خواهیم واقع‌بین باشیم، نیاز است که دعا کرده تلاش کنیم تا قوت و پاکی گروه‌های بشارتی کنونی ما ده‌ها برابر افزایش یابد. غالباً خود افرادی که عمل بشارت را انجام می‌دهند تعهد عمیق و واقعی نسبت به خدا ندارند. همه‌ی ما آنقدر خودمان را با اشخاصی که اطرافمان هستند، سنجیده‌ایم که دیگر به سختی می‌توانیم معیارهای تعریف شده توسط مردانی مانند پولس یا خود عیسی را دریابیم.

در طول جنگ جهانی دوم، بریتانیایی‌ها (مانند بسیاری از کشورهای دیگر) ثابت کردند که فداکاری‌های حیرت‌انگیزی می‌توانند از خود نشان دهند. آنها با جیره‌های ناچیز و محقرانه زندگی می‌کردند. نرده‌ی خانه‌های خود را می‌بریدند و برای کارخانه‌های اسلحه‌سازی می‌فرستادند. ایشان در بدترین شرایط ممکن معیشتی زندگی می‌کردند. در هر حال، امروزه، در شرایطی که واقعاً همانند شرایط جنگ جهانی است، این مسیحیان هستند که به عنوان سربازان زمان صلح زندگی می‌کنند.

به دستورات پولس رسول به تیموتائوس، در رساله‌ی دوم تیموتائوس ۲:۳، ۴ دقت کنید، «همچون سرباز شایسته‌ی مسیح عیسی، در تحمل رنج‌ها سهیم باش. هیچ‌کس به هنگام سربازی، خود را گرفتار مشغولیت‌های زندگی نمی‌سازد-چرا که خواهان جلب خشنودی فرمانده‌ی خویش است.» به نظر می‌رسد که ما تصویری عجیب از خدمت مسیحی داریم. حاضر هستیم کتاب بخریم، کیلومترها سفر کنیم تا به موعظه‌ای که درباره‌ی برکات است، گوش کنیم؛ مبلغ هنگفتی برای گوش دادن به گروهی که جدیدترین سرودهای مسیحی را می‌خوانند پرداخت کنیم؛ اما فراموش می‌کنیم که سربازهای مسیح هستیم.

تصور کنید چه اتفاقی می‌افتاد اگر قرار بود کسی در خیابان شما امشب بمبی را منفجر کند. تماس‌های تلفنی بی‌وقفه‌ای با پزشکان و پلیس برقرار می‌شد. بعضی آب ولرم و بانداژ آورده، مجروحان را پناه می‌دادند، و مطمئناً گروهی نیز به دنبال سایر "بمب‌های" احتمالی موجود می‌گشتند. اگر هرکس تا جایی که می‌توانست کمک نمی‌کرد، به عنوان خائن شناخته می‌شد. انسانی بی‌وجدان! امروز شیطان در هر شهر و روستای این سرزمین بمب‌ها منفجر کرده است. هر مسیحی‌ای که مشغول نجات دادن سایر مردم نیست، صرف‌نظر از اینکه پرچم چه اعتقاداتی را با خود حمل می‌کند، نسبت به عیسای مسیح خیانت کرده است.

ما دست خالی به میدان نبرد نمی‌رویم زیرا که خداوند ما را تجهیز نموده است. «چرا که اسلحه‌ی جنگ ما دنیوی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلال‌ها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم.» (دوم قرنتیان ۱۰:۴، ۵). ما از این سلاح‌ها در دو جبهه استفاده می‌کنیم، در جنگ درونی-مان علیه‌ی وسوسه، شک و تردید، و نبرد خارجی علیه فعالیت‌های شیطان در افرادی که با آنها ملاقات داریم، و یا در شرایط خاص؛ هرکجا که با سنگرهای او روبه‌رو می‌شویم، مقابله می‌کنیم.

برخی از اسلحه‌های ما در متن زیبای افسسیان ۱۰:۶-۱۸ ذکر شده‌اند. این یکی از بخش‌های کتاب مقدس است که برای مسیحیان ضروری است تا آن‌را از

حفظ بدانند. این همان شمشیر روح است که با حفظ کدن آن می‌توان از آن در جنگ روحانی استفاده نمود. برای شخص من حفظ کردن آیات کتاب مقدس بسیار سخت است، اما سعی می‌کنم به آن به چشم داستان مردی که تلاش می‌کرد با سبد حصیری از رودخانه آب بیاورد، بنگرم. وقتی او به اواسط تپه‌ای که می‌پیمود می‌رسید، سبدش خالی می‌شد. او دوباره آن را پر می‌کرد، اما همان اتفاق تکرار می‌شد. شخصی که شاهد این اتفاق بود حکمت این عمل را جویا شد و او پاسخ داد: "درست است، من آب زیادی جمع نمی‌کنم، اما سبد من هر دفعه از دفعه‌ی قبل تمیزتر می‌شود!" حفظ کردن کتاب مقدس نیز یک انضباط ذهنی بسیار ارزشمند است. به همان شکلی که در بررسی پایه‌های رشد روحانی مشاهده کردیم، از طریق کلام خدا است که ما به عنوان یک مسیحی تغذیه شده، رشد می‌کنیم. اما ما به شخصه نیز باید خودمان را تغذیه کنیم، نه اینکه بی‌قغه به خوردن خوراک کودک ادامه دهیم، بلکه خود را از طریق نظم و انضباط به جویدن و هضم کردن گوشت واقعی و حقیقی عادت دهیم. ممکن است در اینجا با خطر مخلوط کردن استعاره‌ها باهم قرار بگیریم، اما نکته‌ی اصلی واضح است. کتاب مقدس منبع دانش ما است، و راهنمایی که از طریق آن ما سلوک درست را قضاوت کنیم. کتاب مقدس همان کلام واقعی خدا است که در بشارت و محافظت شبانی، قدرت منحصر به فردی را دارد و بهترین راه اثبات دروغ‌های شیطان است. با این حال، ما باید به دنبال تیز نگه داشتن شمشیر خود باشیم و اطمینان حاصل کنیم که مطالعه‌ی کلام بخشی از زندگی روزمره‌ی ما است و باید از دانش و نظرات خوب آن نهایت استفاده را ببریم. سپر ایمان به همراه شمشیر کلام می‌آید. بدون آن هیچ‌یک از تعالیمی که کتاب مقدس ارائه می‌دهد به تحقق نخواهد پیوست. تمامی این دستورات باید "با ایمان آمیخته" شوند، وگرنه احساس ضعف و ناتوانی بر ما غالب خواهد شد. من معتقدم که لیست بلندبالای قهرمانان ایمان در عبرانیان باب 11، دقیقاً به این منظور در آنجا ثبت شده است تا بتوانیم درک کنیم که خدا چقدر برای ایمان ما ارزش قائل است. کتاب مقدس مملو است از تمثیل‌هایی چون؛ فتح شدن اریحا توسط یوشع،

دستان بر افراشته شده‌ی موسی در جنگ قوم بر ضد عمالیقی‌ها و غیره است. داستان‌های ایمان و پیروزها در کتاب مقدس، بی‌پایان هستند. شاید گوش ما سنگین شده است و یا ممکن است پند و اندرزهایی از این قبیل را زیاد شنیده باشیم که دیگر تأثیری بر ما ندارند. شاید نافرمانی‌های طولانی مدت ما، عادت گوش دادن بدون عمل کردن به آنچه شنیده‌ایم را آنقدر عمیق کرده است که دیگر قادر به اطاعت نیستیم. باید توضیحی برای اینکه تمثیل‌هایی به این کثرت در دل ما نفوذ نمی‌کند، وجود داشته باشد. با این حال اگر آنها را درک کنیم و به آنها اجازه دهیم، تبدیل به مردان و زنان قدرتمندی خواهیم شد که می‌توانند سنگرهای دشمن را در هم بشکنند. ایمان ما، ایمان کورکورانه نیست: خدا تا به اینجا امین بوده است، پس از این به بعد نیز امین خواهد بود.

عبادت و ستایش از دیگر سلاح‌های بزرگ ما هستند. معمولاً وقتی که احساس می‌کنیم دشمن در درون مرزهای ما در حال حرکت است، می‌توانیم از طریق پرستش و عبادت خدا در مقابل او بایستیم. وقتی افسردگی یا دلسردی آزارتان می‌دهد، یا پژمرده هستید، ستایش و پرستش خداوند در اغلب موارد کارگر می‌افتد. اینکه او را به خاطر عملی که برای‌تان انجام داده و آنچه به شما بخشیده است شکر گوئید، برای آنچه که هست، به خاطر عظمت خلقتش، و به خاطر اقتدار کلامش کارگر می‌افتد. تأکید بر آنچه به خاطرش شکرگزار هستیم برای هر یک از ما متفاوت خواهد بود. همچنان که به قدرت خداوند حتی در گذرگاه‌های تاریک زندگی خود اذعان می‌کنیم، دیدگاه جدید و سالم‌تری را نیز کسب می‌کنیم. (منظور من این نیست که این کار تنها روش درمان می‌باشد، به خصوص زمانی که با افسردگی‌های وخیم و زخم‌های عمیق سروکار داریم؛ اما مشاهده‌ی اینکه چقدر می‌تواند مفید باشد شگفت‌آور است.)

هر روز زمانی را به پرستش خداوند اختصاص دهید، تا ایمان بیاورید که بالاترین هدف هر ایماندار، بشارت نیست بلکه عبادت است. مطمئن شوید که دعا کردن به اولویت شماره‌ی یک شما تبدیل شده است، آن وقت مشاهده خواهید کرد که بشارت

و هر فعالیت دیگر مسیحی در نتیجه‌ی آن آسان‌تر می‌شود. عبادت کردن تان را در جایگاهی بالاتر از دعای شفاعتی تان قرار دهید و به سادگی از مشاهده‌ی اعمال خدا لذت ببرید. توزر عبادت را جواهری می‌داند که کلیسای بشارتی فاقد آن است. اگر فقدانش را در زندگی تان احساس می‌کنید، احتمالاً کمبود انرژی را نیز حس خواهید نمود.

انگیزه‌ی ما هنگام قدم گذاشتن در میدان نبرد، محبت است. همان طور که در فصل سوم و چهارم دیدیم، اگر محبت نداشته باشیم، زندگی مسیحی مان نه تنها کسل‌کننده و دردناک می‌شود، بلکه "مانند طنین صدای سنج یا گانگ" پرسروصدا و بی‌ارزش می‌گردد. اما متأسفانه ما نمی‌توانیم محبت را در بین خودمان جاری سازیم، زیرا تعداد کمی از ما از نیکوکاری و خیرخواهی لبریز هستیم. با این حال این دلیلی برای داشتن احساس گناه نیست، اگرچه می‌تواند علامتی باشد دال بر اینکه باید به خاطر احساس تلخی درونی مان، توبه کنیم. ما نیاز داریم که به نزد مسیح بازگردیم و از او بخواهیم تا ما را از محبت خود پر سازد. ما مسیح را در وجود خود داریم؛ پس اجازه دهید در بیرون از ما عمل کند! دعا کنید تا خداوند در بین شما حاضر شود، زیرا که او در شخص روح‌القدس اینک حاضر می‌باشد. او را به خاطر حضورش شکر گوئید. فرق نمی‌کند که چقدر از روح‌القدس پر گشته‌اید، دعا کنید تا او شما را پر سازد؛ او هنوز هم می‌تواند شما را لبریز کند و شما را به ابعاد جدیدتری منتقل سازد. ما نمی‌توانیم تمامی خدا را یکباره پذیرا شویم، باید دعا کنیم تا او ظرفیت ما را افزایش دهد. او مهربان است و تا جایی که ما بتوانیم، از روح خود به ما می‌بخشد. (اگر ظرفیت کافی برای پذیرش روح‌القدس را نداریم برای این است که هنوز درب ظرف وجودمان را بر نداشته‌ایم تا از او پر گردیم!) همچنان که او خود را بیشتر و بیشتر بر ما آشکار می‌کند، ما نیز می‌توانیم از صمیم قلب او را دوست داشته باشیم.

این دوست داشتن قلبی به هر شکلی خود را بروز خواهد داد. مردم خواهند پرسید "چه چیزی در شما فرق کرده است؟" و خود احساس می‌کنید که به هر

طریقی که شده است می‌خواهید با آنها ایجاد ارتباط کنید. گروهی از مردم را در کنار خیابان می‌بینید؟ ماشین را کنار می‌زنید و با آنها صحبت می‌کنید، بعضی از کتب مسیحی که در ماشین‌تان دارید را به آنها می‌دهید. تلفن‌تان زنگ می‌خورد، آیا شماره‌ی اشتباهی گرفته است؟ "نه قربان، قطع نکنید، شماره کاملاً درست است زیرا نیاز است که شما درباره‌ی مسئله‌ی مهمی بشنوید!"

ما هم سلاح و هم انگیزه‌ی مورد نیاز را داریم، و مهم‌تر از همه روح‌القدس را درون خود داریم، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که در جنگ مجروح نشویم؛ بلکه برعکس! اگر واقعاً در حال نبرد هستیم مطمئناً آسیب خواهیم دید. به خودتان اجازه ندهید که به خاطره شکست در گذشته، احساس ناامیدی کنید. خود را با مسائلی که به شما احساس کوچک شدن و تحقیرشدگی و یا افسردگی می‌دهد آزار ندهید، اگر زمان توبه و عنایت گذشته است دیگر با حس گناه، خودتان را اذیت نکنید. احساس تأسف و پشیمانی می‌تواند یکی از زیرکانه‌ترین اشکال خوددوستی باشد. مجبور نیستیم دائماً به گذشته فکر کنیم و می‌توانیم هر شب آزادانه و با خاطری سبک به رختخواب رفته و قبل از خواب خدا را ستایش کنیم. هیچ دلیلی وجود ندارد که قلب‌مان پر از نفرت و ترس بماند. از تکرار جملاتی مانند، "اگر فقط..." که تمام نیرو و توان شما را از بین می‌برد اجتناب کنید. بعضی از مسیحیان باید تلاش کنند تا مانند سنگ زیرین آسیاب قدرتمند و ثابت‌قدم باشند، «ثابت و استوار بوده» اجازه ندهید هیچ چیزی از جایی که هستید، جابه‌جای‌تان کند (اول قرنتیان 15:58). اگر امیدتان بر انسان باشد، ناامید خواهید شد. اگر نگاه‌تان به خودتان باشد، افسرده خواهید شد. در هر حالتی که هستید، به عیسی چشم بدوزید و آن وقت است که می‌توانید از پیروزی به پیروزی بعدی منتقل شوید. از یک موفقیت به موفقیت بعدی خواهید رسید.

جنگ ممکن است از سربازی که در حال خدمت است، فداکاری بسیار عظیمی بطلبد. اگر در زندگی‌تان چیزی وجود دارد که ارزش آن برای شما از خداوندتان بیشتر است، باید آن‌را رها کنید. علاوه بر این، ممکن است خداوند به شما بگوید که

چیزی در خانه‌ی شما هست که باید برای پیشبرد کار او فروخته شود و شما باید آماده‌ی انجام آن باشید. (اگر یک ماشین ۲۰،۰۰۰ پوندی دارید شاید باید آن را ببخشید و ماشینی 1000 پوندی بگیرید!) حدود یک سال پیش دوستی به من یک مینی کوپر فرسوده‌ای داد! آن خودرو شرایطی مطلوبی نداشت، اما بعد از مدتی یک مینی کوپر درب‌وداغان دیگری هم به من رسید. بعد از وصله‌پینه کردن فراوان یک مینی کوپر وصله‌پینه شده‌ی داشتیم که توانست ما را به خیلی از جاها ببرد. خودروها واقعاً تبدیل به خدایان جامعه‌ی ما شده‌اند و مسیحیان به طرز خاصی در این زمینه مقصر می‌باشند.

بسیاری از مسیحیان مشتاق سفر به اسرائیل هستند و به آن به چشم نوعی زیارت نگاه می‌کنند که چند صد پوند هزینه دارد. آیا هزینه کردن این مبلغ ارزشش را دارد؟ اغلب با این جواب پرهیزکارمآبانه مواجه می‌شویم که اگر مسیح همه‌ی آن چیزی را که داشت برای ما داد، پس چه چیزی می‌تواند جلوی خرج کردن ما را بگیرد؟ احتمالاً خدا نمی‌خواهد شما ماشین‌تان را به خیریه ببخشید و مایل است شما آن را نگه دارید، اما چیزی که نیاز است در زمان استفاده کردن‌تان بگویید این است: "خدوندا برای اینکه می‌توانم از این خودرو استفاده کنم، سپاسگزارم. این ماشین متعلق به تو است، پس لطفاً هر طور که صلاح می‌دانی از آن استفاده کن." شاید حتی بتوانید در طی یک مراسم رسمی این تصمیم خود را به سایرین اعلام کنید. آیا ماده‌ی لازم برای استفاده‌ی سایرین از بیمه‌نامه‌ی خود را فعال کرده‌اید؟ پطرس رسول به مرد گدا گفت: «مرا زر و سیم نیست.» امروزه این شهادت، در میان ما شهادتی بس نادر خواهد بود. اغلب ما در برابر قدرت و تسلط مادیات نابینا گشته‌ایم، اما به محض آنکه برای خلاصی از آنها شروع به تلاش کنیم؛ نتایج این سعی و تلاش مان را خواهیم دید. چنین اقداماتی معمولاً منجر به تحول روحانی می‌شوند. چهار عمل اصلی برای سربازان مسیح در نظر گرفته شده است. اولین عمل کثیر شدن است، که تحت عنوان تربیت افراد برای مسیح پوشش داده شده است. دومین عمل؛ عمل کردن تحت انضباط است که آن را نیز پوشش داده‌ایم. سومین

عمل؛ متحد عمل نمودن است. که البته به این معنا نیست که همه‌ی ما در مورد همه‌چیز باید یک نظر را داشته باشیم. ممکن است در حال صحبت کردن درباره‌ی حقیقت باشیم، اما می‌دانیم سخنان ما از طریق ظروف خاکی (جسم‌مان) منتقل می‌شوند و من می‌دانم که هرچیزی که از دهان جورج ورور خارج می‌شود، مقدار زیادی به زمین و مسائل زمینی مرتبط است! با این حال وحدت کلام ضروری است، زیرا عهدجدید درباره‌ی آن در بسیاری از زمینه‌ها سخن می‌راند. کار آسانی نیست، زیرا هرکسی که زندگی متحول‌شده‌ی جدیدی را در کلیسا آغاز کند، خود را از سایر انسان‌ها بسیار دورتر خواهد یافت. اما حتی اگر با طرز فکر اکثریت جامعه فاصله‌ی بسیاری داشته باشیم، بازهم می‌توانیم از خود بردباری و محبت نشان دهیم. اگر مشارکت‌های ما با غیبت و رنجش آمیخته شود، دیگر آن منبع دلگرمی و قدرت و محبتی که می‌توانست باشد نخواهد بود و آن را نمی‌توان دیگر مشارکت نامید. همین امر در رابطه با ازدواج نیز صادق است. شما و همسرتان باید یک تیم دو نفره باشید، که به راحتی با هم همکاری می‌کنید، نه اینکه دائماً به دنبال رقابت باشید یا به خود اجازه بدهید تا دیگری را به دلیل خدمت "مسیحی" نادیده بگیرید.

چهارمین حوزه‌ی عمل، عمل و اقدامی در سطح جهانی است. کلیساها باید از الگوی عهدجدید پیروی کنند و از خود بپرسند: "چه کسی را باید برای خدمت بفرستیم؟" غالباً لیبیک گفتن به این ندا به مبلغانی واگذار می‌شود که دعوتی از جانب خدا احساس می‌کنند و در این حین سایر اعضای کلیسا نقش حامیان مالی این خدمت را خواهند داشت. ایشان باید بهترین افراد خود را برای این کار بفرستند. با مطالعه‌ی اعمال باب‌های 11-12 متوجه می‌شوید که کلیسای نوپای انطاکیه چگونه از روح‌القدس این پیغام را دریافت کرد تا برای هزینه‌ی سفر بشارتی پولس و برنابا در حد توان خود هدیه‌ای کنار بگذارند. پولس و برنابا؟ اما آنها کسانی بودند که آن کلیسا را تأسیس کردند - تنها یک سال بود که آنجا بودند - اعضای کلیسای انطاکیه چگونه می‌توانستند بدون ایشان دوام بیاورند؟ در میان آنها هیچ‌کس از چنین خبری مضطرب نشد، و بعد از روزه و دعا، کلیسا هدایا را به دست رسولان سپرد و آنها را

روانه کرد. آیا اگر شبان‌تان می‌تواند به خوبی موعظه کرده و تعلیم دهد، و با خداوند راه می‌رود، باید او را بفرستید؟ تنها به بهترین افراد خود متکی نباشید، بلکه دنبال آن شخصی باشید که خداوند آنها را برای مکان‌های دیگر فراخوانده است. این نوع طرز تفکر در مناطقی که خبرخوش به آنها می‌رسد تفاوت بسیاری ایجاد می‌کند. در ادامه باز متوجه خواهید شد که به چیزی فراتر از نیازهای شخصی‌تان رسیدگی کرده‌اید، زیرا در این مسیر نیازهای‌تان نیز برآورده خواهد شد. همان طور که برای موفقیت خدمت در جای دیگری دعا می‌کنید، خدا احتیاجات شما را در کلیسای محلی‌تان برآورده می‌کند.

در حالی که مسیحیان وارد میدان بشارت جهانی می‌شوند؛ به محض آنکه ما سخنان خود را زندگی می‌کنیم؛ وقتی حقیقتاً می‌بخشیم و دعا می‌کنیم؛ زمانی که تجهیز شده اولین حرکت‌ها را آغاز می‌کنیم؛ آنگاه ضدحمله‌ها نیز آغاز خواهند شد. امیدوارم زمانی که این کتاب را خوانده به زمین می‌گذارید، دعوت خود را درک کرده باشید و قوت‌قلب یافته باشید، اما مطمئن باشید که دلسردی به زودی به سراغ شما خواهد آمد و باعث خواهد شد که شما به تعهد خودتان شک کرده، لغزش بخورید. در زندگی مسیحی هر چقدر عمیق‌تر بگردید، سخت‌تر سقوط خواهید کرد. این بدان معنی است که ما همواره باید آهسته و پیوسته عمل کرده، پایه‌ها و شالوده‌ی زندگی روحانی خود را به نیکی و اتحاد بنا کنیم.

بیشتر

ادامه‌ی مسیر

فصل هشتم

توبه

بخش سوم این کتاب با هدف کمک کردن و داشتن زندگی مسیح‌وار و روحانی نگاشته شده است. اغلب مسیحیان اغلب مشتاقانه مسابقه را آغاز می‌کنند، اما در اطراف جاده از ادامه، باز می‌ایستند. شخصی از دی.ال.مودی²⁶ پرسید: "چرا بارها و بارها درباره‌ی پری روح‌القدس صحبت می‌کنید؟" مودی تنها در چشمان آن شخص نگریست و پاسخ داد: "برای اینکه من نشستی دارم!" می‌توانم به شما اطمینان دهم که من نیز یک رهبر مسیحی ضعیف و دارای نشستی هستم (اما من می‌دانم که از کجا می‌توانم ظرفم را دوباره پر کنم!) بنا به تعبیری به یاد ماندنی و زیبایی و اچمن نی²⁷، دوباره پر گشتن از روح‌القدس روال عادی یک زندگی مسیحی است. همچنان که راه رفتن روزانه‌ی با خدا را یاد می‌گیرید، تعلیم‌پذیرتر می‌شوید و این قابلیت را می‌یابید تا بتوانید برخی از تعلیم عهدجدید را بیاموزید. روح‌القدس قوت روزانه‌ی هر ایماندار است.

قبل از هر چیز لازم می‌بینم که بر اهمیت توبه تأکید کنم. لطفاً برای دقایقی کتاب را زمین بگذارید و به دوم سموئیل باب‌های 11 و 12 مراجعه کرده داستان داود، بَشَّع، اُریا و ناتان نبی را مرور کنید. داود در جواب خدمت صادقانه‌ای که به او شده بود مرتکب چندین گناه گشت. زنا، قتل، ناراستی، خودفروبی و بی‌ایمانی. جرم او لغزش او نبود، بلکه خودداری از اعتراف به گناهی بود که دچارش گشته و همچنان مشغول به انجام آن بود. چطور ممکن بود در حالی که در چنین شرایطی زندگی می‌کرد، رهبر قوم برگزیده‌ی خدا نیز باشد؟ شاه برگزیده‌ی خداوند، مهم‌ترین شخصیت و عامل شادی قوم، قطعاً نشان داده بود که دارای ضعف شخصیتی است.

²⁶ - D. L. Moody

²⁷ - Watchman Nee

ناتان پادشاه خود را عمیقاً دوست می‌داشت، اما محبتش نسبت به ارباب و آقای خود بسیار بیشتر بود و کلماتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بدون اندیشیدن به انتقام احتمالی پادشاه بر زبان آورد. او اتهام خود به داود را چنان پرذکاوت بیان کرد، که داود برطبق آنچه از دهان خودش خارج شده بود محکوم گشت، و به تمامیت و در امانت کامل پذیرفت که گناهانش بر او آشکار شده است. توبه‌ی او از تنها چهار کلمه تشکیل شده بود: «به خداوند گناه ورزیده‌ام.»

این چهار کلمه می‌تواند زندگی هر مومنی را دگرگون سازد. جوابی که داود دریافت کرد موعظه‌ای طولانی نبود، بلکه پاسخ ساده و اطمینان‌بخش ناتان بود: «خداوند نیز گناهت را زدوده و نخواهی مرد.» رحمت خدا همانند ضربیه‌ی ساعقه‌ای بود و هر لحظه آماده‌ی طنین‌افکندن است. یکی از دلایلی که بسیاری از مسیحیان همواره زندگی شکست‌خورده‌ای دارند، این است که هنوز حقیقت بخشیده شدن سریع گناهان را درک نکرده‌اند. به نظر می‌رسد که رحمت و فیض خداوند در بالای سر داود در انتظار بود تا به محض اعتراف وی به گناهکار بودنش او را در بر بگیرد. اغلب ما از خود ناامید هستیم، زیرا احساس می‌کنیم با استانداردهای خداوند در ارتباط با روش زندگی و کار قصور ورزیده‌ایم و از انگیزه‌های نادرست و خطای خود وحشت‌زده می‌شویم. خدا نمی‌خواهد که ما در احساس دلسوزی نسبت به خود غرق شویم و یا به خاطر حس گناه تصمیم‌گیری کرده و یا قول و وعده‌ای بدهیم، بلکه ترجیح می‌دهد تنها به او فرصت دهیم تا برکات خود را همچون ابری در گرداگرد ما قرار دهد. با این حال اگر یاد نگیریم که همانند داود در لحظه، و به سرعت توبه کنیم، برکتی که برای ما مقدر گشته است از دست خواهد رفت (دست کم به این دلیل که ما اینک کسی بزرگ‌تر از ناتان را داریم که از طریق شخص روح‌القدس ما را سرزنش و راهنمایی می‌کند). بخشی از عمل روح قدوس خدا محکوم کردن گناه است.

همچنان که در زندگی مسیحی پیشرفت می‌کنید، و در شناخت راه‌های خداوند عمیق‌تر می‌شوید، می‌بینید زمانی که روح‌القدس گناهان شما را نشان می‌دهد، بیشتر

و بیشتر متوجه عمق آن می‌گردید. این پیشرفت بسیار مطلوبی است و بخش اساسی زندگی پیروزمندانه محسوب می‌گردد. بدون وجود توبه و بخشیده شدن سریع، به تقلا کردن بی‌حاصل و ترحم به خود و در آخر نفرت از خود ادامه خواهید داد، و به علت احساس ناتوانی در سیاه‌بختی‌ای که دچارش شده‌اید، احساس می‌کنید ادامه‌ی نبرد بی‌فایده خواهد بود. مسیری که باید در پیش بگیرید این است که زانو زده بگویید: «خداوندا! جان مرا شفا ده، زیرا بر تو گناه ورزیده‌ام.»

من به وجود زندگی‌ای تماماً پیروزمندانه اعتقاد ندارم. به‌هیچ‌وجه! (اگر مراد از این نوع زیستن زندگی‌ای باشد که در ظاهر مملو از دعا، بدون عیب‌ونقص و پر از بشارت‌های موفق است!) هر وقت با کسی که ادعای داشتن چنین زندگی موفق را داشته است ملاقات کرده‌ام، متوجه شده‌ام که آن شخص واقعاً نیاز دارد تا خود را فروتن ساخته و در عوض اعتراف کند که مملو از غرور است. من به زندگی پیروزمندانه‌ای اعتقاد دارم که حاصل مشارکت دائمی با خدا از طریق مسیح است، زندگی سراسر پیشرفت و در حال رشد که پیوسته از طریق خون او تقدیس می‌شود. آیا امروز به گناهی اعتراف کرده و توبه کرده‌اید؟ اگر ادعا می‌کنید که توانستید امروز را بدون ارتکاب گناهی بگذرانید، خیلی مایل هستم که بتوانم شما را بشناسم زیرا این موضوع مسئله‌ای بسیار عجیب و تقریباً غیرممکن است! و هر کسی که با شما ازدواج کند به همین دلیل آدم بسیار خوش‌شانسی خواهد بود! اول یوحنا 8:1 می‌فرماید: «اگر بگوئیم بری از گناهیم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست.» به ندرت پیش می‌آید که روزی بگذرد و نیازی به توبه کردن در رابطه با مسئله‌ای نداشته باشیم. نباید حتماً مسئله‌ای حاد و بغرنجی باشد و حتی نیازی نیست که توبه‌ی خود را از طریق کلمات بیان کنید. من در طول روز نیاز دارم تا دائماً این اعتراف را بکنم که: "حق با تو بود ای خداوند، من اشتباه می‌کردم. مرا ببخش!" اصولاً پیشامدی که رخ داده حتماً عملی که از روی شهوت یا خشم مرتکب شده باشید نیست، بلکه گناهی قلبی و ذهنی است؛ مجوزی آگاهانه برای افتادن در دام وسوسه‌ها و سقوط در گناه!

بخشوده شدن به معنای آن نیست که عواقبی در کار نخواهد بود. ناتان به داود گفت کودکی که بتشیع برای او به دنیا خواهد آورد، خواهد مرد. داود باید با دانستن اینکه کودک بی‌گناهی به دلیل گناه او خواهد مرد، احساس وحشتناکی را تجربه کرده باشد. او به مدت هفت روز در حالی که به روی در افتاده بود روزه گرفت و دعا کرد، اما او باید با نتیجه‌ی عملی که مرتکب شده بود روبه‌رو می‌گشت. با اینکه بسیار تلخ و دردناک است اما من این موضوع را بسیار دوست دارم، زیرا باعث حفظ تعادل می‌شود. خدا بخشنده است، اما در هیچ چیز زیاده‌روی ندارد، و از طریق علم مطلق خود می‌دانست که اگر داود را به این شدت تنبیه نکند، او درسی که نیاز بود را نمی‌آموخت. پس داوری خدا بر او نازل شد.

روزی پسر و دختری بعد از جلسه‌ی کلیسایی نزد من آمدند و با اندوه فراوان به من گفتند که با هم خوابیده‌اند؛ اما اکنون دوباره به نزد خداوند بازگشته‌اند. خداوند آنها را پذیرفت، اما این پذیرش مانع از تولد نوزاد و رنج بزرگی که بر آنها و خانواده‌هایشان به سبب کرده‌ی ایشان واقع شد، نگشت.

این دلیل دیگری است تا ما قبول کنیم که نیاز است به حساب‌های مان نزد خدا به سرعت رسیدگی کنیم. اگر چنین کنیم هرگز دچار آن آشوبی که داود گشت نمی‌شویم، اما اگر بگذاریم گناهان مان روی هم انباشته شوند و رابطه‌ی ما با خداوند را تحت تأثیر قرار دهند، به زودی از نتیجه‌ی آن بسیار پشیمان خواهیم شد. مراکز مسیحی بسیاری را می‌شناسم که در بین جوانان خدمت می‌کنند اما یکی پس از دیگری تعطیل شدند، زیرا اعضای آنها همگی مانند داود مرتکب گناه گشتند. بهتر بود که داود بر پشت‌بام رفته در ملاعام توبه می‌کرد. در مدت زمانی کمتر یک سال او به مرحله‌ای از زندگی‌اش رسید که هیچ ایمانداری نباید حتی آن را تجربه کند. او در برابر تمامی قوم مورد سرزنش و ملامت قرار گرفت. او تبدیل به شخص ریاکاری شده بود. داشتن زندگی‌ای دوگانه، می‌تواند پیشروی بسیار عمیقی داشته باشد. ممکن است صرف‌نظر از اینکه دوستان مسیحی شما چه فکری درباره‌ی شما

بکنند، در حالی که این کتاب را می‌خوانید تازه متوجه می‌شوید که وضعیت‌تان بدتر از داود است.

توبه کلمه‌ای کلیدی در کتاب مقدس است. گناه کلیسای لائودکیه مستی و یا فساد اخلاقی نبود، بلکه قلب ولرم‌شان و احساس افتخار ایشان از وضعیت مالی خود بود. نیاز است که بسیاری از ما نیز در ارتباط با این دو زمینه توبه کنیم! ببینید خداوند به آنها چه فرمود: «تو را پند می‌دهم که زر ناب گذشته از آتش از من بخری تا دولت‌مند شوی؛ و جامه‌های سفید، تا به تن کنی... من کسانی را توبیح و تأدیب می‌کنم که دوستشان می‌دارم. پس به غیرت بیا و توبه کن.» (مکاشفه ۳: ۱۸، ۱۹).

اغلب توبه امری بسیار شخصی و خصوصی است. اگر پسر شما به چند نفر آسیب رسانده است، نزد آن چند نفر اعتراف کنید. اگر گناه‌تان مربوط به امری عمومی می‌باشد، پس نیاز است که اعتراف‌تان نیز عمومی باشد. اغلب سخت‌ترین کار اعتراف کردن نزد همسر است. به یاد دارم یک بار در زمان جنگ‌های صلیبی در سال 1963 من و همسرم کلمات تلخی را نسبت به هم بیان کردیم، و سپس هریک برای لیسیدن جای زخم‌های مان به اتاق‌های مجزایی رفتیم. من شروع به دعا کردم: "خداوند! اگر نزد من بیاید و اعتراف کند که اشتباه کرده است، من نیز به خاطر حرفی که زدم عذرخواهی خواهم کرد." در اتاق مجاور همسرم در حال دعا کردن بود: "ای خداوند! اگر بیاید و بگوید که اشتباه کرده است، من نیز آماده هستم تا اعتراف کنم که من هم مقصر بوده‌ام." می‌توانید تمام عمرتان را به این شکل بگذرانید اما هیچ ثمری برای‌تان نخواهد داشت! فکر می‌کنم من و همسرم هنوز با هم هستیم زیرا هیچ کدام مان نتوانسته‌ایم بیش از ده دقیقه را در اتاق‌هایی جدا، بگذرانیم. ما بارها فاصله‌ی بین دو اتاق را سریعاً طی کرده‌ایم. عملکرد مسیح نیز به همین شکل است. زمانی که تحت استرس زیاد غیرقابل تحمل؛ عصبی، کم‌خرد و غیرقابل کنترل می‌شوم به دفعات پیش آمده که مجبور می‌شوم با برادری که از راه دوری تماس گرفته تماسی مجدد برقرار کرده از او طلب بخشش کنم. با این حال، به یاد داشته باشید، ممکن است مجبور شوید از شریک زندگی یا برادر مسیحی‌تان

طلب بخشش کنید، اما اگر در برابر خداوند مرتکب گناه گشته‌اید، باید نزد او توبه کنید.

سرّ توبه کردن را بیاموزید. سپس برخواسته به زندگی خود در خداوند ادامه دهید و در نیکویی جلال و محبت وی شادی کنید. شما برای نبرد به خط مقدم می‌روید و قرار است که این مبارزه سخت و طاقت‌فرسا باشد و ممکن است بعضی وقت‌ها بخواهید از آن شانه خالی کنید. به یاد داشته باشید رحمت خدا همیشه در دسترس شماست. کافی است بطلبید تا بیایید.

فصل نهم

دلسردی

تا به حال حتماً متوجه شده‌اید که برای من این مسئله که زندگی روحانی ما باید از هر جهت واقع‌بینانه باشد، از اهمیت بالایی برخوردار است. در حالی که نیاز است در زندگی‌های مان به عوض مشکل‌محور بودن خدامحور باشیم، پنهان شدن از مشکلات به عوض روبه‌رو شدن با آنها نیز سودی به حال ما نخواهد داشت. قبلاً به این واقعیت اشاره کرده‌ام که سربازان حاضر در میدان جنگ، قطعاً آسیب خواهند دید، و اکنون می‌خواهم به بعضی از روش‌هایی که ممکن است از آن طریق آسیب ببینیم، اشاره کنم؛ تا بتوانیم مراقب خود باشیم. همچنین لازم دیدم به بعضی از روش‌هایی که به نظر من کارآمد و مفید است، اشاره کنم.

احساس دلسردی یکی از بزرگ‌ترین دلایل خالی شدن و تهی گشتن از منابع روحانی است. من فکر می‌کنم که حتی شاید 25 درصد از کارکنان ا.ام نیز گاهی اوقات احساس دلسردی کنند، و می‌دانیم که آنها گروهی بسیار بانگیزه‌ای هستند. چقدر بیشتر شبانی که نیم بیشتری از کلیسایش خالی است، و یا رهبر سازمان خدمت در بین جوانانی که به تازگی دفترشان توسط یک گروه خرابکار مورد حمله قرار گرفته است، و یا جوان ایدئالیستی که نمی‌تواند در سیستمی فاسد با صداقت کار کند و با چشم‌انداز شغلی خود کنار بیاید، می‌تواند احساس یأس داشته باشند. ایجاد حس دلسردی یکی از زیرکانه‌ترین تکنیک‌های شیطان برای متوقف کردن حرکت رو به جلوی انجیل است.

این مسئله به وضوح در زندگی مقدسین بزرگ عهدعتیق مشهود است. ما معمولاً زندگی‌نامه‌ی افرادی را مطالعه می‌کنیم که بر نقاط قوت آنها تأکید شده است. اما با مطالعه‌ی دقیق برخی از شخصیت‌های کتاب مقدس، به وضوح حس دلسردی در آنها قابل مشاهده است؛ ایلیا پس از واقعه‌ی کوه کرمل؛ یونس پس از لشکرکشی بت‌پرستان! در عهدجدید متوجه می‌شویم که شاگردان عیسی خداوند،

تقریباً در بیان پاسخ‌های بی‌حکمت در زمان اشتباه، تخصص داشتند. چقدر احساس شرم‌زدگی و گیج‌شدگی را باید تجربه کرده باشند زمانی که می‌فهمیدند دوباره آنچه نباید از دهان‌شان خارج می‌شد، خارج شده است.

همچنین افرادی که مشتاق رسیدن به قله‌های روحانی هستند (کسانی که شاید بیش از حد کتاب‌های ای. دابلیو. توزر را مطالعه می‌کنیم)، نیز به شدت افول و فرود را تجربه می‌کنیم. با خود فکر می‌کنیم که چرا قوم خدا بیشتر از این فعالیت نمی‌کند؟ چرا اینقدر اختلاف و تفرقه وجود دارد؟ حتی در بریتانیا که از بسیاری جهات می‌توان گفت جامعه‌ای بدبین و سکولار است، آخرین آمار حاکی از آن بود که 11 درصد جمعیت جامعه به کلیسا می‌روند، که به شکل قابل توجهی بیشتر از کسانی است که برای دیدن مسابقه‌ی فوتبال به استادیوم می‌روند. کلیسا کوچک نیست. یکی از سخنرانان اخیراً در اسپرینگ هاروست²⁸ (کنفرانسی بهاری که هر سال توسط مجاللات خانوادگی و باز²⁹ برگزار می‌شود) به این مسئله اشاره کرد که ممکن است حدود ۱۰۰،۰۰۰ کلیسای ثبت نشده‌ی خانگی در بریتانیا وجود داشته باشد. در ایالات متحده و بسیاری از بخش‌های آسیا، امریکای لاتین و آفریقا این رقم بسیار بالاتر خواهد بود و درصد ایمانداران نیز به همین ترتیب بیشتر خواهد شد. با توجه به همه‌ی اینها، چگونه ممکن است بتوانیم از کمبود و یا عدم‌فعالیت و به کار نبستن پتانسیل در حد مکفی، دلسرد شویم؟

باید مواظب باشیم تا از تعمیم‌بخشی بدون دقت پرهیز کنیم، زیرا معمولاً سودی جز گمراهی ندارد. رهبران مسیحی بسیار مستعد ساده‌تر کردن امور هستند و به این جملات اکتفا می‌کنند که: "باید بیشتر دعا کنیم، بیشتر از روح پر شویم، یا احساس تعهد بیشتری داشته باشیم." این خود می‌تواند عاملی باشد که منجر به دلسردی می‌شود. بنابراین نمی‌خواهم من نیز کسی باشم که پاسخی سطحی ارائه می‌دهد،

²⁸ - Spring Harvest

²⁹ - Buzz and family magazines

اما کاملاً مطمئن هستم که در تعمیم دادن؛ درجه و حد کلی احساس دلسردی آنچه که بیان می‌شود، تأثیر دارد.

یأس دلسردی به دنبال دارد و شما در مورد کیفیت زندگی خود ناامید می‌شوید، بنابراین به جلسه‌ی دعا نمی‌روید و در نتیجه شبان‌تان دلسرد می‌شود. شما از میزان غیرتی که در بشارت دادن دارید احساس شرمساری می‌کنید، بنابراین در سخنرانی یک مبشر معروف شرکت نمی‌کنید چون منجر به دلسردی شما می‌گردد.

در زندگی شخصی من، فقدان حقیقت در بُعدی از زندگی‌ام که به دعا ارتباط دارد یکی از نقاطی است که شیطان از آن برای دلسرد کردن من استفاده می‌کرد. در واقع یأس و دلسردی تقریباً هر روز به من حمله می‌کند. زمانی که در جنگ روحانی هستید و در قسمت‌های مختلفی از جبهه با فشارهای سنگینی مواجه می‌شوید و آنچه در نظر غیرممکن می‌آید را به دفعات انجام می‌دهید، مجبوراً دلسردی را تجربه خواهید نمود.

در نهایت باید بدانیم که به شدت به حمایت یکدیگر نیاز داریم. اگر به نظر می‌رسد از قدرت دعای برادر مسیحی‌تان کاسته شده است، یا در تله‌ای نفسانی گرفتار گشته و یا دچار شک و تردید شده‌اید، او را تنها نگذارید. او احتمالاً نیازمند محبت؛ دعا و توجه‌ی شما است. القای حس بی‌کفایتی در افراد کار بسیار ساده‌ای است. بنابراین به عوض قضاوت کردن، چه در کلام و چه در رفتار، به او اهمیت بدهید. زمانی که در مدرسه‌ی کتاب‌مقدس مشغول تحصیل بودم، خدا مجبور شد مرا به خاطر رفتارم با افراد به اصطلاح غیرروحانی، کسانی که در جلسات دعا حاضر نمی‌شدند و گاهی مسائل روحانی را به سخره می‌گرفتند، تأدیب کند. آنها اغلب آنقدر که ظاهرشان نشان می‌داد، بسیار هم مفید بودند. به این ترتیب آنها احساس می‌کردند که نقش خاص و بالارزشی ایفا می‌کنند. (در اینجا داشتن خانواده می‌تواند کمک بسیار بزرگی باشد. چیزی که در زندگی من بیشتر از هر کتابی که خواندم به همراه خود تعادل به ارمغان آورده است، داشتن سه فرزند منحصربه‌فرد، جنگجو و آماده‌ی حمله به پدر، بوده است!)

اگر شخصیتی برونگرا و پرنرژی دارید، پس تلاش کنید تا در برابر افرادی که دارای طبیعتی آرام‌تر هستند، بی‌تاب و کم‌صبر نشوید. خلق و خوی‌های مختلف در زمان فشار، به روش‌های مختلفی از خود عکس‌العمل نشان می‌دهند. تا مدت‌های طولانی نمی‌توانستم متوجه بشوم که چرا همسرم احساس دلسردی و یأس دارد، تا اینکه پس از مدتی توانستم درک کنم که خلق و خو، پیش‌زمینه‌ی فکری و مشکلات فیزیکی می‌توانند چه تأثیری بر او داشته باشند. همه‌ی ما متفاوت از هم ساخته شده‌ایم، و همه‌ی ما نیز ضعف‌هایی داریم. بنابراین، یکدیگر را قضاوت نکنیم.

برخی از روش‌های به خصوصی که به نظر می‌رسد دلسردی از طریق آن می‌تواند به ما حمله کند، کدام است؟ اولین و آشکارترین آنها، دعای بی‌پاسخ است. زمانی که برای چیزی با تمام وجود دعا می‌کنیم و جوابی دریافت نمی‌کنیم، باید چه عکس‌العملی داشته باشیم؟ شاید به این فکر کنیم که نمی‌توانیم همه‌ی راه‌های خداوند را درک کنیم، سپس موعظه‌ای مرتبط با مسئله‌ای که درباره‌اش دعا کرده‌ایم می‌شنویم، و یا کتابی الهام‌بخشی می‌خوانیم، و یک حس بدبینی خفیفی در ما ریشه می‌دواند. در عبرانیان 15:12 به ما هشدار داده شده است تا «هیچ ریشه‌ی تلخی نمو نکنند، مبادا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند.» بدبینی مسیری است که به تلخ شدن شخصیت می‌انجامد، به خصوص اگر زندگی‌نامه‌ی افرادی را مطالعه کرده باشیم که پاسخ دعاهای خود را یافته‌اند. یا اگر افرادی را می‌شناسید که حکایت و داستان‌های شاد بسیاری را درباره‌ی فیض بی‌کران خدا بازگو می‌کنند، ممکن است این احساس به شما دست بدهد. باور دارم که امروزه نیز معجزات واقعی مرتباً اتفاق می‌افتند، و خدا فیضش را بر کلیسایش به حد و اندازه‌ای که ما توانایی پذیرشش را داشته باشیم، می‌باراند. با این حالی دعای پاسخ داده نشده (یا دعایی که به نظر می‌رسد بی‌جواب مانده) یکی از بسترهایی مهمی است که خدا زنان و مردان واقعی و بزرگ را در آنها بنا می‌کند. زندگی من مملو است از دعا است و حداقل تا امروز، حتی 50 درصد آنها هم جواب داده نشده‌اند. من به خودم اجازه نداده‌ام که این مسئله باعث دلسردی‌ام بگردد. به تازگی از کشور ترکیه، کشوری

که تقریباً 25 سال است نگرانی عمیقی در ارتباط با آن در دل دارم، بازگشته‌ام و شاهد شکست پشت شکست در خدمات سازمانی بوده‌ام. یکی از کارمندان ما چند سال پیش به دست افراتیون در مقابل درب منزلش مورد هدف قرار گرفت. این مسئله باید به کلی من را ناامید می‌کرد؛ اما با این حال، در دل من این اطمینان به وجود آمد که خداوند در زمان مناسب کار بزرگی را در این سرزمین به انجام خواهد رسانید. بدون کاشتن، هیچ برداشتی وجود نخواهد داشت.

دلیل دوم اکثر دلسردی‌ها، شکست است. شکست در روابطمان با سایرین، در خانواده، و با فرزندانمان! این یک مشکل کاملاً رایج است و اگر شما در ارتباط با خانواده‌ی خود احساس نگرانی دارید تنها نیستید! بسیاری از رهبران مسیحی فرزندان‌ی دارند که عیسی را به کلی رد می‌کنند. شاید خوب باشد کتاب بی‌نظیر جان وایت³⁰ تحت عنوان رنج والدین³¹ را در این زمینه مطالعه کنید. زمانی که در تلاش هستید تا شهادت ایمان‌تان را بدهید، ممکن است شکست به شما ضربه‌ای مهلک وارد کند. موعظه‌های سازنده می‌شنوید؛ کتاب می‌خوانید؛ یک دوره‌ی آموزش فشرده می‌گذرانید؛ و بشارت منزل‌به‌منزل را شروع می‌کنید؛ اما ناگهان متوجه می‌شوید که در ایجاد ارتباط با افراد بی‌ایمان مشکل دارید، در حدی که آنها همچون خاری در چشمان‌تان می‌گردند. با خودتان فکر می‌کنید که چطور ممکن است کسی بتواند یکی از این افراد را برای خداوند صید کند؟ در نتیجه شما خودتان را کنار کشیده تصمیم می‌گیرید که بهتر است برای تعطیلات به همایش کسویک³² بروید و تا جایی که ممکن است از بی‌ایمانان، دور بمانید. می‌توانم به شما اطمینان بدهم که شهادت دادن به مسلمانان ده برابر سخت‌تر از صحبت کردن با شخصی است که با شما فرهنگ مشترکی دارد.

دلیل سوم این است که به خاطر گناهانمان احساس دلسردی می‌کنیم. من دریافته‌ام که به ویژه در این زمینه مستعد ناامیدی هستم، زیرا بیش‌ازحد فردی

³⁰ - John White

³¹ - parents in pain

³² Keswick convention. گردهمایی سالانه‌ی مسیحیان انجیلی محافظه‌کار در انگلستان. م.

ایده‌آل‌گرایی بودم. برای مدتی بسیار طولانی دیدگاه‌های نادرستی درباره‌ی زندگی‌ای پیروزمندانه داشتم. فقط نمی‌فهمیدم که زندگی پیروزمندانه با وجود گناه چه معنایی می‌تواند داشته باشد. (در حالی که دانستن آن نیازی ضروری بود!) ممکن است با قدرتی که در عیسی نصیب ما می‌شود، بتوانیم در قسمت به خصوصی از زندگی‌مان پیروزی‌هایی کسب کنیم و هفته‌ها و یا حتی سال‌های متمادی بدون شکست، به پیش برویم، اما بالاخره یک روز درست زمانی که به شدت احساس خستگی و افسردگی کنیم، وسوسه‌ای غیرمعمول بر ما حادث خواهد شد و در همان نقطه سقوط خواهیم نمود. در چنین شرایطی بلافاصله متهم‌کننده حاضر می‌شود تا در گوش ما زمزمه کند: "آه! می‌بینی چقدر اراده‌ی ضعیفی داری؟! تو شکست خورده‌ای و کارت تمام است. ذات اصلی تو تغییر نکرده است، همان موجود رقت‌انگیز و فاسدی هستی که چند سال پیش بودی!" (البته خطر واقعی این است که به احتمال قوی حق با او است، اما به خاطر داشته باشید که ایمان ما بر پایه‌ی فیض است). فکر می‌کنم تا به حال الگویی که ایجاد افسردگی می‌کند را درک کرده باشید. هر تابستان شخصی به کمپ تابستانی کتاب مقدس می‌رود، دوباره عهد می‌بندد و خود را متعهد می‌سازد، و بعد از آن دوباره لغزش می‌خورد. سپس آقای همه‌چیزدان که یکی از دوستان ایوب است از راه می‌رسد، و با سخنان خود او را در یأس و اندوه بیشتری فرو می‌برد.

دلیل چهارم ناامیدی برای بسیاری بیماری می‌باشد. بیشتر انسان‌ها تا زمانی که خودشان درگیر بیماری خاصی نشوند این را درک نمی‌کنند. بسیاری از بیماری‌ها دارای عوارض جانبی‌ای هستند که ما آن را به نام افسردگی یا ناامیدی می‌شناسیم. با این حال، با وجود بیماری جسمانی همچنان می‌توان به تمرین مسائل روحانی پرداخت. دوست عزیزمی در بروملی³³ دارم که معمولاً به همراه هم دعا می‌کنیم. همسر او که کشیش بود و چندی پیش درگذشت. هم اکنون او در منزل بستری است و کاملاً ناشنوا می‌باشد. من از طریق نوشتن یادداشت روی تکه کاغذی کوچک

با او ایجاد ارتباط می‌کنم. با تمام این اوصاف این بانو برای دعای شفاعتی مسح عجیبی دارد و وسعت لیست دعاهایش به انتها نمی‌رسد. او نمی‌تواند به کلیسا برود، و معمولاً به شدت تنها و منزوی است، اما حضور عیسی در زندگی‌اش باعث شادی روح و جانش است.

دلیل پنجم ناامیدی و دلسردی برای بسیاری، عدم اتحاد در کلیسا، روابط گسسته، سوءظن و رنجش بین اعضا، مشارکت‌ها است. این نیز نتیجه‌ی بیش‌ازحد ایده‌آل‌گرایی است. طرز تفکری که اینگونه استدلال می‌کند: "از آنجایی که ما مجموعه‌ی درستی از تعالیم، برکات روحانی و سرودهای روحانی دریافت می‌کنیم، کم‌وبیش مانند فرشته‌ها خواهیم شد!" چرا اکثر آنها کلیساهای‌شان را ترک کرده به کلیساهای خانگی پیوسته‌اند؟ برخی دلایل درست و منطقی‌ای برای ترک کلیسا داشته‌اند، اما بسیاری دیگر با این منطقی‌گنگ و مبهم که اگر ما در گروه کوچک‌تر و صمیمی‌تری قرار بگیریم و واقعاً خداوند را به درستی (یعنی همان‌طور که خودشان می‌خواهند) پرستش کنیم، آنگاه همه‌چیز خوب خواهد شد. در روند چنین جدایی - هایی آنها باعث شکاف‌های دردناک و غم‌انگیزی می‌شوند. من با بسیاری از رهبران کلیساهای خانگی در تماس هستم و آنها نیز دقیقاً همان نبردهایی را پشت سر می‌گذارند که کلیساهای بزرگ در حال سپری کردنش هستند. ذات آدم‌ها همه‌جا همان است. آنها چه در کلیسای معمولی باشند و چه در کلیسای جامع و بزرگ و یا در یک اتاق نشیمن، هنوز همان آدم‌هایی هستند که با مشکلات‌شان دست به گریبانند. بسیاری امروزه به همان شکل که کلیساهای خود را ترک کردند، کلیساهای خانگی را نیز ترک می‌کنند. آنها یک بار دیگر دلسرد شده و احساس ناامیدی و یأس می‌کنند. من شخصاً معتقدم که به خاطر محبت و رحمت بی‌حد خداوند روح قدوس او چه در کلیسای ساختمانی و چه در کلیسای خانگی مشغول به کار است.

پاسخ را نمی‌توان در سازمان‌ها یا مجامع انسانی پیدا کرد. اغلب اوقات ما در کلیسای ساختمانی و یا کلیسای خانگی خود به دنبال چیزی هستیم که خدا هرگز

قصد آن را نداشته است که به ما بدهد، زیرا نیاز ما تنها در او یافت می‌شود. اورشلیم سماوی بر روی زمین وجود ندارد. ما بر روی سیاره‌ای سقوط کرده زندگی می‌کنیم که پر است از انسان‌ها و جان‌هایی گم‌شده، مملو از غم و اندوه! یک مسیحی با بقیه متفاوت است نه به این دلیل که از مشکلات مصون است، بلکه به این خاطر که ریشه دارد، و ریشه‌هایش در محبت خدا بنا شده و جان گرفته است. اتحاد ما این است.

اجازه بدهید چند نکته‌ی اساسی را که می‌توانیم با آن در برابر دلسردی ایستادگی کنیم، بیان کنم. همان طور که در زمان بررسی بعضی از قوانین روحانی مشاهده کردیم، ایمان عظیم زمانی شکل می‌گیرد که ما با نگاهی که به خداوند دوخته شده است به جنگیدن مان ادامه دهیم.

اولین روش دفاعی و عملی من، داشتن شناختی عمیق از خدا است. در ادامه به بررسی کامل این موضوع می‌پردازم. به همین دلیل من همواره تلاش می‌کنم تا سایرین را وادار به خواندن کتاب‌های توزر و پکر³⁴ کنم، زیرا آنها درک قابل توجهی از خداوندمان دارند. هدف ما خدا است، زمانی که مشکلات بسیار مرا احاطه می‌کنند، اولین و سریع‌ترین راهی که از طریق آن می‌توانم خودم را تسکین دهم روی گرداندن از مسیحیان ضعیف و خاطی، و تمرکز در عظمت، عشق و شکوه خداوند پر جلال مان می‌باشد. در حالی که در تلاش هستید نگاه خود را به خدا بدوزید، می‌توانید به خواندن مزمو ر مورد علاقه‌ی خود مشغول شوید، و یا شاید سرود داود را در دوم سموئیل باب 22 مطالعه کنید.

دوم، داشتن آگاهی و دانش بیشتر از کلام خدا است. برای این کار خیلی ساده کافی است که تنها وقت خود را به مطالعه‌ی کلام خدا اختصاص دهید. آیات را از بر کرده، بر آنها تمرکز کنید. مطالعه‌ی توصیه‌های کاربردی که در کتاب رالف شالیس³⁵ آمده است را به شما پیشنهاد می‌کنم.

³⁴ - Tozer and Packer

³⁵ - Ralph Shallis

سوم، به خودتان، و به کلیسا یادآوری کنید که ایمان باید در درجه‌ی اول اهمیت قرار داشته باشد نه احساسات. من شخصاً به شدت برده‌ی احساساتم هستم. در طی یک روز ممکن است حدود 25 بار دستخوش نوسانات احساسی بشوم. اگر خوانندگان این کتاب احساس می‌کند که کمی به سمت بی‌ثباتی تمایل دارند، می‌توانم به آنها این نوید را بدهم که برای آنها نیز همچنان جای امیدی وجود دارد. من دریافته‌ام که لازم است نسبت به احساساتم بی‌رحم باشم تا بتوانم بر واکنش‌های غریزی‌ام تسلط یابم. به هیچ‌وجه کار آسانی نیست، ولی نتیجه‌ای که از آن به دست می‌آورد فوق‌العاده است.

چهارم، دائماً در تلاش برای درک بهتر اطرافیان باشید. اگر کسی ناامیدتان کرده است و یا رویاهای جالبی برای جهان هستی دارید، از خودتان بپرسید که چرا با شما چنین رفتاری شده است؟ شاید آنها غم‌ها و بارهای به خصوصی دارند که شما اطلاعی از آن ندارید. با استفاده از قدرت تخیل و توانایی‌تان در هم‌دردی؛ می‌توانید تلاش کنید تا شنونده‌ی خوبی باشید. تلاش کنید تا بهترین‌ها را در مورد شخص مورد نظر باور کنید. عقیده‌ی شما درباره‌ی هر شخص اغلب مانند پیشگویی کردن است. اگر امیدوار باشید که آنها واکنش خوبی از خود نشان دهند، ممکن است حتی خودشان نیز از رفتاری که در برابر شما داشته‌اند، شگفت‌زده شوند.

پنجم، داشتن دیدگاه روحانی را در خود همواره حفظ کنید. تلاش کنید و اجازه ندهید که رفتارهای تصادفی و یا اتفاقات ناراحت‌کننده، باعث ناامیدی شما شود. همچنان که با خدا راه می‌روید سعی کنید همیشه هدف بزرگ‌تری در ذهن داشته باشید. اگر در شرایطی بودید که تکه‌ای از یک غیبت دسته اول را شنیدید، از نشان دادن عکس‌العمل، خودداری کنید. همین کار را زمانی که سرزنش و یا انتقادی درباره‌ی خودتان می‌شنوید، انجام دهید. به ویژه اگر احساس می‌کنید که آنچه گفته شده ناعادلانه بوده است (به نظر شما گوینده‌ی آن جملات در هنگام بیان آن تحت چه فشاری بوده است)؟ انتشار شایعات سرطان کلیسا هستند و من آموخته‌ام که به آنها گوش ندهم، بلکه به عوض بهترین چیزی را که درباره‌ی هر شخص می‌دانم،

باور داشته باشیم و به همان بسنده کنیم. ما خدایی عظیم با قلبی عظیم داریم و این واقعیتی است که در پس نزاع‌ها و مجادله‌های موجود در کلیسا وجود دارد، که باید تمام توجهی خود را به آن معطوف کنیم.

ششم، برای خودتان اهدافی دست‌یافتنی تعیین کنید. یکی از دلایل اصلی وجود مشکلات روحی در ایالات متحده این است که آمریکایی‌ها اغلب اهداف بسیار دور از دسترسی را برای خود تعیین می‌کنند و آن‌را بیش‌ازحد با تأکید، بر "موفقیت" متصل می‌کنند. شما تا زمانی که این مسئله را به چشم نبینید، هیچ‌وقت نمی‌توانید آنها را درست درک کنید و اکثر ایشان در آخر یا دلسرد می‌شوند و یا ریاکارانه به تظاهر می‌پردازند (رومیان 3:12 را مطالعه کنید). اهداف معقول و قابل حصول؛ دعا نمودن برای آن و زندگی کلیسایی خود را حفظ کنید؛ مگر اینکه خدا شما را کاملاً به جهتی دیگر فرا بخواند. به هر روشی که می‌خواهید می‌توانید خواسته‌های بزرگ - تان را به خدا بگویید، اما تلاش نکنید تا با دعاهای سوزناک که جواب‌شان در خودشان مشخص است، سودجویانه و خودخواهانه دعا کنید. شاید باورش سخت باشد اما خدا به همان اندازه که شما فکر می‌کنید باهوش هستید، حس شوخ‌طبعی‌اش را می‌تواند در زندگی شما به نمایش بگذارد! به یاد دارم یک بار در مکزی یک دختری از گروه ما برای نجات هزاران جان شروع به دعا کرد. در آن لحظه تقریباً هیچ‌کس از خود علامتی دال بر وجود اشتیاق نسبت به این موضوع از خود نشان نداد. جلسه را متوقف کردم و از او پرسیدم: "آیا خدا این دعا را در قلب شما قرار داده است؟ زیرا تا به اینجا ما هنوز پنج نفر از این جمعیتی که برای‌شان دعا می‌کنید را هم ندیده‌ایم." چنین داعایی می‌تواند شکل نهان فخر فروشی باشد به این معنی که: "ایمان من از تو قوی‌تر است."

هفتم، همان طور که در فصل "سلاح" گفته شد، به دعا و شکرگزاری در زندگی‌تان اهمیت بیشتری بدهید. چشمان خود را به خدا بدوزید و از خودکامی و درون‌نگری بیش‌ازحد خودداری کنید. من در حال حاضر درگیر دادن مشاوره به چند نفر هستم که به سرعت می‌خواهند شروع به نقد از خود بکنند. این کار راهی به

سوی فروتنی نیست، بلکه برعکس؛ مسیری است که به خودشیفتگی منتهی می‌شود. ما به راستی خدمتگزاران نالایقی هستیم، اما در عین حال پادشاهان پر از روح‌القدس، کاهنان و دوستان خدا هم می‌باشیم. همان طور که توجه‌مان را به خداوند پر جلال‌مان معطوف کرده‌ایم و عبادات و پرستش‌های خود را به او تقدیم می‌کنیم، دلگرمی و قوت‌قلبی که به ما ارزانی می‌دارد را خواهیم شناخت. اراده‌ی خدا این است که در زندگی‌های ما عمل کند و ما را برکت بخشد.

نکته‌ی هشتم ممکن است عجیب به نظر برسد، اما برای غلبه بر دلسردی‌ها بسیار مهم است که آسیب دیدن را یاد بگیریم. تا زمانی که این کار را نکنیم، در غیبت‌های رایج و تلخی‌ای که اکثر جماعت‌ها در کلیساها درگیر آن هستند، شرکت خواهیم کرد. بعضی از افراد برای ناهار یکشنبه غذایی جز کشیش کباب شده ندارند و تا جایی که بتوانند درباره‌ی او به غیبت می‌پردازند! اگر قرار باشد بار آسیب‌هایی که به شما وارد شده است را تا آخر عمر به دوش بکشید، نمی‌توانید امید داشته باشید در خدمتی که می‌خواهید به خداوند بکنید، شخصی مفید و مؤثر باشید. صدمه دیدن بخشی از زندگی بر روی این سیاره است و بخشیدن مسئله‌ای کاملاً ضروری و واجب است. اگر با خودتان صادق باشید، تصدیق خواهید کرد که مطمئناً کسی وجود درد که نسبت به او خشم شدیدی در خود احساس می‌کنید و آن شخص احتمالاً یک مسیحی است. مدتی است که با خود مقاله‌ای تحت عنوان "کمک‌های اولیه برای اورژانس روحانی" را حمل می‌کنم. منطق صحیحی در پشت این کتاب وجود دارد و شما را در زمانی که برادر یا خواهری در مسیح به شما صدمه می‌زند، راهنمایی می‌کند:

- 1 - آرامش خود را حفظ کنید. «بازایستید و بدانید که من خدا هستم.» عجله کردن در درست کردن ضرر، معمولاً باعث ضرر بیشتر می‌شود.
- 2 - در مورد آسیب وارده، تفکر کنید. علت حادثه چه بود؟ آیا می‌توانستید کاری انجام دهید و از وقوع آن جلوگیری کنید؟ شخصی که آسیب رسانده است چه احساسی دارد؟ اگر اوضاع برعکس چیزی می‌بود که الان است چه؟

- 3 - جای زخم را کاملاً با محبت بشوید تا تمام احساسات سخت‌دلی و کینه‌توزی شسته شده، پاک شود.
- 4 - سطح آن را با مرهم محبت و پانسمان آزادی، کاملاً بپوشانید. این عمل شما را در برابر عفونت‌های رنجش و تلخی محافظت می‌کند.
- 5 - درد حاصل از آسیب را به وسیله‌ی بخشش، تحت کنترل نگاه دارید. این کار شما از محل آسیب‌دیدگی به افزار بخشش محافظت کرده و باعث می‌شود تا زمانی که زخم بهبودی کامل نیافته است، از دید دور باشد.
- 6 - زخم را نکنید. دوباره مطرح کردن سوژه باعث می‌شود زخم دوباره باز شود. خطرات جدی ناشی از عفونت (به شماره‌ی 4، و قبل از آن باز گردید)، هنوز وجود دارند و کاملاً از بین نرفته‌اند که می‌توانند از بُعد روحانی کشنده باشند.
- 7 - مراقب باشید تا دچار ترحم و دلسوزی به حال خود نشوید، این احساس می‌تواند بسیار دردناک باشد و یا شما را بیش‌ازحد حساس کند. از این احساس اغلب تحت‌عنوان درد ترک کردن نام برده می‌شود، زیرا علامت آن ترک کردن و دوری از دیگران است، به ویژه کسانی که عامل ایجاد درد بوده‌اند. روش درمان، پذیرش عذرخواهی است.
- 8 - ادراک و دریافت. چند مرتبه در روز با دوزهای بسیار بالا، آنتی‌بیوتیک خود را از کلام‌خدا در دعا، دریافت کنید. این کار اثر آرامبخش و تسکین‌دهنده‌ی مصرف مسکن را دارد.
- 9 - با طیب اعظم همیشه در تماس باشید. می‌توانید همیشه بر قدرت، شادی و آرامشی که به شما در زمان دوره‌ی نقاهت یاری می‌بخشد، حساب کنید.
- 10 - بهبودی کامل زمانی حاصل می‌شود که بیمار به مشارکت و هماهنگی کامل با سایر ایمانداران بازگشته باشد، مخصوصاً زمانی که فرد خاطی نیز در بین این گروه باشد.

نکته‌ی نهمی که ذکر شد پادزهری فوق‌العاده برای دل‌سردی است، به خصوص برای استفاده‌ی شخصی؛ تا به این شناخت برسید که زندگی کردن با خدا بسیار آسان است. او خدای محبت، رحمت و بخشش است و آماده‌ی توجه به کوچک‌ترین تلاش شما است. اگر دادن یک فنجان آب به دیگری در نزد او عملی شایسته‌ی ستایش است، پس دیگر درباره‌ی شهادت دادن به نام او، پخش تراکت، خدمت طولانی مدت، و دعای وفادارانه چه می‌توان گفت؟ یکی از عواملی که در طول تمام این سال‌ها باعث شده است بتوانم ادامه بدهم، این اطمینان بوده که حتی در زمان شکست مطلق نیز او همچنان مرا دوست دارد و از من می‌خواهد تا دوباره بر پاهایم بایستم و مسابقه را از سر بگیرم.

در ارتباط با نکته‌ی دهم سعی کنید دوباره سوختگیری کردن را یاد بگیرید. دی. ال. مودی یک بار به من گفت: "دنیا تا به حال کسی را به خودش ندیده است، که صددرصد خود را وقف کرده باشد." من معتقدم که بسیاری برای اینکه تبدیل به آن شخصی شوند که مقدر نبوده است بشوند، بیش از حد سعی کرده و به افراط کشیده شده‌اند. طریقه‌ای که خدا فدکاری را می‌سنجد و آن میزان که بشر فدکاری را به وسیله‌اش وزن می‌کند دو مسئله‌ی کاملاً مجزا هستند. به عنوان انسان نمی‌توانید به کمال برسید! باید این واقعیت را بپذیرید و زمانی که احساس می‌کنید نیاز به استراحت کردن دارید، صبر کرده کمی به خودتان زمان دهید. برای بعضی این زمان استراحت می‌تواند پیاده‌روی در جنگل، گذراندن تعطیلاتی چند روزه، یا فقط دور شدن از هیاهوی زندگی و مطالعه کردن (ترجیحاً کتب غیرمذهبی) و یا دیدن یک فیلم خوب باشد. پولس رسول در تشویق کردن و دلگرمی دادن خبره بود. او جملات سخت خود را خرد و قابل هضم نمی‌کرد و این باعث می‌شد تعریف‌ها و نظرات سخاوتمندانه‌اش ارزش بیشتری پیدا کند. می‌خواهم این فصل را با یکی از تأکیدات او در هنگام خداحافظی با اهالی قرن‌تس تمام کنم. دستوراتی که با توجه به شرایط سختی که آنها در آن زمان با آن روبه‌رو بودند، مطمئناً برایشان بسیار باارزش محسوب می‌شد: «پس، برادران عزیزم، ثابت و استوار بوده، همواره با تمام

بازگشت ممنوع/122

وجود به کار خداوند مشغول باشید، زیرا می‌دانید زحمت شما در خداوند بیپوده نیست.» (اول قرنتیان 58:15).

فصل دهم

تعادل معنوی

به اعتقاد من برای مسیحان حفظ تعادل در بسیاری از زمینه‌ها بسیار مهم است. ما یک دشمن داریم و او یک شخصیت کوچک بانمک با دو شاخ و یک چنگال سه‌شاخه نیست! بلکه بسیار باهوش است. (او به دنبال فریب دادن و به بار آوردن ویرانی است). اگر نسبت به مکرهای او بی‌تفاوت باشیم، به راحتی ممکن است دچار کج‌روی شده از مرز افراط‌گرایی عبور کنیم؛ نه به این معنی که ممکن است وارد فرقه‌ای دیگر بشویم، بلکه ممکن است در بخش‌های مختلف زندگی‌مان اعمالی فرقه‌گونه مرتکب شویم.

هنگامی که شخصی زندگی خود را به عیسی می‌سپارد، اینگونه به نظر می‌رسد که شیطان هرکاری می‌کند تا او را به سمت وسوی این کج‌روی هدایت کند تا زندگی مسیحی او تأثیری که باید داشته باشد را، از دست بدهد. جان استات³⁶ در کتاب کوچک و فوق‌العاده‌ی خود به نام مسیحیت متعادل³⁷، به این نکته اشاره می‌کند که چگونه شیطان می‌خواهد ما را دچار دوقطبی بگرداند و باعث شود به عوض آنکه علیه او با هم متحد باشیم، رودرروی یکدیگر بایستیم. این درست برخلاف اصل اساسی محبت است که آن‌را در فصل 4 بررسی کردیم. عصبانیت در فضا موج می‌زند، افراد کنترل‌شان را از دست داده خشمگین می‌شوند و به صورت فیزیکی به هم حمله می‌کنند. ارتدکس‌های غیور اغلب می‌توانند بی‌محبت باشند. آن‌چنان دور از ذهن نیست زمانی که عصبانی می‌شوید کارتان به جایی بکشد که تعلیمات مذهبی‌تان را با انیکت‌های درست درون جعبه در گوشه‌ای بگذارید و آماده باشید تا هر لحظه ضربه‌ای جانانه حواله‌ی همسایه‌ی خود بکنید! چندی پیش در

³⁶ - John Stott

³⁷ - Balanced Christianity

یکی از کالج‌های کتاب‌مقدس در انگلستان، یک دانشجوی با باورهای کالونیزم و دانشجوی دیگر با دیدگاه آرمینیانیسم واقعاً باهم وارد زود و خورد شدند.

بنابراین اولین مرزی که باید مشخص بشود، حدفاصل بین تجربه‌ای که از بحران داریم و روند رو به رشدمان در خدا می‌باشد. بعضی از مسیحیان تأکید بسیار زیادی بر مسئله‌ی بحران دارند. آنها تأکید شدیدی بر شرکت در همایش‌ها و جمع شدن در منازل به جهت کسب سطح جدیدی از آگاهی و تعهد مسیحی خود دارند. به راحتی می‌توان از این طریق از کسویک³⁸، فایلی³⁹، هفته‌ی مطالعه‌ی کتاب‌مقدس در دیلز⁴⁰ و یا فستیوال کمر بند سبز⁴¹ و یا سازمان ا.ام سواستفاده کرد. معمولاً چنین تجربیاتی که از پر از تجلیات روحانی و حقیقی می‌باشند را نباید حقیر بشماریم (اما اگر تجربه‌هایی با چنین فراز روحانی با روندی رو به رشد دنبال نشوند، تا پایان سال قاعدتاً با احساس گناه و افسردگی، تبدیل به یک غده خواهد شد!) روند رو به رشد و به سمت بلوغ در درجه‌ی اول مسئولیت شما است و باید 365 روز سال به آن توجه شود. مسئله فقط دیگر "سپردن به دست خدا" نیست. محبت و ثمرات روح خودرو نیستند. خدا در افراد مختلف به روش‌های مختلف عمل می‌کند، زیرا او نمی‌خواهد که هویت شما از بین برود. زمانی که هویت فردی خود را به او می‌سپارید، آن را ناب، تطهیر شده و کامل گشته به شما باز می‌گرداند (اول قرنتیان 16:3: «معبود خدایید و روح خدا در شما ساکن است.» را با افسسیان 18:5: «از روح پر شوید» مقایسه کنید). ما به هر دو نیاز داریم و در نظر داشته باشید که هر دوی اینها مهم و ضروری هستند. هیچ کدامشان اختیاری و یا اضافی نیست.

ما همچنین به برقراری تعادل بین نظم و انضباط و آزادی نیاز داریم. در اینجا نیز شیطان سخت مشغول ایجاد جدایی و قطبی کردن است، زیرا شما در یک طرف افرادی را می‌بینید که اصرار شدید دارند تا همه چیز را تا کوچک‌ترین جزئیات ریز را

³⁸ - Keswick

³⁹ - Filey

⁴⁰ - Dales Bible week

⁴¹ - Greenbelt Festival

برنامه‌ریزی کنند، و تأکید دارند که داشتن زمان تعمق و تفکر نیم‌ساعته برای نجات بسیار حیاتی و الزامی است؛ و سپس در طرف دیگر با کسانی روبه‌رو می‌شوید که احساس می‌کنند چنین چیزهایی شیطانی هستند، و وسوسه‌هایی هستند که عامل تکیه بر گوشت و پوست به عوض روح می‌باشند. من موعظه‌های (نسبتاً بد) بسیاری را شنیده‌ام که واعظ فکر می‌کرده، آماده کردن موعظه عملی غیرروحانی است. با این حال در ارتباط با هر دوی این شرایط در انجیل نوشته شده است. زمان‌هایی وجود دارد که باید در ایمان گام بردارید و امید داشته باشید که همه چیز به نتیجه خواهد رسید (و واقعاً نیز بعضی اوقات چاره‌ی دیگری جز این کار نداریم) اما همچنین استفاده از عقل و منطقی که خدا به ما بخشیده است نیز جا و مکانی دارد. پولس رسول در ارتباط با آزادی از شریعت به طول و تفصیل در اول قرنتیان 9:24-27 می‌گوید: «آیا نمی‌دانید که در میدان مسابقه، همه می‌دوند، اما تنها یکی جایزه را می‌برد؟ هر که در مسابقات شرکت می‌جوید، در هر چیز، تن به انضباطی سخت می‌دهد. آنان چنین می‌کنند تا تاجی فانی به دست آورند؛ ولی ما چنین می‌کنیم تا تاجی غیرفانی به دست آوریم. پس من این‌گونه می‌دوم، نه چون کسی که بی‌هدف است؛ و مشت می‌زنم، نه چون کسی که هوا را بزند؛ بلکه تن خود را سختی می‌دهم و در بندگی خویش نگاهش می‌دارم، مبادا پس از موعظه به دیگران، خود مردود گردم.»

حوزه‌ی دیگر که باید مورد توجه قرار گیرد برقراری تعادل بین غیرت و خرد است. ممکن است شما مسیحی جوانی باشید، که از شدت اشتیاق بی‌تاب شوید و بخواهید کل محله‌تان را با تراکت‌های مسیحی پر کنید. فکر کنم همین الان می‌توانید بزرگان و مشایخ کلیسا را در ذهن خود ببینید که سر تکان داده زیر لب غر خواهند زد: "اه! بله، آنچه شما می‌گوئید را ما در سال 1954 امتحان کردیم و جواب نداد. شما با این کار تنها باعث فرار کردن مردم خواهید شد!" شیطان مشتاق تفرقه‌افکنی بین جوانان و مسن‌ترها است. او باید از مشاهده‌ی کلیساهایی که تقریباً از افراد مسن تشکیل شده‌اند، احساس شادی کند؛ جایی که تنها کسی که سنش زیر سن بازنشستگی است خود شبان است! (و زمانی که کلیساها را مملوی از آدم‌های عجیب و غریب بیابد که با انرژی بسیار مشغول جست‌و‌خیز هستند، از

شادی دیوانه می‌شود). مطمئن باشید هرکسی که از زمان نوح به بعد چیزی را به اندازه‌ی جو زیلات و استخوان ماهی⁴² خوب نمی‌داند، احتمالاً نیز به عهد نوح تعلق دارد. جوان‌ترها معمولاً مشتاق نقد و محکوم کردن کلیسا هستند. فرقه‌ی فرزندان خدا⁴³ نام کلیسا را "سیستم" نام نهاد و مردم را به ترک آن تشویق کرد و تعداد زیادی از جوانان متمرّد و عاصی نیز به پیروی از آنها کلیسا را ترک کردند. جالب است که از قضا این فرقه از هر شاخه‌ی دیگر کلیسای مسیحی کنترل‌گتر و سخت‌گیرتر بود.

پاسخی که ما به دنبالش هستیم آنقدر که در دل افراط‌گرایی یافت می‌شود در اعتدال‌گرایی موجود نیست. ما تا حد امکان به خرد و غیرت نیاز داریم. به اشخاصی نیاز داریم که این جرأت و غیرت را در دل دارند تا بیرون رفته کار خدا را ادامه دهند، و همچنین به اعضای مسن‌تر و خردمندتری نیاز داریم که می‌توانند مشاوره بدهند و به جوان‌ترها در محاسبه‌ی هزینه‌ها کمک کنند و زمانی که شور و شوق اولیه آنها سپری شد، ایشان را رو به جلو راهنمایی کنند. «هیچ‌گاه غیرت شما فروکش نکند؛ در روح شعله‌ور باشید و خداوند را خدمت کنید.» (رومیان 12:11). اشتیاق و هیجان مسری است، برای دست یافتن به آن، به هوش زیادی نیاز نیست و این ویژگی هر کلیسای رو به شکوفایی است، و یکی از دلایل رشد سریع و عظیم کلیساهای پنطیکاستی در آمریکای لاتین نیز می‌باشد.

در راستای غیرت و خرد، به برقراری تعادل بین اطاعت و هدایت شخصی نیز نیاز داریم. تعلیم شفافی در ارتباط با اطاعت از سوی پولس رسول وجود دارد: «آنان را که در میان شما زحمت می‌کشند و از جانب خداوند رهبران شما بوده، پندتان می‌دهند، گرامی بدارید» (اول تسالونیکیان 12:5) به همین ترتیب رهبران نیز نباید اعتبار خود را در رهبری کردن از دست بدهند. شایسته نیست که رهبران کلیسا بر گله‌ی خود حکم‌رانی کنند، زیرا با انجام این کار اعتبار خود را برای رهبر بودن از

⁴² - Joe Zealot and the fishbones

⁴³ - فرقه‌ی The Children of God که توسط دیوید برگ (David Berg) در کالیفرنیا پایه‌گذاری شد.

دست خواهند داد. آنها به عوض خدا خود را خدمت خواهند کرد. در سازمان ا.ام، ما تقریباً همیشه با موضوع اطاعت مواجه هستیم و آن دسته از ما که جز رهبران هستیم، دائماً در حال قدردانی از افرادی دارای مسح هستیم، و به همراه افراد تیم در دعا هستیم تا اراده‌ی خداوند را دریابیم. ما مراقب هستیم که مبدا تبدیل به اشخاصی غیرمنطقی و زورگو شویم، ولی اگر ببینیم افرادی که زیردستان هستند، در موقعیت‌هایی قرار دارند که ممکن است برای‌شان خطرناک باشد و یا احتمال آن می‌رود که دست به اقداماتی نابخردانه بزنند، وظیفه‌ی ما است که به ایشان هشدار دهیم. ما به عنوان کسانی که تحت کنترل و اطاعت از رهبری روحانی هستیم، مراقب هستیم که کورکورانه از کسی پیروی نکنیم، و یا به رهبر اجازه نمی‌دهیم تا تمام مسئولیت هدایت را مانند یک پلیس راهنمایی رانندگی بر عهده بگیرد. این کار مانند انکار مسئولیت در برابر درک آن چیزی است که خدا از شما می‌خواهد تا انجام دهید.

هدایت کردن یکی از دشوارترین مقوله‌های تعلیم مسیحی است، به ویژه در ارتباط با مسائل حساسی مانند انتخاب شغل و یا شریک زندگی. من از دکتر فرانسیس شفر⁴⁴ بسیار سپاسگزارم که به این موضوع به زیبایی اشاره کرده است. او می‌گوید: "زمانی که به تقاضاهای کوچک می‌رسد، بعد از هدف‌گیری درست تنها کافی است اهرم را کشیده، دکمه را بچکانید تا چنگک⁴⁵ رها شود!" نتیجه‌ی آن بعضی وقت‌ها انجیل روبان زده‌ی کوچکی است، به نشانه‌ی اینکه دعاهای شما پاسخ داده شده است. همچنین می‌توانید آن‌را به همه نشان دهید تا علامتی باشد بر اینکه شخصی روحانی هستید. اما گاهی اوقات نگرانی خدا بیشتر در ارتباط با فروتنی و ایمان ما است تا دعاهای مان برای این و آن! ممکن است قبل از یادگیری در مورد نحوه‌ی عمل کرد خدا، مجبور شوید صدها بار اهرم را کشیده و دکمه را بچکانید. ما نمی‌توانیم خدا را در هیچ ظرف و حصاری بگنجانیم. او از تمامی طبقه -

44 - Dr. Francis Schaeffer

45 - منظور نویسنده جعبه‌ی شیشه‌ای پر از جایزه در شهربازی است. م.

بندی‌ها؛ دسته‌بندی‌ها با برچسب‌های فرقه‌ای یا شخصی فراتر است. او خدایی غیر قابل پیش‌بینی است.

شما قبلاً با تعادلی که نیاز است بین زمان نبرد و بقیه‌ی زندگی مسیحی برقرار شود، آشنا شده‌اید. در انجیل ارجاع‌های بسیاری به نبرد شده است. پولس رسول به تیموتائوس می‌فرماید: «جنگ نیکو را جنگیده‌ام.» صادقانه بگوییم من این اصلاحات نظامی را اصلاً دوست ندارم، اما خداوند به دلیل حاکمیت خود آن‌را برگزیده است و من نیز باید آن‌را بپذیرم و به کار بگیرم. ما قطعاً در وضعیت جنگی هستیم و همواره لازم است انگشت‌مان بر روی ماشه باشد. در اشعیا 3:26 آیه‌ای وجود دارد که اغلب قلب من را هدایت کرده است و من به شما پیشنهاد می‌کنم که در آن مرتباً تعمق کنید: «اندیشه‌ی استوار را در آرامش کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل می‌دارد.» داشتن اعتمادی عمیق در دل از تدارکات لازم برای نبرد است.

سپس، ما به برقراری تعادل بین قوانین و اصول بنیادین مسیحی و سیاست‌های کلیسایی و یا نهضت‌گونه نیاز داریم. من در کتابم تحت‌عنوان، انقلاب محبت و تعادل⁴⁶، به تفصیل به این موضوع پرداخته‌ام. در اُم‌ام ما به این نتیجه رسیدیم که استفاده از کیسه‌ی خواب برای کارکنان برای خدمت کوتاه مدت تابستانی، از آنجایی تمام مدت در حال جابه‌جا شدن هستند، کار معقولی است. روزی دختری به گروه ما پیوست و تفکرش این بود که استفاده‌ی از کیسه‌ی خواب چیزی است که خدا می‌خواهد! اینکه شاید استفاده‌ی از کیسه‌ی خواب نمادی از زندگی چادرنشینی و عشایری بود و علامت و وابسته نبودن به موقعیت اجتماعی و مسائل مادی محسوب می‌شد. بنابراین زمانی که به خانه بازگشت از مادرش خواهش کرد تا تختش را از اتاقش خارج کنند تا بتواند بر زمین بخوابد. فکر کنم می‌توان تصور کرد که مادرش در آن لحظه چه حالی داشته است!

ممکن است به نظر برسد که در حال ایراد گرفتن بی‌جا هستیم، اما من از اینکه چگونه مسیحیان می‌توانند در ارتباط با مسائلی به این بی‌اهمیتی تا این حد نگران باشند، شگفت‌زده می‌شوم. بلندی مو، مدل لباس، استفاده از نیمکت و یا صندلی در کلیسا، همه‌ی این موارد می‌توانند باعث سردرگمی و یا تفرقه شوند. رویکردی که پولس رسول درباره‌ی قوانین مربوط به غذا در پیش گرفت، کاملاً واضح و به دور از ابهام است. مهم این است که به ندای وجدان‌تان گوش دهید، اما همیشه مراقب سایرینی باشید که وجدان‌شان حساس‌تر از شما است، زیرا محبت شما به برادرتان شامل این مسئله نیز می‌شود که او از عمل شما احساس ناآرامی و ناراحتی نکند (رساله‌ی اول قرنتیان 9:8-13 را مطالعه کنید).

به دنبال یافتن حد تعادل بین محبت و قضاوت باشید. "کدام‌یک را ترجیح می‌دهید؟" پولس از قرنتیان می‌پرسد: «کدام‌یک را ترجیح می‌دهید؟ با چوب نزدتان بیایم یا با محبت و روحی ملایم؟» مواقعی وجود دارد که وظیفه‌ی ما ایجاب می‌کند ایماندار دیگری را سرزنش کنیم، البته باید به خاطر داشته باشیم که همیشه این کار را با محبت انجام دهیم. داوری و قضاوت بخشی از پیغام ایمان مسیحی است و هر از گاهی افراد خاصی احساس می‌کنند که خوانده شده‌اند تا از قضاوت سخن برانند. دیوید ویلکرسون⁴⁷ (نویسنده‌ی کتاب صلیب و آوازه‌ی چاقوی ضامن‌دار) جزو کسانی است که احساس می‌کند در حال حاضر موضوعی که باید به آن بپردازد همین امر است و گوش دادن به بعضی از موعظه‌های او واقعاً ناراحت‌کننده است.

همیشه در پشت نظرها و قضاوت شما باید عنصر محبت نهفته باشد. اگر نمی‌توانید حقیقت را با مهربانی بگویید، پس اجازه دهید شخص دیگری این کار را انجام دهد. اگر هر حالتی غیر از این وجود داشته باشد، شما رد صلاحیت شده‌اید. چه شخصی که با او طرف هستید مسیحی باشد و چه بی‌ایمان، این مسئله در هر دو صورت صادق است. موعظات دی.ال. مودی توسط مردی ناشناس که به او گفته بود بهتر است بیشتر درباره‌ی محبت صحبت کند، متحول شد. در درون بسیاری از

ما اشتیاق عظیمی به سمت قضاوت کردن وجود دارد. عقیده‌ی من این است، اگر متنی که در طی آن می‌خواهیم نگرانی خود را انتقال دهیم 80 درصد بر محور محبت و 20 درصد را بر قضاوت کردن اختصاص دهیم، آن زمان است که تعادل مورد نیاز را برقرار کرده‌ایم.

لازم است تا بعضی از ما تعادل بین کار و عبادت را بیاموزیم. بعضی فکر می‌کنند که تنها پرستش خداوند مهم‌ترین کار در زندگی آنها است. برخی دیگر شور و هیجان یورش بردن به خیابان‌ها، برای آغاز انقلاب مسیحی را کافی می‌دانند. هر دوی آنها خوب است؛ اما ما افرادی را داریم که طرفدار کاری عملی هستند (مثل من) و زمانی که به اُم می‌پیوندند به دلیل ساعات‌های زیادی که صرف عبادت و پرستش می‌شود، احساس ناراحتی و نارضایتی می‌کنند. حقیقت این است که اگر قرار باشد کار مؤثری انجام دهیم، آن کار نه از طریق قدرت خودمان، بلکه تنها از طریق قوت روح خدا به انجام خواهد رسید، از سویی دیگر نیاز است تا با صبوری منتظر عمل دستان خداوند باشیم و در نتیجه زمان بیشتری برای جلال دادن نام او خواهیم داشت. تا زمانی که یاد نگرفته باشیم با یکدیگر به درستی رفتار کنیم، نمی‌توانیم کمال آنچه لازم است را در حق خدا ادا کنیم، و این نیز خود مسئله‌ای است که به زمان احتیاج دارد. سعی کنید تا جایی که ممکن است از قطبی شدن اجتناب کنید، زیرا باعث قطبی شدنی زنجیروار می‌شود و شیطان هر دفعه برنده‌ی میدان خواهد بود.

مرحله‌ی بعد به ویژه برای رهبران مسیحی، یکی از سخت‌ترین مرحله‌ها است. این قسمت به تعادل بین کلیسا و خانواده مربوط می‌شود. بر اساس شواهدی که من تا به حال دیده‌ام در میان مردان مسیحی بی‌توجهی نسبت به خانواده امری طبیعی به نظر می‌رسد. شما در جایی دیگر مشغول موعظه کردن و راهنمایی سایرین هستید، در حالی که همسر و فرزندان‌تان کاملاً از معادله پاک شده‌اند. یک بار شخصی گفت: "هر نادانی می‌تواند از طریق تجربه بیاموزد." بنابراین، اگر هنوز همسر نداشته تشکیل خانواده نداده‌اید، سعی کنید قبل از اینکه در زندگی‌تان

اشتباهی مرتکب شوید، از تجربه‌ی دیگران درس بگیرید زیرا نادیده گرفتن آنها راهی بسیار آسان است، (حتی می‌توان گفت این کار برای کسی که طرز فکر غلطی دارد، عملی مقدس به شمار می‌آید). اگر چنین نکنید، مجبور می‌شوید زمانی که همسرتان در حال ترک کردن تان است، از طریق تجربه‌ی شخصی درس بگیرید. همان شخص افزود: "عاقل کسی است که از راهنمایی سایرین درس بگیرد." شیطان این روزها تمام حواس خود را متوجه‌ی خانواده‌ها کرده است، و اگر در همان ابتدا دقت و توجه‌ی لازم را به خرج ندهید، برنده خواهد شد. اگر هنوز ازدواج نکرده‌اید برای یادگیری ایجاد ارتباط درست، هنوز وقت دارید. یاد بگیرید چگونه باید با افراد مختلف ایجاد ارتباط کنید. بیاموزید که چگونه می‌توانید نقاط ضعف دیگران را بپذیرید و بگذرید. همسر آینده‌ی شما ممکن است همان ایرادهایی را داشته باشد، که هم‌خانه‌ی فعلی شما دارد. اگر مسئولیت شسانی و رهبری کلیسا را دارید، چیزی که از رسالات پولس بر ما واضح و مبرهن است این است که یکی از شروط خدمت شما این است که خانواده‌ی شما محترم و مطیع باشند. اگر شما سهم کامل و تام خود را در تعلیم و تربیت فرزندان تان به عهده نگیرید، ایشان نیز احترام و اطاعتی - چه برسد به محبت- را که باید از خود نشان دهند، نشان نخواهند داد. محبت، محبت را به وجود می‌آورد.

همچنین در تلاش باشید تا بین دیدگاه مثبت و منفی تعادل برقرار کنید. این خود معضل سختی است، زیرا بسیار غیرقابل تعریف و تعیین است. بسیاری از افراد دیدگاهی منفی به زندگی دارند، با رگه‌ای از بدبینی، در آنها این تمایل وجود دارد تا از صحت و سقم همه چیز مطمئن شوند. اگر احساس می‌کنید که به این دسته تعلق دارید، بگذارید سه هشدار جدی به شما بدهم. در سن چهل سالگی شما تبدیل به یک فرد کاملاً افسرده و تیره‌بخت خواهید شد و قرار است افراد دیگری را نیز نگون‌بخت و غم‌زده کنید؛ و فکر می‌کنم واجب است تا به حال کسی که قرار است با شما ازدواج کند، دعا کرد! فرزندان شما احتمالاً سه برابر خودتان افراد بدبین و منفی‌ای خواهند شد و به احتمال بسیار در آخر نسبت به شما نیز منفی‌نگر خواهند

بود. این با سفارشی که به ما در فیلیپیان ۴:۸، ۹ درباره‌ی اندیشیدن: «هر آنچه راست است، هر آنچه والاست، هر آنچه درست است، هر آنچه پاک است، هر آنچه دوست‌داشتنی و هر آنچه ستودنی است» شده است، در تضاد می‌باشد. من می‌دانم که شک‌گرایی و بدبینی روشی برای محافظت از خود در برابر ناامیدی‌های زندگی است، اما بهای گزافی به همراه دارد. اگر می‌خواهید به عنوان یک مسیحی بر زمین، جایی که مسائل بسیار زیادی برای بدبین کردن مان وجود دارد، به حیات خود ادامه دهید، باید بتوانید بگویید: "در عیسی همه‌چیز برای من ممکن است، در او من قدرتمند هستم."

به طور قطع در طی زندگی، اوقاتی برای بیان کردن جملات منفی وجود دارد، و خود کتاب مقدس پر از چنین جملاتی است. هیچ اشکالی در دیدن بعد منفی قضایا وجود ندارد، مشروط بر اینکه آماده باشید اگر غیر از آنچه فکر می‌کنید ثابت شد، با دیدی مثبت به مسائل بنگرید. این مقوله‌ای است که خود من نیز با آن در کشمکش هستم تا بتوانم درک کنم چگونه می‌توانم حد تعادل مناسب را پیدا کنم، و یافتن جواب آن به هیچ‌وجه آسان نیست. هیچ راه میانبری وجود ندارد، تنها راه حل این مشکل استمرار و کار کردن مداوم و ارادی است.

اگر بتوانید دیدگاهی متعادل بین عقل و درایت و ایمانی که با ترس بیگانه است برقرار کنید، زندگی برای تان بسیار ساده‌تر خواهد شد. توزر اظهار می‌دارد که: "کمی شک سالم و بی‌غرض، به اندازه‌ی ایمان داشتن، برای آسایش روح مان ضروری است. اگر شک و تردید را در حدی معقول در خود پرورش دهیم، کار درستی انجام می‌دهیم. این کار ما را از هزار باتلاق و گنداب به دور نگاه می‌دارد. داشتن شک و تردید در بعضی موارد کشنده نیست، اما ممکن است باور کردن همه‌چیز کشنده باشد." مسیحیان خوانده شده‌اند تا ایمان داشته باشند، نه اینکه زودباور باشند. مبشران ساده‌لوح بسیاری در اطراف ما وجود دارند که به سادگی همه‌چیز را باور می‌کنند، به خصوص اگر در ظاهر روحانی به نظر برسد؛ یا به معجزه مربوط باشد؛ و یا در شکل و شمایل یک کتاب باشد. بسیاری از افراد از این طریق گمراه گشته‌اند،

بنابراین دعا کردن به منظور داشتن قوه‌ی تشخیص بسیار مهم است. تنها صرف اینکه شخصی ظاهر پسندیده‌ای دارد، استخوان‌بندی خوبی دارد، یا رفتاری خدایستدانه دارد، نمی‌تواند به این معنا باشد که هرچه می‌گوید درست است. کلام‌خدا را جست‌وجو کنید. از کتاب مقدس به عنوان میزان و مرجعی برای همه‌ی تعالیم، از جمله این کتاب، استفاده کنید.

آخرین نکته‌ای که می‌خواهم بیان کنم در ارتباط با لزوم تعادل بین مسح شدن و تعلیم گرفتن است. بعضی از مسیحیان چنان تأکید بر مسح روح دارند که مدارس کتاب‌مقدس، تعلیمات شبانی، و تعلیمات دقیق را از شیطان می‌دانند. چه یاوه‌اندیشی‌ای! البته که ما به الهیات‌دانان، شبانان و مبشرین آموزش‌دیده و مجرب نیاز داریم، به ویژه آنانی که فروتن، شکسته، و سرشار از روح هستند.

من دو سال از عمرم را در مؤسسه‌ی انجیلی مودی گذراندم و این زمان برای من بسیار باارزش بود و به من این فرصت را داد تا بتوانم انواع کتاب روحانی را جست‌وجو کرده، در آنها تعمق کنم. در این مرکز بود که من اولین بار رویای ترکیه و سرزمین‌های دیگری را که بخش مهمی از دوران خدمت من در اُام بوده است، دریافت کردم. زمانی که در این مرکز آموزش گذشت برای من از ارزش بالایی برخوردار است. زمانی برای وسوسه‌های فراوان، اما در عین حال به همراه دوره‌ای عالی برای رشدی عظیم.

هیچ فکر نکنید که چنین آموزش‌هایی ممکن است شخصیت شما را از بین ببرد و یا ممکن است شما را در فرم و قالبی به خصوص تغییر دهد. همچنان که شما خود را در معرض کلام و روح مقدس خدا قرار می‌دهید، خدا نیز می‌خواهد شاهد رشد شخصیت شما باشد که هم‌شکل و هم‌سیمای پسرش عیسی بگردید. در واقع، هرچه بیشتر در مورد حقایق از او بیاموزید، زیاده‌تر نیز از برکات روح او برخوردار خواهید شد، و در ذات و شخصیت غنی‌تری خواهید گشت. دیگر نیازی به اثبات نمودن خود نخواهید داشت. کم‌کم عادت می‌کنید که خود را در دو بعد بنگرید؛ هم

به عنوان کسی که به طرز ناامیدکننده‌ای از ایده‌آل‌های خدا دور گشته است و هم کسی که آشنایی با او اتفاقی بسیار نیکوتر و دلپذیرتر از گذشته است. در هر زمینه از زندگی نیاز به نوعی تعادل وجود دارد. به تعادل به عنوان مفهومی کسل‌کننده و ملال‌آور نیاندیشید، و یا با دیدی که در برخی از ایالت‌ها به آن دارند، و اعتدال را سازش با شیطان می‌دانند. تعادل هماهنگی و ملایمت است، پایه‌ای پایدار است برای ایجاد انقلابِ محبت.

فصل یازدهم زندگی خانوادگی

شاگردسازی از خانواده شروع می‌شود؛ نه فقط در بین زن و شوهر، بلکه شامل پدر و مادر، پدربزرگ و مادربزرگ، فرزندان و نوه‌ها می‌شود. خانواده‌ی شما احتمالاً شما را بهتر از هر کس دیگری در دنیا می‌شناسند، مطمئناً بهتر از آنچه که حتی فکرش را می‌کنید. شما نمی‌توانید اسرار زیادی را از آنها مخفی کنید و آنها به راحتی واقعیت مخفی شده در ظاهرسازی‌های شما را می‌توانند، ببینند. به این ترتیب، آنها جدای از اینکه سزاوار تمامی سعی و تلاش شما برای داشتن زندگی‌ای موفق می‌باشند، با ارزش‌ترین راه نشان دادن باورهای شما نیز به حساب می‌آیند. یک خانه‌ی مسیحی می‌تواند شهادت باشکوهی از حقیقت حضور خداوند در میان شما، و همچنین دارایی شگفت‌انگیزی در محکم کردن قدم‌های شما در راه راست باشد. در بررسی مختصری در باب این موضوع، می‌خواهم باری دیگر مسائل و حوزه‌هایی را که نیاز به داشتن تعادل در آنها ضروری است، مورد بحث قرار دهم. به یاد داشتن آنها به عنوان یک سیستم هشداردهی در پس ذهن‌تان می‌تواند بسیار کارآمد باشد، مخصوصاً وقتی در گرماگرم مشاخره هستید و ناگهان متوجه می‌شوید در حال گفتن سخنانی هستید که آرزو می‌کردید می‌توانستید آنها را پس بگیرید. یکی از مسائلی مشترکی که باید در آن تعادل داشته باشیم و می‌تواند عذاب‌وجدان به همراه داشته باشد، مسئله‌ی "رها کردن همه‌ی مادیات" و آروزی داشتن خانه‌ای لوکس و زیبا است. در دو سوی طیف این دو طرز فکر، من با افرادی از هر دو دیدگاه آشنا شده‌ام که به نظر من مرتکب اشتباهاتی شده‌اند. بسیاری از مسیحیان الویت‌های بسیاری برای زیباسازی خانه‌هایشان قائل هستند و اغلب احساس می‌کنم که باید درباره‌ی استانداردهای زندگی‌شان از آنها پرسش‌هایی

پرسیده شود. کتاب‌های متعددی مانند کتاب گاو طلایی⁴⁸ به قلم جان وایت⁴⁹ چاپ شده است، و اگر یکی از نگرانی‌های تان این است که سبک زندگی تان بالاتر از آن چیزی است که برای یک مسیحی در نظر گرفته شده، می‌توانید این کتاب را بخوانید. این کتاب، به عنوان کتابی با منطقی درست به شیوایی نوشته شده است و خواندنش را به شما توصیه می‌کنم. با این حال به نظر می‌رسد که بخش دیگری از جامعه‌ی مسیحی از این طرز فکر تبعیت می‌کند که داشتن خانه‌ای شیک و فریبنده، عملی غیرروحانی است و پسندیده‌تر این است تا جایی که ممکن است برای پیشبرد کار خدا از دارایی خود ببخشیم. باید بگویم که با دیدگاه دوم احساس هم‌دلی بسیار زیادی دارم، اما این طرز فکر مشکلات خاصی را به دنبال دارد. زندگی کردن در خانه‌ای به هم ریخته و کثیف، شهادت ناکافی‌ای برای ایمانی است که شادی را موعظه می‌کند، و دائماً بشاش بودن در محیطی زشت و آشفته، واقعاً سخت است چه رسد به شاد بودن! خداوند ما زیبایی را آفرید: بیشتر زشتی‌های جهان، صنعت دست بشر است. از اینجا می‌توانیم نتیجه بگیریم که او زیبایی را دوست دارد و خانه‌های ما باید تا حد امکان زیبا باشند. حفظ این تعادل در حالی که ده‌ها میلیون نفر در سراسر جهان خانه‌ای مناسب ندارند که بتوانند حتی درباره‌اش حرفی بزنند، موضوعی است که من هنوز عمیقاً با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنم.

زیبا بودن خانه‌های ما به معنای داشتن مبلمانی گرانقیمت نیست. ما باید استانداردهای مان را بالاتر از طرز تفکر محله و خانه‌های مجاورمان، که مبلمان خانه را بر اساس هزینه‌ای که برایش پرداخت شده است می‌سنجند، قرار دهیم. بیشتر خانه‌های زیبا و جذاب نتیجه‌ی تلاش و قوه‌ی تجسمی است که در طراحی آن خانه به کار رفته، نه هزینه‌ای که برای اشیای آن خانه پرداخت شده است. شوهران باید نسبت به ظاهر خانه‌ی خود علاقه داشته باشند و به همسران خود زمان و در حد توان‌شان بودجه‌ی لازم را برای تزئین و هرچه زیباتر کردن منزل‌شان بدهند. آنها

⁴⁸ - John white

⁴⁹ - The Golden Cow

همچنین باید با دل و جان در کارهای منزل کمک کنند. شما هر دو در مسیح آزاد شده‌اید، پس سعی کنید تا از زیر یوغ بعضی از کلیشه‌های اجتماعی خارج شوید، به ویژه برچسب "خانوم کوچولوی خانه‌دار!"

در راستای این موضوع شایان ذکر است که به خاطر داشته باشیم این خدا است که امنیت ما است. بسیاری از غرب‌نشینان مبلغ قابل توجهی را خرج بیمه، دزدگیر و قفل‌های پیشرفته می‌کنند. داشتن بعضی از بیمه‌ها ممکن است از روی احتیاط باشد، اما اجازه ندهید که تبدیل به یک وسواس رفتاری و اعتیادگونه شود. خدا این توانایی را دارد تا از شما محافظت کند. ما در رهبران ا.ام حدود 160 خانواده داریم که در ایمان زندگی می‌کنند، فرزندان‌شان به خوبی تأمین می‌شوند و هیچ کمبودی در فراهم کردن مایحتاج ضروری‌شان ندارند. در دام توطئه‌ها و طرح‌های سکولار و دنیوی افتادن بسیار آسان‌تر است تا اینکه تلاش کنیم اجتماعی دلسوز و مهربان باشیم، که هدف کتاب مقدس نیز همین است.

بخش دوم زندگی خانوادگی که برقراری تعادل در آن بسیار مهم است، برقراری توازن بین داشتن رابطه‌ای صادقانه و آزاد، و مهربان بودن است. البته این موضوعی است که فراتر از خانه و خانواده‌ی ما می‌تواند باشد، مهربانی آن دوستی است که جایش بر سر میز شام ما اغلب خالی است. صداقت بدون محبت یک نفرین است. اگر احساس می‌کنید که یکی از اعضای خانواده‌ی شما نیاز دارد چند جمله حقیقت درباره‌ی خودش از شما بشنود، حتماً مطمئن شوید که جملات‌تان بر پایه‌ی محبت و تنها محبت باشند. این مسئله در مورد نظم و انضباطی که فرزندان‌تان از آن باید پیروی کنند نیز صدق می‌کند. بعضی وقت‌ها باید محبت بر صداقت غلبه یابد. اگر شما یک مرد هستید، احتمالاً هر از گاهی افکار‌تان به سمت زنان دیگر متمایل می‌گردد، اما ممکن است رفتار محبت‌آمیزی که می‌توانید در قبال همسر‌تان انجام دهید، این باشد که آن‌را با همسر‌تان در میان نگذارید. (این کار حکیمانه‌ای است). شما باید بدانید که محبت و عشق به شدت دارای نوسان است. به اشتراک گذاشتن هر احساس گذرا می‌تواند به شدت رفتاری نابالغانه محسوب شود. یک ازدواج

مستحکم، پیوندی است که مبتنی بر فداکاری و تعهد به یکدیگر است، نه متکی بر روابط جنسی و احساسات عاطفی پرتلاطم. وفاداری خود را به شریک زندگی‌تان مرتباً اعلان کنید. اجازه ندهید رابطه‌ی شما سرد شود.

همچنین باید سرزنش کردن‌های‌تان را با استفاده از محبت متعادل‌تر کنید. ارزش انسان‌ها از قوانین بیشتر است، مثل روز سبت که انسان از آن مهم‌تر است، قوانین نیز برای خدمت نمودن به مردم وضع می‌شوند. بنابراین گاهی اوقات محبت کردن از برنده شدن در یک بحث مهم‌تر است. وفاداری شما به همسر یا پدر و مادران و یا فرزندان‌تان و یا خدا؛ اگر به جایی برسید که مجبور شوید بین آنها یکی را انتخاب کنید (و گاهی اوقات نیز مجبور به انتخاب کردن نیز خواهید شد) باید خداوند را انتخاب کنید. محبت به هیچ‌وجه همیشه ملایم و بخشنده نیست، و گاهی اوقات می‌تواند حتی بسیار سرسخت و خشن باشد. اما مطمئن باشید زمانی که در حال پافشاری بر اعتقادات خود هستید، با علم به منافع خانوادگی خود این کار را انجام می‌دهید. بسیار مهم است که یک شوهر همسرش را همان‌گونه که هست بپذیرد و برای او ارزش قائل شود و مسئله‌ی بسیار مهمی است که یک زن نیز از شوهرش حمایت کند. با احساس قدردانی فراوان می‌توانم بگویم که همسر همیشه بهترین و مستحکم‌ترین حامی من بوده است و حتی یک بار هم احساس نکرده‌ام که در ارتباط با مسئله‌ای او لحظه‌ای از حمایت از من دست برداشته باشد. حتی زمانی که باهم در ارتباط با مسئله‌ای اختلاف نظر داریم، می‌توانم با قاطعیت تصدیق کنم که او مرا باور داشته است.

دو مقوله‌ی "کافی نیست" و "بیش از حد است"، جز مشکلات رایج هر ازدواجی می‌باشد. اگر متأهل هستید و یا انتظار می‌رود که به زودی ازدواج کنید، لیست زیر ممکن است برای‌تان مفید باشد. همه‌ی آنها شکایاتی هستند که زنان و شوهران در طی 25 سال گذشته با من در میان گذاشته‌اند:

الف. "کافی نیست" ها از این قرار هستند:

زمان ناکافی. معمولاً جز شکایات زن خانه است تا شوهر! سعی کنید همیشه شریک زندگی خود را بر سرگرمی‌ها، سایر دوستان و بر خدمت خود ترجیح دهید، مگر اینکه شرایطی در خدمت‌تان پیش بیاید که کاملاً اجتناب‌ناپذیر باشد. اگر مجبور هستید اولویت را به خدمات مسیحی خود بدهید، اول مطمئن شوید که بعداً می‌توانید با هم صحبت کنید و حرف‌های او را بشنوید. سعی کنید با یکدیگر مانند یک تیم عمل کنید و بعضی از کارها را با کمک هم انجام دهید.

اطلاعات ناکافی. مطمئن شوید که آنچه در ذهن دارید را با همسران به اشتراک گذاشته‌اید. احتمالاً نیاز خواهد بود که قسمت‌هایی از افکار خود را با برچسب "خصوصی" در گوشه‌ای تنها برای خود نگاه دارید، اما تلاش کنید که تا حد ممکن این بخش از ذهن‌تان کوچک و جزئی بماند.

پول ناکافی. مسائل مربوط به کمبودهای مادی به احتمال زیاد باعث ایجاد تلخ‌ترین بحث‌ها بین شما خواهد بود. حتی اگر حساب بانکی جداگانه‌ای دارید، مطمئن شوید که درباره‌ی هزینه‌های خود با هم صحبت می‌کنید. سازماندهی کردن این بخش از زندگی‌تان از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. یاد بگیرید تا به یکدیگر اعتماد کنید و در تلاش باشید تا با مثبت‌اندیشی یکدیگر را باور داشته باشید.

رابطه‌ی جنسی ناکافی. اغلب شوهر بیشتر شکایت دارد تا زن! در دو دهه‌ی اخیر آنقدر در ارتباط با این موضوع مقالات نوشته شده است که به نظر من اضافه کردن به آنها دیگر سودی ندارد، جز اینکه بگویم زن‌ها نباید از رابطه‌ی جنسی به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی شخصی استفاده کنند. یافتن هماهنگی در زندگی جنسی مسئله‌ای ضروری است. رابطه‌ی جنسی می‌تواند باعث لذت فراوان باشد، و یا منبع درد و وسوسه‌ای وحشتناک. هرگز از مطالعه کردن یک کتاب خوب در این زمینه، و یا مشاوره گرفتن از دیگران نترسید. مراقب باشید تا در ازدواج‌تان درگیر غرور نشوید.

محبت ناکافی. به عنوان یک انسان ما معمولاً بیشتر از رابطه‌ی جنسی به محبت و عشق نیاز داریم. اینجا جایی است که نباید در برابر هم پرتوقع باشید و

فکر کردن به جملات عیسی در ارتباط با این مسئله مفید خواهد بود: «تا خدمت کند نه آنکه خدمت شود.» مردان در ارتباط با زنان باید به خاطر داشته باشند که چیزهای کوچک، تشویق‌های کوچک، و ابراز محبت‌های کوچک اغلب پرمعنی‌تر و باارزش‌تر از بعضی چیزها و کارهای بزرگی است که برای اکثر مردها رضایت به ارمغان می‌آورد.

نظافت ناکافی. اغلب این مشکل از طرف مردها است. دلیلی وجود ندارد که همسران بوی بد دهان و یا پاهای تان را تحمل کند. کمی آب و صابون می‌تواند مشکلات شما را تا حدود بسیاری حل کند. جزئیاتی این‌چنینی در ازدواج بسیار مهم هستند.

دعای ناکافی. معمولاً دعای متحد تا حدودی سخت است، مخصوصاً اگر آن بخش از زندگی فردی شما که به دعا مربوط است هیجان و طراوت لازم را نداشته باشد. اما دست از دعای دو نفره نکشید زیرا می‌تواند بنیاد فوق‌العاده‌ای برای ازدواج شما باشد.

مهمان‌های بیش از حد. اغلب این مسئله تقصیر خانم خانه است. او کمی بیش از حد به مهمان‌نوازی خود افتخار می‌کند و در نتیجه بیش می‌آید که شوهر و فرزندان را فراموش کند. اطمینان حاصل کنید که تمام آن مهمان‌هایی که پذیرایی می‌کنید مانع کار مهم‌تری که باید به آن بپردازید، نشوند. برای رهبران مسیحی و شبانان این خطر وجود دارد که بیش از ظرفیت خانواده مهمان به خانه بیاورند.

بیش از حد نگاه کردن به زنان دیگر. مردان چشمان خود را کنترل کنید! اشتباهی سرگردان شما این توانایی را دارد که آسیب جدی به همسران وارد کند. هر دوی شما باید در مقابل هر فکری که با جمله‌ی "اگر با ... ازدواج کرده بودم." در ذهن تان شروع می‌شود، بایستید. نسبت به زنجیرهای ظریف و حيله‌گرانه‌ی شیطان در این زمینه ساده‌لوح نباشید.

چربی بیش از حد. پرخوری آنقدر گناه رایجی شده است که دیگر کسی چیزی در رابطه با آن نمی‌شنود. هم مردان و هم زنان ممکن است نسبت به خود غافل

شوند. اما اغلب زنان زیادی را می‌بینم که سال‌های جوانی خود را سپری کرده‌اند و مشکل اضافه وزن را تحمل می‌کنند. این خواسته و وظیفه‌ی شوهر شما هست که شما را دوست داشته باشد. اگر وزن خود را کاهش دهید این کار را برای او بسیار آسان‌تر خواهید کرد!

فرزندان زیاد. نه لزوماً از نظر کمیت و تعداد آنها، اما هر از گاهی برای یک استراحت واقعی از محیط خانه دور شوید. هم شما و هم آنها از این زنگ تفریح سود خواهند برد. با این کار افراد مجرد هم می‌توانند در کنار خانواده‌ی شما لذت ببرند و نقشی واقعی در مراقبت فرزندان شما داشته باشند. اگر مجرد هستید، ببینید که آیا در اطراف‌تان خانواده‌ای وجود دارد که بتوانید هر از گاهی به آنها در نگهداری از کودکان‌شان کمک کنید. کمتر پیش آمده است که چنین پیشنهادهایی رد شود!

درخواست‌های بیش‌ازحد. شوهران معمولاً بعد از شرکت در جلسات متعدد ظرفیت‌شان پر می‌شود و اگر فرزندان در خانواده وجود داشته باشد که نیاز به نگهداری داشته باشند، این همسران آنها هستند که باید بهای کار زیاد شوهران‌شان را بپردازند. از خودتان بپرسید: "آیا حضور من در این گروه واقعاً نیاز است؟ آیا این اولویت اصلی من است؟" ما به راحتی بارهای سنگین و یا خواسته‌های سنگینی بر دوش یکدیگر می‌گذاریم.

خانواده‌ی شما نزدیک‌ترین همسایه‌ی شما است. آنها را مانند نفس خود محبت کنید. اگر پایه‌ی شاگرد بودن خود را از خانه آغاز نکنید، پس خدمت شما هنوز آغاز نشده است.

فصل دوازدهم

خداوند همه

دعای من این است که این کتاب شما را به چالش کشیده باشد تا یک زندگی مسیحی عمیق تر و غنی تر، رساتر و مؤثرتری داشته باشید. هدف از نگارش فصل پایانی کتاب، تشویق شما به جهت داشتن تعهدی کامل تر است که همراهی دائمی روح القدس را در پی داشته باشد. نگرانی من از این است که بعضی از شما بدون اینکه از دل و جان جمله‌ی: "عیسی تو در زندگی‌ام حاکم بر هر چیز خواهی بود" را اعتراف کنید، به این مرحله رسیده باشید. بنابراین می‌خواهم در مورد معنا و مفهوم "همه چیز" بسیار دقیق تر توضیح بدهم.

در بین تمام مخدرها، جست‌وجو و یافتن مقام و منزلت اجتماعی از همه اعتیادآورتر است و کمترین احساس رضایت فردی را ایجاد می‌کند. همچنین جز رایج‌ترین اعتیادها نیز می‌باشد. هیچ‌یک از ما کاملاً از قیدوبند آن آزاد نیستیم. با این حال، این موضوع کاملاً در ضدیت با ماهیت و تعالیم کل انجیل مسیح نیز می‌باشد، زیرا تنها ادعایی که به آن فخر می‌کنیم این است که خدا دوست‌مان داشته و نجات‌مان داده است. پولس رسول خطاب به قرنتیان می‌فرماید، «به چیزهایی فخر خواهیم کرد که ضعف مرا نشان می‌دهد.» پس تنها نگرانی شما این باشد که مسیح درباره‌ی شما چه فکری می‌کند و آنچه دیگران ممکن است بگویند را نادیده بگیرید. اگر درباره‌ی خودتان شایعه‌ای می‌شنوید آن را نشنیده گرفته، فراموش کنید. فقط به این مسئله فکر کنید که اگر آنها تمام حقیقت را می‌دانستند، آیا واقعاً سوژه‌ای داشتند که به آن بپردازند؟! در بین تمام مردم جهان، شما آخرین فرد واجد شرایطی هستید که می‌تواند در مورد ارزش خود قضاوت کند. پس تلاش نکنید این کار را انجام دهید.

یکی دیگر از مسائل اصلی که معمولاً جز آخرین‌هایی است که با قوانین و حاکمیت مسیح سنجیده شده تطبیق داده می‌شود، زندگی اجتماعی شما، به ویژه روابط شما با جنس مخالف است (و در بعضی مواقع هم جنس‌های خودتان). بعضی

از فداکارترین و از خود گذشته ترین جوانانی که تاکنون با آنها ملاقات داشته‌ام به من گفته‌اند که زندگی اجتماعی آنها، از این بُعد به شدت درهم آمیخته است. در لحظه‌ای آنها را در حال رهبری جلسات کلیسایی می‌یابید و در لحظه‌ی دیگر آنها با دوست دختر خود هم‌بستر می‌شوند. حتی شده است که بعضی وقت‌ها آنها درگیر آنچه بعضی فرقه‌ها "بشارت از طریق رابطه‌ی جنسی" می‌نامند، می‌شوند. اگر طرز فکر پشت این اصطلاح برای تان ناآشنا و غریب است، می‌توان گفت این طرز تفکر نه تنها آنچه را که در انجیل گفته شده را رد می‌کند، بلکه دیگران را تشویق به انجام کاری کاملاً خلاف با دستورات کتاب مقدس نیز می‌کند. من با افرادی صحبت کرده‌ام، که به من گفته‌اند با دوست دختر یا دوست پسر خود هم‌بستر شده‌اند، اما از آنجایی که کار خود را ناکامل گذاشته‌اند، گناه زنا نیز صورت نگرفته است. تنها چیزی که می‌توان در این باره گفت این است که وجدان آنها برای خود راه‌گریزی غیرحقیقی ساخته است. آنها علیه‌ی خدای زنده مرتکب گناه شده‌اند - عمل آنها فساد اخلاقی است - و اگر تلاش کنید تا وانمود کنید این طور نیست، تنها خود را فریب داده‌اید. اگر خود را درگیر رابطه‌ی جنسی یافته‌اید، پس بدانید که از حدی که نباید گذشته‌اید و در حال بازی با آتش می‌باشید. اگر فکر می‌کنید در زندگی مسیحی تان رو به پیشرفت هستید، اما با این حال در این قسمت از روابط با گناه در حال مصالحه و سازش هستید؛ اگر حتی گناه شما در رابطه با دختر یا پسر رخ داده که قرار است به زودی با او ازدواج کنید؛ بدانید که در رابطه با زندگی روحانی تان اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید و به زودی با شوک عظیمی روبه‌رو خواهید شد.

لطفاً از آنچه می‌گویم برداشت اشتباه نکنید! هیچ چیز غیراخلاقی و اشتباهی در قرار گذاشتن، با هم ورزش کردن، کلیسا رفتن، و یا قدم زدن در جنگل وجود ندارد. هیچ کسی نیز به شما نمی‌گوید که یک بوسه‌ی شب‌بخیر بر پیشانی دوست دخترتان گناه است، اما بعضی از شما مانند ماشین‌های جگواراری هستید که ترمزهای فولکس‌واگن برای‌شان تعبیه شده باشد، و شما نیاز شدیدی به تعمیر کردن کامل ترمزتان دارید! در زندگی تان از داود پیروی نکنید، بلکه الگوی تان یوسف باشد. او مردی بود که خدا را حاکم مطلق زندگی‌اش قرار داد، تا حدی که وقتی زن مصری

زیبا تلاش کرد تا با او هم‌بستر شود، او توانست در پاسخ بگوید: «پس چگونگی مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا گناه ورزم؟» با این حال او در آخر به زندان افتاد. تا حدودی کلیساها نیز مقصر هستند. شما کلیساهایی را خواهید یافت که با غرور می‌گویند: "ما اراده‌ی کامل خداوند را تعلیم می‌دهیم." دفعه‌ی آخری که موعظه‌ای در رابطه با امثال 18:5-20 شنیدید چه زمانی بوده است؟

«سرچشمه‌ات مبارک باد، و از همسر روزگار جوانی خویش شادمان باش؛ همچون غزالی دلپذیر و آهوئی زیبا، پستان‌هایش تو را همیشه حرم سازد، و عشق او سرمست کند. چرا سرمست زن بیگانه باشی و با زن زناکار هم‌آغوشی کنی؟»

خوب است که بر آیه 23 نیز تعمق کنید:

«از بی‌ادبی خواهد مرد، و از جهل بسیار گمراه خواهد شد.»

خدا ازدواج را به عنوان یکی از دوست‌داشتنی‌ترین هدایا به ما بخشیده است. رابطه‌ی جنسی نیز زیبا است. بیلی‌گراهام به آن لقب "نیروی خلاق" می‌دهد. این رابطه بخش بزرگی از طرح و نقشه‌ی خدا است، اما باید طبق الگو و طراحی او نیز باشد، این رابطه تنها در چارچوب تعهد ازدواج آزاد است، زیرا مقدر شده تا محدود‌ده‌اش فقط در این حدود باشد.

مورد دیگری که می‌خواهم درباره‌ی آن بحث کنم، زمان آزاد و اوقات فراغت شما است. آیا عیسی؛ خداوند این زمان شخصی نیز هست؟ بلوغ مرد را می‌توان از کارهایی که در اوقات فراغتش انجام می‌دهد تشخیص داد، از این طریق است که می‌توان به حقیقت رشد فکری او پی برد. (قفسه‌های کتاب آشکارکننده‌ی بسیاری از خلق‌و‌خوها و اسرار خواننده‌ی خود هستند. در اوقات فراغت‌تان چه کتاب‌هایی می‌خوانید؟) هیچ عیب و ایرادی در چند هفته مرخصی گرفتن و به کوهنوردی رفتن، قایق‌سواری و یا دراز کشیدن در کنار ساحل وجود ندارد. اما شما نمی‌توانید چند هفته از مسیحی بودن خود مرخصی بگیرید، زیرا در آن صورت اوقات فراغت شما می‌تواند شما را در معرض انواع وسوسه‌ها قرار دهد.

یکی از رایج‌ترین این وسوسه‌ها ائتلاف وقت است. بدون نظم و انضباط و مصلوب کردن زندگی شخصی‌تان، احتمالاً صدها ساعت گرانبهایی که به خدا متعلق است را از دست خواهید داد. از آنچه در فصل‌های قبلی گفتیم فکر می‌کنم شما

متوجه شده‌اید که من صددرصد طرفدار زمانی برای به خلوت رفتن و آرامش هستم. هر مسیحی باید یک سرگرمی و ورزش مورد علاقه‌ای داشته باشد. "خدا از همه چیز به ما در حد افضل بخشیده است تا لذت ببریم." اما به نظر من استراحت کردن به معنای بی‌هدف صحبت کردن و یا ورق زدن مجلات بی‌معنی و یا تماشای برنامه‌های بی‌بیهوده نیست. شما فقط وقت‌تان را می‌گذرانید و ذهن‌تان را مشغول نگاه می‌دارید. سرگرمی‌هایی را پیدا کنید که واقعاً از آنها لذت ببرید و در زمان استراحت-تان به آنها بپردازید. منظور من این نیست که الزاماً فعالیت‌های جسمی انجام دهید. ممکن است معنای گذراندن زمان استراحت برای بعضی، دراز کشیدن بر کنده درختی در جایی از جنگل باشد. یاد بگیرید چگونه می‌توانید از این زمان حداکثر لذت را ببرید. لذت واقعی همان طور که سی.اس.لوییس⁵⁰ در کتاب نامه‌های اسکروتیپ⁵¹ اشاره می‌کند، دفاعی عالی در برابر حملات شیطان است.

تلویزیون مشکلی خاص و اساسی است. فکر نمی‌کنم شخصاً مشکلی با تلویزیون داشته باشم؛ اگر چه سایرین از من شنیده‌اند که بهترین جا برای آویزان کردن نقشه‌ی دعا برای دنیا درست جلوی صفحه‌ی تلویزیون است! جایی که همیشه دیگران به آن خیره می‌شوند! داشتن تلویزیون می‌تواند بسیار مفید باشد. می‌توانید از طریق آن اخبار را بشنوید و بدانید که در مورد چه چیزی نیاز است که دعا کنید. برنامه‌های مسیحی آن را ببینید و از نمایش‌نامه‌ها و فیلم‌های مستند و ورزشی لذت ببرید. اما تلویزیون به راحتی می‌تواند کنترل شما را در دست بگیرد. اخیراً به ملاقات دوست عزیزم رفته بودم که چند سالی می‌شد او را ندیده بودم. زمانی که وارد اتاق نشیمن خانه‌ی ایشان شدم آنها حتی نتوانستند بازی فوتبالی که از تلویزیون پخش می‌شد را خاموش کنند. هیچ مشکلی در دیدن بازی فوتبال وجود ندارد، اما مانند اغلب موارد در زندگی مسیحی، اگر در انجام آنچه معتدل و خوب است افراط شود، می‌تواند تبدیل به سدی برای به انجام رساندن چیز بهتر شود. سعی کنید در مورد استفاده از تلویزیون دیدی انتقادی نسبت به خود داشته باشید.

⁵⁰ - C. S. Lewis

⁵¹ - The Screwtape Letters

عیسای مسیح را خداوند آینده‌ی خود بدانید. در آینده می‌خواهید با زندگی‌تان چه کنید؟ خدا به همه نمی‌گوید تا تورهای ماهیگیری‌شان را رها کنند و در واقع اکثر مسیحیانی که "تمام وقت" مشغول به کار هستند؛ در اداره، مدرسه و یا مغازه برای ملکوت پدر مفیدتر و مؤثرتر می‌باشند. اما بر ما واضح است که عیسی مالک این تورهای ماهیگیری (منظور شغلی است که هر مسیحی به آن مشغول است.م.) است.

من نیز چند "تور ماهیگیری" خیلی خوبی داشتم. در 16 سالگی صاحب سه کسب‌وکار کوچک بودم. من سرمایه‌دار جوان رویپردازی بودم که 200 نفر به صورت پاره‌وقت برایم کار می‌کردند. دیدگاه من این بود که حداقل کار ممکن را انجام دهم، و در عوض بگذارم دیگران آن کار را برای من به انجام برسانند. من صاحب یک دفتر فروش تمبر، یک شرکت تجارت تجهیزات آتش‌نشانی و یک کسب‌وکار کوچک دیگر نیز بودم. داشتن جیب‌هایی پر از پول و خرج کردن تمام آنها در یکی از کلپ‌های شبانه در نیویورک بسیار عالی بود.

بالاخره یک روز در یکی از جلسات بیلی‌گراهام⁵² در مدیسون اسکوئر گاردن⁵³، به دعا مشغول شدم و اینگونه بود که یک بت‌پرست کوچک آمریکایی از طبقه‌ی متوسط با مرد ناصری آشنا شد.

از آن زمان به بعد من چیزی جز تسلیم کامل مسیح بودن، نمی‌دانستم (روندی که تا به امروز ادامه دارد)! هیچ‌وقت هیچ گزینه‌ی دیگری برایم وجود نداشته است. نمی‌توانم درک کنم که چگونه مردم می‌توانند از وقف کردن زندگی‌شان به مسیح دم بزنند در حالی که فقط چند تغییر جزئی و کوچک در زندگی خود ایجاد می‌کنند، و سپس به روش و سیاق گذشته دوباره رجوع می‌کنند. ایمان به مسیح موجب تغییری بنیادین می‌شود. زمانی که با ناجی ملاقات می‌کنید، او شما را از نو بنا می‌کند. شما هیچ‌وقت نمی‌توانید بدانید که چقدر از زمان خدمت‌تان باقی مانده است،

⁵² - Billy Graham

⁵³ - Madison Square Garden

بنابراین، استعدادهای تان، قدرت تان، انرژی و ذهن شما و ثانیه به ثانیه‌ی حیات شما محاسبه می‌شود.

با در نظر داشتن این موضوع، اکنون قصد دارید چه کار کنید؟ آیا به دنبال یک وام مسکن خوب، یک کار خوب، یک خانه‌ی خوب و یک ماشین خوب خواهید بود؟ آیا تلاش خواهید کرد تا از خانواده‌های دیگر در خیابان محل زندگی تان، عقب نمانید؟ یا به کلیسا خواهید رفت زیرا حداقل از این طریق در آمریکا می‌توانید ارتباطات تجاری خوبی پیدا کنید؟ (مخصوصاً اگر جز اعضای متعهد کلیسا باشید). سخنان عیسی شاید در جوامع سکولار معاصر زیاد مهم نباشند اما برای او مهم است که وقتی ما نان عشای ربانی را می‌خوریم، با کسی اختلافی از قبل نداشته باشیم. او کسی است که هیچ چیز از نظر وی پنهان نیست. زندگی در محبت و اتحاد با یکدیگر بسیار مهم‌تر از حفظ ظاهر است. خود را در خرقه‌ی سرد و بی‌روح محترم بودن مخفی نکنید، بلکه در عملیات یخ‌زدایی شرکت کنید زیرا محبت گرم منجی ما این توانایی را دارد تا قلب یخ‌زده‌ی شما را آب کند و همچنان که یخ در حال ذوب شدن است، ممکن است صدای او را بشنوید که می‌فرماید: «از پی من آید که شما را صیاد مردمان خواهم ساخت.» به گوش دادن ادامه دهید! او ممکن است بعضی از شما را بخواند تا به مشاغل سکولار خوب بپردازید، نه تنها به این منظور که بتوانید با پولی که به دست می‌آورید به آنهایی که به کارهای تمام‌وقت مشغول هستند یاری برسانید؛ بلکه به عنوان یک مسیحی موفق در بازارهای جهانی حضور داشته باشد. مهم این است که هر لحظه آماده‌ی شنیدن و اطاعت کردن باشید.

خود و همه‌ی دارایی‌تان را به عیسی بسپارید. من در فصل قبلی در ارتباط با این مسئله چند نظر شخصی عنوان کردم، بنابراین در اینجا فقط همین قدر می‌گویم که به نظر من احتمالاً به طور تقریبی همه‌ی کسانی که این کتاب را می‌خوانند، باید در مقایسه با سایر مردم جهان به عنوان یک حاکم جوان و ثروتمند طبقه‌بندی شوند. این مقایسه کاملاً صحت دارد؛ سولژنیستین⁵⁴ می‌گوید: "صحبت کردن از مسائل داخلی، در دنیای کنونی واقعاً مضحک است." خودتان را با کسانی که در

آمریکا یا آلمان و یا هر جای دیگری که استاندارد زندگی بالاتری دارد مقایسه نکنید؛ آنها اقلیت هستند (همچنین آنها را به خاطر معیارهای بالای‌شان نیز قضاوت نکنید. بسیاری از آنها محبت بیشتری نسبت به شما از عیسی در دل دارند). خود را از قیدوبند مسائل مادی رها کنید. مسیح را در جایگاه خدای حاکم بر دسته‌ی چک، کارت اعتباری و ارثی که به تازگی دریافت کرده‌اید، قرار دهید. آزاد شدن از اسارت دارایی‌های مادی تجربه‌ی زیبایی است. «و خدای من، همه‌ی نیازهای شما را بر حسب دولت پرچلال خود در مسیح عیسی رفع خواهد کرد.» (فیلیپیان 4:19).

مدت کوتاهی پس از ایمان آوردن من؛ پدر، مادر و خواهرم نیز قلب خود را به خداوند تسلیم کردند. خدا تازه از طریق من شروع به کار کرده بود که پدرم به من گفت برای خدمتم نیاز به یک ماشین جدید دارم. (در آن زمان من یک کامیون 15 ساله داشتم. ما آن را با هم تعمیر کردیم و آن کامیون، 50,000 مایل دیگر را نیز پیمود.) من به پدرم گفتم: "پدر من نمی‌توانم زمانی که نیازهای دیگری نیز وجود دارد به فکر خرید ماشینی جدید باشم. ما به کتاب مقدس‌های بیشتری نیاز داریم! تراکت‌های بیشتر! مکزیکی‌هایی هستند که جایی برای زندگی کردن ندارند. آنها هیچ غذایی برای خوردن بر روی میزهای‌شان ندارند." بنابراین، پدرم که در آن زمان پنجاه ساله بود، (او یک برق کار سخت کوش بود) این رویا را داشت تا پول خود را برای چاپ ادبیات مسیحی و دیگر کتبی که مربوط به خدا بود، برای سایر کشورها ببخشد. رویایی که به نظر می‌رسید تعداد اندکی از ما امروزه از آن برخوردار باشیم. او به تازگی تبدیل به یک ایماندار واقعی شده بود، اما خدا کار خود را در زندگی او از قبل شروع کرده بود. او و مادرم حتی به خانه‌ی کوچک‌تری نقل مکان کردند تا بتوانند مبلغ بیشتری را برای رساندن انجیل به سایر نقاط جهان اهدا کنند. زمانی که بیداری مجدد مسیحیت در کانادا شروع شد، تعداد زیادی از کشاورزان تکه‌ی بزرگی از زمین خود را وقف بشارت جهانی انجیل کردند. کشاورزی در کلرادو⁵⁵ زندگی می‌کرد که یکی از گاوهایش و هر چیزی که از آن گاو به دست می‌آورد را به کار بشارت انجیل اختصاص داد.

شما نیز به همین شکل مطمئن شوید که دارایی‌های تان تحت کنترل خداوند است. «محبت را از آنجا شناخته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد، و ما نیز باید جان خود را در راه برادران بنهیم. اگر کسی از مال دنیا برخوردار باشد و برادر خود را محتاج ببیند، اما شفقت خود را از او دریغ کند، چگونه محبت خدا در چنین کسی ساکن است؟» (اول یوحنا ۳: ۱۶، ۱۶). توانایی‌های ما، دارایی‌های ما، قنطارهای ما به حساب می‌آیند. در کار بشارت به کسانی که می‌توانند با کامپیوتر کار کنند، حسابدارها، مکانیک‌ها، مهندسان، و تکنسین‌های رادیو نیاز شدیدی احساس می‌شود. خدا حتی به کسی که یک قنطار دارد نیز نیاز دارد (و اگر واقعاً تنها یک استعداد دارید، او را ستایش کنید). وظیفه‌ی شما تنها یک چیز است پس فقط به همان یک بپردازید! ممکن است ارتباط برقرار کردن برای شما کار دشواری باشد یا ممکن است شما معلولیت داشته باشید. مرد نابینایی را در شیکاگو به خاطر می‌آورم که دست‌وپا نداشت. با این حال او خواندن کتاب مقدس به خط بریل از طریق لمس نقطه‌ها با زبانش آموخت. او شهادتی بس درخشان از خدا در دل داشت و کلام خدا را به شکلی شگفت‌انگیز تعلیم می‌داد. جونی⁵⁶ به یاد می‌آید، دختر بچه‌ای که اگر به خاطر تصادفی وحشتناک نبود، هیچ‌کس جز دوستانش در مریلند⁵⁷ ممکن نبود او را بشناسند؛ اما او امروز توانسته است باعث نجات میلیون‌ها نفر برای مسیح بگردد. مهم نیست آنچه که دارید چقدر کم و ناچیز است، عیسی می‌تواند از همان اندک نیز استفاده کند. در یک کتاب سکولار از دی.ال.مودی به عنوان مردی نام برده شده است که: "جهنم را از دو میلیون روح خالی کرده است." یک روز خدا مودی را از طریق مردی که حتی نمی‌توانست درست انگلیسی صحبت کند، لمس کرد، او پرسید: "آن چیست در دست تو؟" مودی پاسخ داد: "فقط کفش است ای خداوند." در آن زمان مودی یک کفش فروش بود. خدا همین پرسش را از ویلیام

⁵⁶ - Joni

⁵⁷ - Maryland

کری⁵⁸، مبشر باپتیست⁵⁹ پیشگام در هند پرسید. کری پاسخ داد: "فقط کفش است ای خداوند." او یک پینه‌دوز بود. "آنها را به من بده." و کری چنین کرد. چه کار شما ساختن کفش باشد چه میکروچیپ، خدا این توانایی را دارد که از شما استفاده کند. برای بدن تان، سلامتی، انرژی و هر دارایی‌ای که می‌توانید به خاطر بیاورید او را شکر کنید و آنها را به او بسپارید.

به عنوان یک ایماندار واقعی، شما فرزند خدا هستید. عیسی درون شما ساکن است. و به شما و سایرین می‌فرماید: "من می‌خواهم خداوند و پادشاه زندگی‌ات باشم. می‌خواهم زمان، استعداد، دارایی، تعطیلات، کار و ازدواجت در کنترل من باشد. در پای صلیب به نزد من بیا و مرا به عنوان سرور زندگی خود بپذیر."

58 - William Carey

59 - Baptist یکی از فرقه‌های مسیحی شاخه‌ی پروتستان که به غوطه‌ور کردن کامل بزرگسالان به هنگام تعمید اعتقاد دارند.